بعون فتوحات ازلی بیمن فیض سرمدی این نسخه

میمنت آئین در تذکرهٔ غدر هند و سطوت و جلال قهرمانان والا شان صاحبان انگریز بهادر

و بلندی پایهٔ اقبال عدو مال ملکهٔ معظمه خلد الله ملکها موسوم به

صحیفهٔ والا قدری فی آئینهٔ حرب نما

بجادوکاری فکر بلند آسمان پیوند خواجه محمد شبیر نگارندهٔ منشآت

دلپذیر حسب فرمایش نواب کامران و کامیاب میرزا والا قدر نواب وزیر میرزا بهادر دام شوکتهم

در مطبع خاص منشی نولکشور روی انطباع یافت

بسم الله الرحمن الرحیم

سخن بر خویشتن بالد ورق در خود نمی گنجد — سر انگیزد مگر طبعم خیال نکته آرائی
قلم از حشمت معنی طرازی گردن افرازد — که فیضی بر فرقش داد ذوق جبهه فرسائی
همانا فکرتم با شوخی نازش در آمیزد — که در انداز بزم جاه ریزد رنگ رعنائی
رساند بخت بیدارش بدرگاه همایونی — که شوکت بر در او دم زند از فتنه آرائی
هنر پرور جوان دولت بوالا قدر نام آور — که از لطفش بخود نازد سخن در شان زیبائی
عروس معنی از فیضش بآن صورت کند جلوه — که از نظاره اش بیخود شود شوق تماشائی
غلام جاه او خورشید و گردون یک پرستارش — بگرد فرق او گردیده در چرخ مینائی
قمر بهر تماشای چراغان شب عشرت — بپای سر کند در شوق پیشش جاده پیمائی
فروغستان رای روشنش از ذره تا اختر — به نیز و یکان و دوان کرده قسمت نور بینائی
زهی طالع که مهر آسمان با شمسه ایوان — شبیه افتاد تا دریافت با عالم شناسائی
بنازای بخت با من این سپهر جنگجو اکنون — بپیچیدان اختلاطی کار میدارد ز روانائی
مگر از کیمیا بهای امیدم در آن درگه — اثر بگرفت تا دل بست در وضع آل آرائی
شهنشاها بمدارا کار سے بند و همین گردون — بود اقبال هم غمخوار من در رنگ شیدائی

نوشتم نامهٔ در نثر نغز و دلکش از انسان	که هر دیده زا در نقش بهار سینه آرائی
ز عذر هند تفهیم داستانی در گزین شیوه	شد آن نقشی بروی صفحه بسته جاودانی
همایونی کشیده در کنار از غایت شوقش	بنام آن همایون مرتبت چون یافت زیبائی
قبول افتد بخشیم لطف اگر این نامهٔ دلکش	بآیین دولت کند در شهر معنی کار فرمائی

نگارین طلسم نقش انتظام قشینه جادو خیالان را بتماشا نظر دوختن آئین سحر کاری است رنگ‌ریز
چمن بال طاؤسی گشاده گلشن فکر تازه ابد بدیدنش سرمایهٔ انبساط اندوختن روش طراحی
بهاری نیرنگ چشمک زنیهاے پی پیکران رنگین پیرهن هوش ربا است خرد
سلامت گزین را آفت از کار رفتن نصیب شود شگفتگی گلهاے نازنین فطرت صبر
آزماست هوشمندی را اضطراب ناشکیبائی مبارکباد آسودن درین انجمستان غیر از
بی پرگان دانش بدلی روشنتوانست آورد باخود بودن درین نگارخانه جز ساده لوحان
بیسواد بنجاطری را نتوانست بر دکشایش پردهٔ راز برانداز هی دست قدرت لطف
و بیان و ابسته حرمان نگاه بینش از دیدن چهرهٔ اسرار گرمی بازار بصیرت شکسته
جنگنامهٔ عذر و آشوب بسطوت هنگامه آرائی ترک فلک ساخته شد سلحشوران عرصهٔ
شجاعت را عبرت برداشتنی است داستانش صحیفه به ذکر نیرنگ کاری سپهر مینا رنگ
بافرهٔ فرهنگ دانادلان حکمت شناس پرداخته آمد هشیار مغزان فرزانگی لباس گنجینهٔ
دل بنفائس دانش و تدبیر انباشتنی چه لطائف هوش افزا که بپیوند آن جریدهٔ نگارین
نگردیده و چه شرائف عبرت نما که از جیب صفحات آن کارنامهٔ دلکش سر بر نکشیده تحریر
آرائی فکر عالی مقام را سر رشتهٔ تقریر دلپذیر در بیان واقعات سفلی کائنات بدست
آمد که پایه پیاده شیوا داستانی گشاده فرق نمایش افراشت و گرنه آمیزش
لطافت طبع پاکیزهٔ اندیشهٔ روحانی سرشت با غش کدورت هرزه گفتاری تا چه سزاوار
تواند داشت کنون وقتے است که بیشتر افراد انسانی را در آبادانی جای هند عاقبت
ناوابستگی معارف و علوم دامن گرفته و دانایان را از نگارین بندی رعنا نگار معلومات
علمیه هیچ همت از سر و دل بدر رفته در پنجال اگرچه جلوه دادن جمال هنر در چار سوی اعلان

از سخنوران نمی آید مگر هرگاه نازک ادائی پری جلوه باشارت حسن دلاویز و غمزه دلربا پرده
نهفتگی نمی آساید تا گزیر طینت خام خیالی آن بوده که این ساده پرکار شوخ ادا از منظر
نظر کمال دستگاهان جلوه گر سازد تا باشد که اندازه شناسی فهم والا پایه نگاه اندازی
احسنت و آفرینهایش نوازد و جستجوی خیال تحسین پسند بخواستگاری اهتمام و امادگی
در اشتهار و اعلان این نیکو منظری تکاپو نمودن آغاز کرد هر یکی را از طالعمندان ثروت
نشان زحمت رونمی بی پروائی دیده ناکام لختی پاسی هوس بدامان خود دارد هیچ پدید
نشد که رهنمونی نگارش خرد و صواب آئین بدبینکار آگاهیم راسی نمود که امروز زمانه با وجود
تیرگی آیتهای نایابی فروغ داد و مروی و قدر سنجی بفروزش گری که هر فروغناک
ذات آن نیر اوج بختیاری پرتوستان اشراقات میمنت و سعادت است که عطیه بخشی
فیض آرائیهای طرفدار انجم بافیضان همتش به سرگشتگی بیداسی ثمر منائی تک و
تازی دارد و رنگ افروزی تربیت پروریهای بهار بالشگفتگی گلشن تربیتش در کار
شکسته رنگی آزرمسازی ها فروتنی نیازی بر روی کار آرد چه این صحیفه گرامی از
آن همت بلند و ستایه کرسی نشینی پایه اعتبار رنر باید و چگونه این نامه نامی از چنان عطیت
ارجمند کرشمه نظر فریبی و دلاویزی در یوزه نماید انگاه خود لفظ و معنیش بزبان بی زبانی
شکر طراز نوازشها تواند بود و حرف و مضمونش بسکالش سپاسداریها جبین
سجده ریزی بخاک عزت و ارجمندی تواند سود این صواب دید ستوده و انش را
بنیه و هش دل جویای پیوند خوشگواری نوشیدن باده در کام رغبت کشید و طبیعت مستمند
به لذت باری بوسه لب جان بخش محبوبش گزید سامان بیپایانی کند زبانی که در نوا خانه
جان آماده است اندیشه سخن آفرین را از آهنگ پیش کشیدن نوآئین گفتار در بارگاه سخن
نوازی دست پیش داشته خطرناک این خیال دور از کار نمود که مور تنگدست تنگ مایه
را چهانی حشمت سلیمانی چه زیبد و نخل برگ و بار ریخته را در هنگامه نشو و نما پروردن بهار
سرا پا آراستن چه سزد حتی زبان سعادت شگون که کام بخشی ذره نوازی و قطره پروری
آن بارگاه فیاضی پناه در دلاساگری فکر آسیمه سرمنت نهادن پیش گرفته بعرض

درون آنجوهر فطرت و ستوری داد بنابر آن مشاطهٔ فکر بدیع کار را به آرایشگری
زیبایان حجلهٔ لطافت سر و کاری افتاد و نیایشگرانه شیوهٔ مدحت گزاری سر کردن
سنت سخنوران دانسته شد و آرزومندانه ستایشگری آغاز نمودن واجب انداز
سخن سرائی فرض کرده آمد کجا سر و برگ هوشمندی که نفس به ترانهٔ ثنا سنجی بر آمیزد و کو
ساز و سامان دانشوری که طبع تند خرام را با وجود تنگی حوصلهٔ دل در فراخنای گفتگوی
مدحت اندیشی بجولان انگیزد مگر بخت قبول ساز گار و طالع اجابت مددگار باد مثنوی

الا ای هوش دل شوی آگاه ¤ که فتند کار من بآن درگاه ¤ که درش حلقه ایست چرخ کبود
که جهانی بسایه اش آسود ¤ آن جلیل الشیم بوصف سزاست ¤ که با ناز و نعمت دنیاست
هی عالیجناب والاقدر ¤ فلک قدر ره همایون بدر ¤ اول از مدحتش سخن گویم ¤
پس ازان راه مدعا پویم ¤ منکه آراستم صحیفهٔ نو ¤ نظرش افکند بران پرتو ¤ ورقش
انثار او کردم ¤ گلشنش از بهار او کردم ¤ ساده لوحانه نقش نیرکاری ¤ بزدم
بر عبارت عاری ¤ تا سخندان در آروش به نگاه ¤ داندش لوح نقش خاطرخواه ¤ منفعل
بودم از شکست هنر ¤ طبع را داشت این سخن مضطر ¤ که درین وقت چون چنین گفتی ¤
هرچه گوهر سخن سفتی ¤ نثر و نظم هست ریخته گوئی ¤ تو چرا قدر پارسی جوئی ¤ چشمک
لی زدی بر من ¤ ناروائی جنس نغز سخن ¤ شکر یزدان که فارغم زین درد ¤ آب
رحمش فرو نشاند این گرد ¤ دانشش قدر این کلام فزود ¤ ور لطفی بر وی بخت کشود ¤

آگاهی سخن نژادگان طبع فسانه طراز را که بنام آئینهٔ حیرت نمانشانی یافته بر اوراق
ساده از طراحی خامهٔ مشکین سواد نقش پذیر ترتیب ساخته نخستین باین فاتحه و گزین
خاطر فریبش می آرایم و آنگاه بیادداوش دران بارگاه میگرایم آری ذات پاکیزه
ممدوح والاصفات یگانه گوهر عمان جلالات و کرامات من بی تنگی مداحان نیازمند
باشد که ذرهٔ خاک نشین بکدام نیروی زباندانی نکته و نحواه در مداحی خورشید جهانتاب
تراشد مگر بلیشتر گفته ام که نیروی های بلیشتر وان شهرستان سخن آرائی نمیگذارد که در
هم سخن سرائی حرف ثنا بر لب نیارد ولی ستایش نواب همایون کامیاب که فضل

نسبت شهریاری و بزرگی شان و والاتباری و بختیاری در فطرت بلندش جمع آمده بیشتها
کلک لغزنده پا بر صفحهٔ کاغذ نگاشتن و به بی‌تهافتی ناطقهٔ فصاحت بار تخم این ترنم در شوره‌زار
سرد و زبان کاشتن اگرچه فضولی و سخن زیاده از دهان باشد که ثنایش ورد زبان
دل جاگرفتنی است و نغمهٔ محامد و الایش بگوش شوق جان شنفتنی باری هرگاه رسم و
روزگار جهان واقع شده که نهان با آشکار بهم آمیزد و معنی با صورت رنگ اختلاط ریزد
بتقدیر سامان نطق و بیان ساختن و طرح سواد کاری بر بیاض کاغذین انداختن الفاظ
معانی را بنوازش تازه جلوگیها نواختن و عبارات و مضامین را باکرام نوزیبائی سرجمل افر
است بر عالمیان هویدا است که ممدوح والاشان ما خلف الصدق و جگر گوشهٔ آن صاحب
عالم و عالمیان شاهزاده کام بخش و کامران که مرشدزادهٔ جهان و جهانیان و فلک کبود سلطان
زمان کیوان جاه بهادر خلد آشیان ولیعهد سلطنت سلیمان جاه خلد مکان حضرت
نصیر الدین حیدر بهادر پادشاه مملکت اوده زینت توامان بود و آن شاهزادهٔ کیوان
منزلت دُری فلک خد مقدس و گوهر صدف بطن مطهر خدمه عالیجناب عفت قباب
نواب ملکه زمانیه صاحبه سر حلقهٔ خواتین معظمهٔ حضرت خلد مکان باشد که دست همت آن
برگزیدهٔ عفاف معلی مرتبت کان را از لعل و یاقوت و بحر را از دُر و گوهر خالی کرده انبیان
و مهر درخشان را بمیناک و اندیشهٔ سند تنگدستی کم با کیسها کروانید و کشکول دریوزه گری
را بر خوان احسان و بساط کرم بهمکاسگی جام جم و کشادگی کف حاتمی نشانید مشیت
یزدانی آن تقاضا نمود که در عنفوان شباب آن ولیعهد خلافت کبری از لذت ستانی
تنعم این دار بی‌ثبات رخ تافته بنا بر زیب افزائی اریکهٔ سلطانی جاوید بدار البقا جنان
برآسود و گرنه صفات جمیلهٔ احسان پروری عام و عدل گستری تام او چه درها گنج
فیض سایه‌ها که بر روی ارب و رجای جمهور انام با امتیاز مراتب خواص و عوام نمی گشود
لاجرم اگر در مدحت و ثنای این گوهر اکلیل ریاست دارای خلعت جهین بنیاگان شاهی
و شهریاری میرزا والاقدر بهادر بخت جگر ولیعهد دولت کیوان جاه بهادر مبالغه و اغراق
بکار رود در نفس الامر امر واقعی است که شاه و شهریارزادگان والاگهر سرآمد در جلالت

اوصافِ بهیه ما فوق جمیع افراد بشر آفریده میشوند و هر گونه کمال هر واحد انسان را همتا
وجدانی جامع میباشند تا قدر هنرها و کمالات متنوعه صنایع دهیکار نگردد
اکنون باز گشت خامه بلاغت نگار بنگارش فقرات ثنا پرداز بهاست
خرده خرده دان را مژده که نازک خیالیها با آراستگی تمام در نظرش چهره می فروزد
دگر می نازِ موزون قامتان مسجع فقرات حریفان عشقباز را داغ به جگر مے سوزد

جلوه فروشی رعنا نگار مدحت در جلوه گاه بیان

امارت با ثروت سر گوشی خوش عیشی در میان آرد که کارفرمائی اقبال نواب فلک
جناب هلال رکاب خورشید طلعت مشتری دولت میرزا والاقدر وزیر میرزا بهادر
دام کوکب جلاله واقباله مشرقًا الی المشارق والمغارب مهر و ور او در کار و خدمت متعلق
دار و دولت آرائی از شیون ذات او شانی سعادت پیرائی از علامات بختیاریش
شانی فلک را در خدمتگذاری و پرستاریش دعوی صدق اخلاص جهان را در حضور
حلقه بگوشان برمش رتبه اختصاص چنانکه زمانه با جوهر ذاتش عشق باخته اوضاع زمانه
رتبا عرض صفاتش کار خود ساخته بلند نامی از علو همتش فیض گیر نیک سرانجام
سلسله الفت امر نافذش اسیر سخاوتش امیدواری را نظر کرده خود واند مروتش
مندی را در جاهی نظر یافتگان خویش لشاند نگرانی چشم انتظار تمنا نگاه بکام روائیش دوخته
به تختی دیده آرزو وا زتا نیاکی ناصیه کام بخشی چراغ مدعا افروخته سکر وحی التفات
نوازش سخت دلی را از گرانجانی بر آورده نبض شناسی شگفتگی خاطر یاران بهبود
علاج علت افسرده دلی پی برده خلق شگفته رویش خارزار درشت خوئی را گلشن و گلزار
ساخته تازگی بخشی شامه خوشخویش خشک مغزی را با فرایش تر دماغی هم خریطه عطر
روشنی بهار ساخته حشمت کیخسروی از احتشامش نصیبی برده شوکت جمشیدی اقبال
پرورش سوگند خورده عدالت کسروی با اعتدال مزاجش خیال اختلاطی دارد
شوکت کیقبادی با دولت روز افزونش سر ارتباطی دارد بهرام گردون حلقه بندگیش
با نقش در گوش انداخته روشنگر رای روشنش بجلا پیدا ازمی آئینه خورشید پرداخته

کیوان نردبان رفعت افگنده تا بر بام اوج جاهش برآید بر جبین کرسی میمنت نهاد
مگر از جلوس همایون سعادتش جشن نازآراید تا هید بار امشگران طرب سرایش هم
همنفسی سازداده در کار نشاط انگیزی نواخوانان چمن را بدم کشی آوازداده ماه کامل دا
هاله را به آتش آفتاب تاب میدهد تا بنوازشش کف سازنوازان انجمنش از نقصان کلف
کلفت وارهد دبیر چرخ از دیربار تمنا آگین انشاگری دیوانگاه او بود آمر وزارت سر
کار نقل برداشتن این صحیفه اقبال بوصل جانانه مراد آغوش شوق کشود شعری اگر
بوی همسلکی گهرهای اشعار آبدار حضرتش باشوخ ادایان این دبستان عشق می
مگر سفال ریزه مانند کیمیا سنگی آن جواهرش بیبهای می‌ارزد مشتری درازای اوج خرامی فکر بر
این دیباچه همایون بینی گزین شبستان سرفروآورده است بلی از رشک تجلی جا
این مجموعه نثر نظم اسلوب او را بدرخیرگی دیده تا گزیر در تاریکزار پریشانی راه برد
در مقام غزلی بغزالیش طبع شوخ رنگ نیز موزونی پسندید که شیمه قدر و ایش انیهمه خیا
نوآئین را ابذل گرانمایه انعام شاباش و آفرین ها نوازد خسید

غزل

چکیدیم چه از خودی برکنارم
بامید لطفش چنان بیقرارم
در مدح تحسین ممدوح جویم
خزان دیده گلزار را نوبهارم
برفعت ز افلاک کم نیست فکرم

بشوق نگاهش بی اختیارم
شگفته گل گلشن تازه فکرم
بدیگر هوسهای جان تو دنیا
بگلهای رنگین دهم رنگ تازه
بشیر ارچه خود در جهان خوارم

نه صبرست در دل نه هوش
چه پروا که در چشم حسنا و خا
بتقلید کس نیستم نکته آر
حنا بند انگشت دست نگا
نه تا سبز و آبیاری سحاب کر

پیروان پاک در گلشن سرای تمنای نواب همایون شان گوهر ارزنده بحر امتنان آن
شاداب رشد و کامرانی را چهره نشونما افروخته که آب و رنگ شگفته روئی بهار فطرت دل
اردی بهشت را طرز شگفانیدن شگوفه زارها آموخته است یعنی چشم و چراغ دودمان
لعل شبتاب بدخشان بخت بلندی مردمک چشم آرزو انسان العین دیده جستجو مرشد
محبوب طالع فیروز چراغ خانواده بخت خجستگی اند و زیج ثروت را بدخشان اختر نوا

محمد حسن خان بهادر فرزند دلبند نواب کامیاب گردون مسند خورشید افسر ابقاهما الله
مادام بقاء الزمان از عهد مهد آرائی و آوان صبی فرخ طالعی و خجسته بختی را بکار مهد جنبانی
و خدمت مگس رانی گزیده و آثار و اطوار سعادت جاودانی و ریاست مداری را در جبههٔ طفلانه
بازیگوشش خدنقش با امتیاز پسندیده است در مکتب درس خوانیش سبق رشد و سعادت اهلیت
روان است و در دبستان ادب آموزیش قواعد آداب شناسی را از نو ته کردن بطریقت
عزت در نظر عالمیان از جبین همت فرنقش نشان سبز بختی گلچین بر جنداری و از ناصیه فراخ
علامت ظفر و طالعی دامن بر آموده لعل و گوهر کامگاری در این اوقات خردسالی
دانش دامن گرفته اقبال فرخ فال این نورس حدیقه دولت لایزال است و در این حیات
کوکی پیران خضر انفاس را دعای درازی عمر و افزونی جاهش در و شبا روزی کردن
تاثیر افزای میامن اشتغال و آمال مثنوی ربی نونهال گلستان جاه ۰ که در عهد طفلی ا
دانش پناه ۰ بطفلیش را زخرد تجلی است ۰ هذا اول زمان ثانی بوعلی است ۰ پی کسب علم
طبعش رسا است ۰ بلی فطرتش با ذکا آشنا است ۰ هنرور نجیب است خلقش کریم ۰ حیا و
سخا پیدا و را ندیم ۰ بمکتب سبق سید بد فهم را ۰ ز تذنیث دستی بود وهم را ۰ نمودار آثار فیض
از جبین ۰ سزد گر از فطرت سید نگین ۰ الا ای سخن آفرینان سخنوران سپارندگان بیدار درون و
فرهیده مردان نیک شگون این سرنامه ایست دلربائی مضمون که پیوند آن با نامه دلکش
حیرت نما چون پیوند جان با کالبد هیولائی گسستنی و بسان تارهای رشته شعاعی
بپیوستی بهشت آراسته نام مسند فلک جنابی که از میمنت اسم پاکش سعادت جاودانی را فراز
از حقیر و الکبیر محمد بشیر سراپای تماشای نگاه دیده وران عیار سنج و ذخیره اندوزان نفائس سخنها
گنج در گنج تا پای داوری سپر یورش گری بیچارگی و درماندگی نهاده این پوست بمغز کشیده
اندیشه را از دست اندازی ستم ظریفی ها در جایگاه تنقید خاطر انصاف گزین پناهی دهند و در
لغزشگاه عیب جوئی و هنرپوشی گامی نه نهند که بسر افتادن در سنگلاخ این عقبات دشوار
گذار لازم وضع بی اندیشه تازی ها است و تند خوئی خورده گیری ها را آهو گیر الزام شهرستان
همواره در مفایید است که سبکرایان تنتکده نگارستان خیالی در سه اسیر و بی

از چشم آب و رای دیدار لعبتان لطافت و نزاکت لباس پیدا شد پس رنگ قماش کنجکاوی
عیب بینی و تعنت قرینی نفس سنجی سخن برجا نتواند بود و سود و بهی نتواند فزود آن شیوع هر کسی
مصلحت خویش نکو میداند مفهوم طبع خرده بین و منعکس مرآت صدق و یقین باد که درین
عمر خود که بسنین خمسین رسیده با بسیاری از خوش نقشان بزم فضل و کمال برخوردم
و با اوصاف ذاتیهٔ آن پاک سرشتان وا رسیدم و با اکثری ازین سترگ نشانان والا مقام
نرو اختصاص با ختم الحق برگزیدگیهای سرشت پاکیزه دبیر صاحب توقیر نازک خیال
مستجمع صورت و معنی کمال و جمال جوان بخت بزرگ خصال منشی فضل حسین صاحب
عدیم المثال را که بمزید اعتماد و تقرب بارگاه عظمت نواب کامران و کامیاب ممدوح
والاخطاب من ایده الله بنصرته و مد مدة حیاته منصب گزین مدار المهامی باشد بالاتر
از برتری های پایه رتبت حضرات محمودة السجایات دیدم و ازین روشنگیهای جان
و دل جمعیتش ناگزیر گزیدم فی الحقیقت در هر کاری نیکی نژادی و خیرسگالی بی شائبه
تکلف و مبالغه تصنع و تکلف پیش نگاه میدارد و بلاحظه اندک هنر بسیار عیب را از نظر
انداختن پسندیده خاطر پاکی نژاد شمارد و هر گاه راستی کارها با دمی بالد گجیها از دست برد
بی اتفاقیش سال و ماهی نالد اعانت مستمندان مشغله هر روزه فکر او دست اهل الله عا
سپاسش گزاردن آغاز داستان نکوئی فرجام ذکر او و قافیه شیر و قافله وعدهای
صدق آثارش صفا گوارائی مشرب کردار و گفتارش و تا آن سائلان نبود بسوال
لب نگشوده که زبانش بعقده گشائی جواب با صواب گره از کار ایشان وا نمود
در سرانجام مهمات آقائی و ولی نعمت خود این معنی پیش دید چشم دانش اوست
که خیر نشانیت جاودان و حریم عزتش بستر استقامت اندازد و از آن بارگاه
ابهت پناه بطرفی نتازد و اخلاق گزیده و شیم پسندیده ملکات فاضله و فضائل کامل
آداب کریمه و اوضاع قویمه تمکین و وقار و وثاقت و اعتبار پای ظهور و بطون صاف
درون و برون غمخواری احبا و دلسوزی اصدقا نیکخواهی آقا و نگهداشت مراتب
یکتا مهمات در همه کارها مجبول طبیعت و مفطور فطرت ارجمند اوست

للّه الحمد والثنا که از جملهٔ اطوار بلند همتی اقبال و طالع مندی ذات فرخی آیات بندگان
نواب خجسته خصال آنست که چنین پسندیده است و پیشکار خرد دستیار بکارگذاریش
اختصاص گرفت دانای نهان و آشکارا ابدالدهر سلسلهٔ جلیلهٔ فیض پیوری را
باقتران این نائب و تعقیب برقرار و جهانیان مدار دارا و سخن را بجا گفتن بلبل سهی
مرغوب است و ختم ثنا باشتمال آرزو و دعا مطلوب گو دعای اجابت قریب و سحرگاه
دلارائی بخت رام که نظر حرف و رقم نظاره اش و است و اشارت ابروی گشایش رشته
تنگی دل را عقده کشا سحرگاه وقت دعا خوانی در رسیده بتجوید است طبع اخلاص سرشت
باین شوق بیخودی فراستمندانه جوشید که در زمزمه سرائی ترانهٔ دعا نوباوهٔ
گلستان دولت ثمر شیرین بستان سرای سعادت نورس حدیقهٔ شادابی
بختیاری نونهال گلشن بهارنگار والاتباری قرهٔ باصرهٔ اقبال بیزوال غرهٔ ناصیهٔ
دولت ابد اتصال فرزند ارجمند بلند اختر و نور چشم شوکت قمر نواب [illegible]
کامیاب زادها الله شرفاً و فضلاً و ضاعفها دولتهٔ و اقبالاً لاشریک انداز
مرغوله ریزی زبان دعا و ثنا باشد و حاسدان دولت عدو و جاین مغلطین را چنان
الماس کار سرزنش رشک و غبطه بنفس رخسار حال همچنان شد دادار یگانهٔ پاک
فیض پیرائی نامهای بلند آن دو نیر اوجگاه بختیاری و کامگاری را تا فروغ نمائی کواکب
تابان و انجم درخشان بانارت تجلیات ذات آفرینندهٔ زمین و زمان پایندگی گو ازدیاد
گروه ملکوت را بسرودن نغمهٔ آمین نشاط افزای جانهای امکانیان گرداناد قطعه

تا که باشد شمع خاور بزم افروز سپهر — پیه توفیض مهر و مهرم جهان افروز باد
دامن دولت بهر سوئی که غلطانی کند — گوشهٔ دامان حاجتها گهر اندوز باد
همت والای شان شد دهر را آموزگار — روزگار از مهر بهایش سخا آموز باد
هر شبی کز عشرت آرای بود دلجوی عیش — هر زمان هر ساعتش همسایهٔ نوروز باد
گر عدو چاه کین آرد بساز وضع دهر — تا بسیخ خشم چرخ خود از مهر او جانسوز باد

آغاز کتاب آئینهٔ حیرت نما که بهم صحیفهٔ والاقدری مسمی ست

بسم الله الرحمن الرحیم

داد ار گیتی آفرین و نقش طراز بدایع زمان و زمین را ستایش و ثنا در خور ست
نقاش قدرت پرنگش برنگ آمیزی رنگ ایجاد طلسم نیرنگ جهان را نقش
بسته و نیرنگی خامه حکمتش بطرازش زیبا صورتهای هدایت سرشته نمائش
کیش نظرهای نقوش جهل و غوایت از هم گسسته نقوش مقدسه انبیا و رسل علیهم السلام
را که صورت گر تماثیل ابتدا و ارشاد باشند چهره پرداز اظهار حقائق کونیه و الهیه
و شبیه ختم المرسلین محمد عربی و آل پاکش را صلوات الله علیهم در صورتخانه شهود و نگین
های اجتماع کمالات ظهور و بطون معارف حقانی بر صفحه وجود کشیده و نقد بر دیده را
رموز شناس مستور نماند که بدرگاه مشیت آفریننده زمان و زمانیان میخواهد که آثار و احکام
سلطنت قاهره خود را که مرتبه جبروت عبارت از آنست بچشم ظاهربینان پا در گل فرو ماندگان
علاقه عالم اسباب آشکار سازد و امری شگرف و مقدمه غریب روی عرصه روزگار نمود
گرد اندکه آبله پایی قدم فرسوده نهایی تکاپوی خرد از صعوبت طریق و یافتن نهانی از یا
معذور میگردد و حیرت آشنایی دیده بصیرت تماشای فروغ ادراک حقیقتش از کوتاهی
تیره و بی‌رونقی مجبور میباشد اما اگرچه در نظام کارکنان قضا و قدر بنا بر استتار سر مکتوم
حکمت بالغه پرده بیدانشی بر انظار ظاهربینان نظر دوخته شگرف کاریهای حسیات
فرو هشته حیران آیینه زار جلوه گریهای پریزادان جلوه گاه قدرت قدیر میباشند اما اوج
باطن روشندلان آگاه درون را بشناسایی حسن منظر آن پریچهرگان دلفروز مبتلا
آرسته تغیرات اوضاع نشئه کون و فساد هم در نظر اعتبار امکانیات مبرهان
حدوث باشد و هم سریان این تغیر در اجزای کینونت نگاه دیده معرفت
را به ثبوت قدم حجتی می تراشد فی الحقیقت اختلاف آرائی سفلی کائنات
در ادراک لطائف علوی آثار ضروری و خاکیان را در نارسائی دریافت اطوار
آسمانیان عجز تفرقه پرداز حجب اعتبارات سرمایه عذر معذوری ست
منشای سرگشتی خامه رقم طراز بار قوم این مرقومات آنکه در سال

یکهزار و دو صد و هفتاد و سه هجری مطابق ۱۸۵۷ عیسوی موافق سمت
۱۹۱۴ بکرماجیت هندی که درین اوقات نیّر سلطنت غالبه و کوکب حکومت قاهره
انگریز بهادر عروج گزین ذروهٔ اقبال و اوج گرامی پایهٔ کمال است در ممالک بیکران هندوستان
نایرهٔ جانفرسا و داهیهٔ هوش ربا از نهانخانهٔ کتمان بعرصه گاه بروز و نمود چهره کشود و سیلاب خونین
در طرق و شوارع هر شهر و دیار بل هر کوچه و بازار و کل ارجا و اقطار برگشاد و افراد خلق را
از وضیع و شریف و قوی و ضعیف و برنا و پیر و غنی و فقیر و اصاغر و اکابر و ادانی
و اعالی کارے بسر افتاد و در واقع هنگامهٔ یوم ینفخ فی الصور فتأتون افواجا گرمی پذیرفته
و نمونهٔ رستخیز بمصداق یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم رنگ دیگر گرفته مرآت انقلاب
هندی ... لاجوردی رنگ عکس انداز تمثال مؤدای یوم یکون الناس کالفراش المبثوث گردید
و آبگینهٔ گردش سپهر دوار یعنی گنبد نیلوفری بصورت ... یکاد و تکون الجبال کالعهن المنفوش چشم ...
حیرت ... قلم واقعه نگار و تمهید آرائی توضیح این واقعات هولناک ... ساز و برگی اطمینان
... و دور گردی طبع ... را حکمت فراغ حال و عدم جمعیت اسباب ورق گردانی تواریخ متقدم
... در تمهید بساط ... آغاز نامه نگاری از آن گزیری نباشد سینه شگافته ... ساعدی
و ... اما بفحوای ما لا یدرک کله لا یترک کله بقدر ضروری علی سبیل الاجمال سخن از ... را
... مجمل ... قدم در راه تسطیر این داستان میگشاید و این نامهٔ دلپذیر را که مجمل عکس ... صور
حیرانی ... بطراز تسمیه آیینهٔ حیرت نما می آراید و هرگاه شیرازه بندی اوراق این گنجینه بحکم حضور
لامع النور میرزا والاقدر بهادر دام سطوته و جلاله واقع گردیده منظور نظر استحسانش بلندپایگی گزید
نام دیگر صحیفة الاقدسی هم سر لوح دیباچه بلندنامی گردید سبب تدوین این کتاب
صدق نشان حقیقت آگاه را باین نکته دلخواهی بردن و توجه و در دل را نقش پذیری از دعان
این گفتار دلپسند بآرایش سپردن علامت صواب سنجی میزان خرد و صدق اندیش و نشان
حق شناسی فهم راستی کیش است که گوهر فطرت نواب معلی القاب فیض ایاب میرزا والاقدر نواب
... میرزا بهادر ممدوح عالیجناب را حکمت بالغه سرمدی ... آب و تاب تجلی فروغ دانش
... کافی خردی استدلال آیین ... اصابت گزین شناسائی حقیقت ... آورگی

عرفان آبر و فهمیدگیهای رسا اندازه و خبرت راستی نواز ذهنی جودت آشنا و حدسی عقده و دقائق
و غوامض کشا جلوه افروز نشئه وجود و گرداننده است و در رهسپری غور بهر کار جهانی و هر گونه معارف
کونی و الهی فراخ گامیش بخشیده پیدا است که اینهمه کمالات نفس شریف بکسب و اکتساب و
انقیاد و مشاق درس گیری علوم و فنون دست نمیدهد بلکه اینها همه وهبی و عطایای غیبی باشند
که مستلزم افراد انسانی را در کثرت جای اعیان ثابته و نورانی منزل حقائق کلیه از وحدت مطلقه استفاضه
بآن صورت می بندد و از توطیه بندی این مقدمه مقصود آنست که فی الواقع و در نفس الامر نفس اشرف
و اعلی نواب بلند فطرت در شناخت حقائق اشیا و دریافت دقائق کارها استعداد یکه جنب
باخص نوئینان پاک گوهر و سران فرخنده سیر از قسمت گاه ازل روزی نگشته بخود مقطور دارد
و اختفی بر ضمایر فیض اندوزان صحبت حضور آنجناب گردون قباب پوشیده نیست هر گاه
بمقتضای چنین رتبه سترگ دانشوری ها بسیار باشد که تواریخ و ادبیهای ملوک پیشین و وقایع
حکمرانیهای خواقین حکمت و دانش قرین منظور نظر التفات والا میگردد و هم در هنگام انجمنهای گورا
دلگزین بندگان والا خود به دولت و اقبال بر زبان توضیح بیان براهین ساطعه و حجج قاطعه
بتفوق و برتری پایه سلطنت انگریزیها در بعد دیگر حکومت های ملوک نامور یاد فرموده این امر آید
فرمان روائی را بالانشین شوکت و اقتدار طوائف شاهان متقدم و متاخر میگویند از این است
که خیر سگالی و دوستداری و اخلاص صحیح و صداقت صریح ملکه معظمه خلد الله ملکها نصب العین
و پیشنهاد چشم بصیرت کرده برهان روشن انصاف و وجدانی را باعث ثبوت و اثبات محبت
پرستی آن شهنشاه مالک الرقاب میدانند بنابرآن خاطر انورش بسکه در هنگامه غدر هند عهده
اطوار دانش و شجاعت و محاسن تدبیر و بسالت از صاحبان انگریزیها در مشهود و دیده
ادراک دید ترغیب پذیرفتن کارنامه این واقعات در عبارت پارسی ایرانی با اشتمال
و انضمام نکات دانائیهای کشور آرائی بر سبیل اجمال اما بطریق استیعاب و استیفای
مقدمات آغاز و عواقب احوال بخاطر مبارک هنر پسند پدید آمد لاجرم نامه نگار بحکم آن والاشان
منیع المکان و امتثال ملتمس و پیرایش و طرازش این نامه حکمت اساس نفس بنیاد
نکرد طراح بشیوه مورخین واقعه طراز ناشر سلاطین صاحب تخت و نگین مناسب انگاشته

آرایش آن بکارِ قلمِ نکته‌پیرا از برگزیده و کیفیتِ نژادِ آبائی که با شرحِ گذرانِ ایامِ زندگانی
رقم‌طرازِ این نقوشِ معانی پیرهن و نگارندهٔ این نگارینِ گلشن آنست که نیاگانِ اینکس از عظامِ
سادات چشتیه اولادِ خواجه قطب الدین مودود چشتی حسینی الحسنی بودند و بنجابت و درویشی
و خرقه‌پوشی مشایخ مرتاض روشناسِ عالمیان مانده‌اند یکی از نیاهای احقر خواجه محمد صالح
نام از ولایتِ هرات بهند رختِ عزیمت کشیده در دهلی سوادِ اقامت گزیده به اکرامِ بزرگداشت
سلاطینِ تیموریه آن والامرتبت نسلاً بعد نسلٍ خلفاً بعد خلفٍ تا پدرِ جدِ اینکس که خواجه ابراهیم نام داشت
و خواجه حسن و خواجه حسین دو پسرش در بلدهٔ لکهنؤ آمده ازان دو والاشان خواجه حسین جدِ نامه
نگار باشد اوقاتِ پوست‌تخت‌نشینی را خوش گذرانید هرگاه خواجه حسین جدِ این حیرت‌زده
کارگاهِ شعبده مع برادرِ کلانِ خود بعنفوانِ عمر از دهلی برآمده در عهدِ دولتِ نوابِ غفران
مآب آصف الدوله بهادر وارد لکهنؤ شد نوابِ مغفرت نشان آن آزادمردِ بی‌ریا را بتامل
و تعلقِ این سپنجی سرا تکلیفی فرموده بلفظ برادر مخاطب نمودی و باختلاط و ارتباطِ دوستانه و
برادرانه بلا دخلِ تکلفاتِ آدابِ سردارانه و امیرانه طریقِ انس و دلایش پیمودی
اما شاه خواجه حسن برادرِ کلانِ جدِ محررِ این سطور بدلق‌پوشی و بیعلاقگی راضی بوده بتجرید
ریاضاتِ روحانی و ورزشِ نفسانی منظورِ نظر کردی و نخیر از آرمیدگی کلبهٔ درویشی بکامِ
فرسایی بهاره بسر بردی در عهدِ دولت‌آرایی جنت‌آرامگاه نواب سعادت علیخان بهادر
خواجه حسین جدِ نامه‌نگار هم در وضعِ درویشانِ آزادکیش یکهزار روپیه ماهیانه از خزانهٔ سرکارِ اوده
باگوناگون مراعاتِ تعظیم و اکرامِ نوابِ ممدوح الالقاب بمصارفِ خود متعلق داشته با ننگ و
و آبروی تمام بسر برده است و بالاتر از التفاتِ نواب آصف الدوله بهادر غفران مآب
از تفقداتِ کریمانهٔ جنت‌آرامگاه برخورده این آشفته درون در ریعانِ شباب بتقریبی
گزین از لکهنؤ بشاهجهان‌آباد مراحل پیماگشته آنجا مدتی دراز گذرانید و تشوقِ طبیعت بمال
کار در سرکارِ انگریزی بکارگذاری امورِ فوجداری طرزآموز و به کارپردازی‌ها مانده
فراخ دستگاهی در شیوهٔ کارآگهی بهم رسانید در زمانِ سلطنت‌آرایی فردوس منزل
پادشاه اوده از دهلی بازگشت نموده در بیت‌السلطنتِ لکهنؤ آمده نخست بکارِ افسری

پولیس های نظامت سلطان پور وپس ازان بعد انجام کارهای محکمهٔ امانت در دولت
خسروانی وبعد ازان بانصرام سررشته داری کچهری صدر الامانت وبیشتر ازان به
پیشدستی نایب وزیر که در زمانهٔ ثریاجاه محمد امجد علی شاه پادشاه مرجع کل مهام سلطنت
بود باترقیات روزافزون ونکونامیهای اوضاع راستی مقرون پرداخت وهرگاه
نایب وزیر از سر اشتغال شغل منصب خود دست کشیده پابدامن خانه نشینی پیچید
این کس نیز چندروز از اشغال متعلقهٔ خود دست برافشاند مقارن آنحال داروغگی
اخبار ملکی که خدمتی از خدمات جزئیه سرکار او بود یکی از عمائد مقرب الحضرة الخاقانیه
راجع گردید در آنوقت اینکس بمزید ابرام واستبداد مقرب الحضرة موصوف الذکر
بار انصرام نیابت آن سترگ منش بر سر کشید بالآخر در عهد اریکه آرائی سلطان عالم
محمد واجد علیشاه بهادر پادشاه بتجویز نواب مدار الدوله سید علی نقی خان بهادر وزیر
سلطنت ومدار المهام دولت خدمت اهتمام عدالت فوجداری ممالک محروسه بیرون
شهر زیر دست کچهری وزارت بدر دولت سلطانی نامزد نامه نگار شده انتظام
پولیس های کل محالات ملکی ونظامت ها بکاربرداری ذات خاص راقم این صحیفه
اختصاص گرفت نکرانیکه از بیمغزی وناتوان بینی بعضی اراکین حرص کمین در انجام
تکمیل گرائید که در قرب آن زمان کار این سلطنت بختم انجامید یعنی مدت چهار سال
بنده بتجویز متعلق محکمهٔ فوجداری بی آنکه عملهٔ پولیس را در هر طرف ملک مامور سازد و
بوساطت آنها در ضبط ونظم تدارک واردات فوجداری پردازد بمحض تصدیه تحریری و
گرد آوری امور تاکید وتلقین وتا پایان رسیدن تدارک هر مقدمهٔ سنگین وخفیف
از سر بازخواست نگذشتن وعاملان را مع تنبیه شان بنابر انجام رسانی کارگیر ودار
بی پروا نگذاشتن نفس ها سوخت ودر صدد بستن درهای فتورات وبی انتظامی
وانسداد ابواب مفاسد بسر انجامات بیدماغ تا آتشگرمی کوشش وکاوش گدازخته
شمع کارروائیها افروخت باآنکه اشغال را دخل ودها اخلت نامه نگار بخصوص امر فوجداری
بسیار ناگوار وآشوب ملکی که اهالی انگریزی لشکایات آن دیگاهی خامه فرسائیها کرده اند

مرعوب طبایع بلهوسان زیانکار بود مگر بهر حال اینقدر رو داده است بوقوع آمد که لا محاله عاملان
را باحضار مجرمین وگیرودار متمردین آماده کرده دست داده بسیار مجرم خونی جرحت رسانی بسزا رسیده
و کتابهای ماهواری بابت مدت چهار ساله که بطرز جدول خطی بتعیین خانها مرتب میشد اندکی تعیین
مدارک کما معمور رو بگشت و هرگاه در راه اخر دعاقب احوال که در بیان نزدیکی او نگار خیال الحال
مملکت اوده بممالک مقبوضه سرکار انگریزی جاگزین خاطر نواب گورنر جنرل بهادر گردید بعد
بند و بست پولیس سرکار گریبان تجویز به آورد کرده ناکرده بپا برشد چنانچه اشتهاری و نشانی از
کارگزاریهای راقم این صحیفه ظفر طراز دستور العمل انتظام فوجداری ملک اوالی وضوابط
کارگزاریهای عمله پولیس افسر است که هنوز پیش خود موجود دارد و قواعدیکه در دستور العمل و ضوابط
مذکوره نسبت پذیرفته شایسته آمیزشی با قوانین متمشیه سرکار انگریزیها در داشته است
و کلک قانون شد حکمت پسند مراتب پیش بینی های نظام فوجداری و تدبیرات گرفت گیر
مجرمان جرائم بدکاری در آن اوراق بوضع صواب اندیشی خرد انصاف آئین نگاشته
دیده وران اگر ببینند بود که داد صدق بیانی و انصاف و استانی دهند چون بعد برهم خوردن
معامله سلطنت اوده نامه نگار باستیلای آلام گوناگون و شور انگیزی حوادث غدار
مغلوب پریشانی حال و منکوب افسردگی بال بوده نتوانست که از سرکار دولتمدار انگریزی
استدعای ترتیبی نماید و بعد زمانه غدر بعیرا زبیباانهائی که بهجوم فتنه گریهای غداران تهی
را از شهرهای گوشه نشینان نجاتی نبود پای تلاش در زنجیر ناچاری بسته داشت لاجرم از ناکامی
زمانه در انیکباره گردید و گام طلب بجائی نرسید لله الحمد والثنا که درین ایام بواسطه لطف بالاوقت
اندازه شناسی و والائی همت و فراخی همت منشی صاحب معز خرد و کاغ هوشمندی منشی فضل حسین
صاحب آبروی عزت و ارجمندی کارفرمای مهمات دولت میرزا والاقدر نواب میر میرزا بهادر
دام حشمتهم باریاب بارگاه ونقش گر دیده کار خمیازه آرای ملحابه روزگار نامساعد ساقی این باده بیان
نوازش کنند و بنابر تفریح خاطر مبارک آن معلی جناب در گفتگو سرائی سخنهای این نامه از نشتی
در از نفسهای نطق بلبلان نوا سنج دم می زنند

آغاز مقدمه غدر دل آشوب

مطالعه‌گزینان مجموعات تواریخ ملوک سلف و خلف و نظارگیان بهارستان فسانهاد
اساطیر سلاطین سابق و لاحق ارزوی سیر و تماشای نگارستان اسفار و واقعات کتب
سوانح و اوضاع خواقین سطوت آیات کیفیت انتظام گستری دانایان فرنگ تسخیر
ممالک وسیعهٔ هند به‌زبان‌نشست دانش و فرهنگ و نظم و نسق اطوار ملکی بطرزیکه به اصلاح
کلیات و جزئیات مهام دولت فسادی ملحوظ دیده دریافته بوده و آراستگی فوج
و لشکر بقواعد جنگ و تهیهٔ آلات و ادوات پیکار از لوازم آتشباری توپ و تفنگ
و تهذیب مقدمات قوانین عدالت و تنظیم سلسلهٔ قواعد حشمت و دولت و تصفیهٔ منازل
و مقام از غبار فتنه و آشوب و رفت و روب مسافت طرق و شوارع از تطرق تطاول
غذیه لکوب دریافته میدانسته‌اند که طریقهٔ جمله اتساق انگریزیها در هرگاه از اندازه انتظام
گستری همه ملوک پیشین و پسین بهمه وجوه گزیده و سرآیینهٔ عقول همه‌دان حکمای مؤید
قوانین سیاست و متقن ضوابط ریاست را انگشت بدهان گرفته نقصان اندیشی
کمال دانائی تواند نمود و اینهم معلوم همگنان و مشهود ادراک پیر و جوان است که مرتبهٔ اتفاق و ارا
و اتحاد اوضاع مقرره این طبقهٔ علیه صدرهٔ و معنی بحد اتحاد امواج بحار دیگر و فی لمعات
انوار در رسیده سرمایهٔ فیروزمندی طالع این گروه با شکوه گردیده است زیرا که نابدات
ظاهر که شومی نفاق و شقاق نکبت و ادبار را مستلزم باشد و میمنت اتفاق و ارتفاع
چون نخل برومند دولت روزافزون بار آرد چنانکه گفته‌اند بی دولتی از نفاق خیزد
٭ دولت همه ز اتفاق خیزد ٭ ازین ست که سراسر وفاق ظاهر و باطن این طایفهٔ مقبول
اقبال مشیر اعتلاکه پایهٔ فرمان روائی گردید و اختلاف و تباین اوضاع رئیسان ممالک شهر
شورش دست بهم دادن آثار تخفیض و تنزل آنها از پایهٔ کامروائی گردید مستند او در ازمنه
قدیم داد و داره پیشین رسم آن بود که هرکه کشورخدای جهان آفرین تارک اقبالش سلطانی
و جهانبانی می افراخت بتدبیر مصاحبت و مساعدت تدبیر حکماء و دانشوران فرمانفرمائی
مملکت نمی ساخت و تا انجمنی ببعضی خواقین تا ایشان غیر از آداب ملک گیری و کشورگشائی
نیاموخته‌اند و بعضی دیگر چند نفر را مسکر دارائی آئین دشمنشناسی ملک‌داری در تمکین استعداد

نبیند و فقره بخلاف حکام انگریزیها درکه در هر زمان و هر وقت شان و شکوه جهانستانی و ساز و
برگ مملکت نگهداری باخود فراهم کرده زمانیکه دست به تسخیر کشوری میگشایند در اندک فرصت
بلا انقراض ایام طویله در نسق بندی مهمات سلطنت و نگهداری اطوار اطراف مملکت حسن
و امنیت عام را ممنون التفات اندازه و انتها مینمایند بیان خردمندان واقف اسرار دانشور
همه صنف انگریزها را بوجه مداومت و مواظبت ایشان فرداً فرداً در کارهای معاش
و سپه بدر اوقات شبانروزی بر قانونی متین و هم استقامت و استمداست هرکیا
این طبقه حکمت سرشت در معاملات حکمرانی و جهانبانی سرآمد همین همدست و هم جنب حکما
دانش قرین گفته اند بدین تقدیر عقل متانت گزین و فکر اصابت تزئین فیلسوف دقیقه شناس
چگونه این صنف خردوران حکیم طبع را مستحق کار جهانداری و سزاوار تعلق امر سلطنت
و شهریاری نتواند شناخت فی الحقیقت پادشاهی عطیه ایست از بارگاه الهی که استحقاق
نسبی و آبائی مخصوص صورت اختصاص نتواند بود بلکه واهب العطایا در اعطای
موهبت سلطنت غالب اوقات بمقتضای رضاطلبی خود که منحصر در استرضای عباد و بمشیت
بلاد باشد زنگ تفرقه و تشویش از آیینه دلهای خلق تواند زدود و داعیه بی خفائی
نیت و صدق طویت پادشاه کامگار در کار مراعات مدارج آرامش عموم رفاه رعیت
و تعمیم احسان و بذل و اکرام عطایای باندازه پیچی درجات آدمیان و تکریم و احترام
ارباب فضائل و شرافت از بنی نوع انسان و عدل پروری در قطع و فصل خصومات
جهانیان و فضل و ترحم گستری در عفو تقصیرات گنهگاران که شان ظلیت حضرت
یزدان همین باشد وابسته است اگر این مقاصد عظمی و لوازم سلطنت کبری را شرح
داده آید و قوانین عموم عدل و احسان لازم نفوس مقدسه پادشاهان را باین تصریح
که چگونه با اصناف خلق بملاحظه تفاوت درجات و تفریق اوضاع و حالات آنان کار
توان بست تا مرتبه عدل که عبارت از نگهداشت توسط حد و معدلت و احسان است بجا
محفوظ گردد گفته شود کتابی دیگر تالیف پذیرد و آنچه درین کارنامه مقصود بر قلم طراز می
اجمالی باین تصریح گفته شود
خامه است طول لاطائل در گیرد لاجرم عنان اشهب میدان نورد کلک مقاصد نگار را به

طرازش رقوم واقعهٔ غدر غداران نکبت آثار و تدارک نمایان حکام رفیع المقدار معطوف گردانیدن سزاوار مقام شناسی ماست

شروع معرکه کارزارهای میرتهه و دهلی و تحمل لشکر سرکار معلی ابتداءً دران اطراف

کوتاهی سخن هرچه از مذکورات سطوت و جبروت و شوکت و اقتدار حکام انگریزیها در زبان خامهٔ فسانه پرداز مطلب طراز گردید بگوش ادراک اهل خبرت در رسید اکنون گوش سخن نیوشی بر شنیدن این شگرف قصهٔ حیرت اثر و غریب ماجرای مهابت سمر باید نهاد و در صدد دریافت حقائق دانائیهای اصلاح آثار و شجاعت دلیهای دافع مفاسد و مضار طبقهٔ جلیلهٔ انگریزیها در می باید افتاد پوشیده نماند که در سال مذکور الصدر هرگاه کارکنان تقدیر را اعلان و اظهار بسیاری از امور مخفیهٔ محجوب کتمان منظور گردید شکل وقوعی آن محذورات جلباب غیب الغیب جلوه گاه شهود و بدین نمودار بهای فتنه گری و آشوب پیرائی جلوه فروزی گزید که چون کار توپ و تفنگ اندازی سپاه انگریزی بسرعت مقرر کردن مقرر گردیده است از جمله قواعد شتاب اندازیهای تفنگ اندازان یکی اینست که داروی باروت با گلولهٔ سرب بمقداری متعین در پارهٔ کاغذی رشته بند نهاده آنرا کارتوس نام گذارند و هر یکی از سپاه تفنگ انداز این کارتوسها پیش خود داشته در زمان سر دادن تفنگ بند کارتوس از دندان بریده در تفنگ می اندازد و فی الفور تفنگ را سر میکند در آن اوقات حکام عالیمقام ولایت کارتوس کاغذین را لائق پایداری ندیده کارتوسها بهمان اندازه از چرم خام دباغت کرده و چل خورش دیده مرتب گردانیده بعساکر متعینهٔ هند فرستادند و حکم دادند که همه فوج با این کارتوسها کار تفنگ اندازی بجا آورده باشند چنانچه ابتداءً در لشکرگاه واقع مضافات کلکته آن کارتوسها بمردم فوج تقسیم شد مگر آنمردم استعمال آنها را بلب و دندان منافی رسم آیین قیود مذهبی گفته باعراض سر برتافتند و حکام والاشان فوج مجوزه امتثال حکم سرکاری گردیدند تا آنکه ایستادگی با عدم قبول این امر از مردم فوج وقوع گرائیده نوبت به تنبیه و خواهی گروه هندوستانی رسید و گروه کثیری کار و شمشیر کشیده دران حال

حاکمان دوربین نجبال جهل و نادانی آن ابلهان نکبت آیین درانابی سرکشی به پاداشتش خونریزی
راضی نشده چند گروه را ازان نافرمانان معزول کردند و بعضی را ازان اشرار سزاوار سزا شمردند
بالجمله این خبر در اکثر مقامات ملکی و لشکرگاههای سرکاری مشتهر گشته بر جا مردم فوج هندی اندیشه
تعرض سرکاری در بجا آوری آن حکم گردیدند و گروه گروه باعراض انحراف از امتثال امر سرکار
والا مهیا شده سزای خودها در پاداش انکار و نافرمانی ضروری و ناگزیر اندیشیدند درین احیان
بدنفسان شریر و ابلیس طینتان خدیعت تاثیر این واقعه را دستاویز سخن سازیهای خودها
باغوای عامیان گمان کرده باین شیفته هندی ابله فریبی ها پیش نظر کردند که حکام انگریزیها در پا
از مرگردین و ایمان سپرگردانیدن و از قیود مذهبی وارهانیدن هندیان هرگونه خاطرنشست است از
مردم افواج را در راه وارستن از قیود دینی رهنما میشوند اگرچه این همه ابله طرازی فتنه گران بود دیگر
هیچ مگر عوام الناس را که ساده لوحی و حماقت سزاریده غفلت بر روی خرد ایشان فرو هشته
انمعنی بدل در گرفته بدگردن ان از جانب آقایان مالک الرقاب با عدوان و اهتاب در قلوب
آنها جا کرد چنانچه نخستین در لشکرگاه ضلع میرتهه هنگامه کارزار با مردم فوج هندی و ولایتی گرم
گردیده همان آتش فساد در هر جا و هر مقام اشتعال گرفت تصریح این ابهام و تفصیل این
اجمال آنکه با وجود غبار آلودگیهای دامان خیال فریقین یعنی مردم فوج هندی و ولایتی از
کدورات مکنونه موجب همان ناتراشی های مفسدین بدآیین که ملاک امر فساد و قوام امر
غدر و عناد باشند روزی از روزهای ماه صیام سنه مذکوره هجری مطابق ماه می سنه مسطوره
عیسوی در لشکرگاه میرتهه میان مردم سپاه هندی که سواران و تفنگچیان بودند و گوره های
ولایتی بحث و تکرار مذهبی در میان آمده از طرفین کار به مباحثه مجادله کشید هر دو گروه
دست به اسلحه زده [illegible] واحده [illegible] بین زد و ضرب آغاز نهادند مقاتله عظیم و مصاف و تیره
چون جماعت فوج هندی در عددت افزون بود و آنجماعت کمتر [illegible] ایان دران حین بر
ولایتیان چیره دو در میدان جنگ گرو بردند و دست طایفه غلط فهمی و از خود رفته مستی
شراب غرور و استیلا گشته بر کشتن و خون ریختن حاکمان خودها که دران معسکر حضور موجود
بودند دلیر شده و بیباکانه زنان پاک سرشت و اطفال خردسال سرداران و ایشان را بخاک و خون

غلطانیده دست یغما بر امتعهٔ افسران خودها و خزانهٔ سرکاری دراز کردند آنچه بدستان طرازیها
مردم آن اطراف قصهٔ پرغصهٔ ستمگری و طغیان و جورپیشگی آن فرقهٔ شنیع و اراذل امت دلفرین
درکار بیباکی و سیاه دلی بخونریزی و جانستانی نسوان بی خطا و کودکان از گناه مبرا و گوهر
خورده زهرهٔ سنگ آب میکند و جگر سنگین دلان بآتشگری آوخ و افسوس کباب
درین مقام رقّت قلب بجوش درآمده گریه زانی ست و حسرت دل لب بفغان کشاده بفریاد
چشم حرف و رقم از بدا و در خون سیه گریستن نمناک ست و سراپای قلم را بدلفگاری غم
سینه حسرت چاک الحاصل آن خون گرفتگان گردن زدنی پس از انجام دادن معاملهٔ تغلب
و فارغ شدن از گرمی بازار قتال و سفاکی و ماهر بیان و سرپرستان خودها بدلی زنیشتافته
اندرون شهر شاهجهان فتنه‌ها برپا کردند و کو بکو منتشر شده در شهرها بکار میبردند هر جا که صاحبان انگریز
بهادر و زنان و فرزندان ایشان را با دیگر متوسلان آنان می یافتند بتیغ ستم شهید میکردند
و منهدا تبار را جگری خانمان های رعیت پائی کم بپایان نمی آوردند از روی تواتر معلوم گردید
که در انجمن شورشی عجیب و آشوبی غریب در بلدهٔ شاهجهان آباد پدید آمد و از شور و شور
قتل و خونریز فتنهٔ خوابیده بیدار گشت نازم بر جگرداری و شجاعت شعاری صاحبان انگریز بهادر
که هرگاه ناگهان چنین بلائی حیرت افزا بسر آمده بساط آشوب ستم رگ در جهان گسترده
حکام انتقام دران هنگامهٔ قیامت آرا با آنکه زمین و زمان و ارض و سما تشنهٔ خون این
سرداران والاشان بود بمردانگی جبلی و تهمتنی فطری اصلا هراس بهوش در نه باخته
و لوای اجتماع حواس در میدان دلیری افراخته چندی را از گورهای ولایتی و اندکی از
آلات حرب و قدری سامان گوله و باروت همراه گرفته یک طرف بیرونی شهر کریوهٔ
سنگین را امن استوار تجویز فرموده بالایش برآمدند و بر آن کوهچهٔ حصار نما بالا رفته
متحصن گردیدند تا آنکه فوج غدار آنطرف گذر نماید راه اطراف انتقام حصار انتظام
بر آن طاغیان خیره سر و ستمگران مدبر بستند و بهمدرین کشمکش های هوش ربا صاحب
جلیل القدر تهور و شجاعت را توانا دلی جانبازی و جان سپاری را شایسته مردمی پاکیزه آب گلی
حکیم بصیری دانائی تصویری در مکان میگزین انگریزی یعنی سلاح خانه و آتشخانهٔ جنگ و پیکار

که بابند از تیر بیتاب ازارک دهلی اندرون شهرپناهش قایم ست و ادوات پیکار و هر گونه آلات
کارزار در انجا بی شمار مهیا می‌شده شتافت و یکبار از فتیله سوزان آتشی بداروی باروت دمنده جمله
اسباب جنگی مجتمعه انجا را در آتش پرانید و خود هم با جسد آتش در گرفته بهوای بلند نامی پرید تا همه
ساز و سامان جنگ بدست باغیان نکبت نشان در نیاید و تصرف آنها در سامان مذکور آن گروه
خسران پژوه را قوتی بمقابله و محاربه نیفزاید آری بازای این کاری نمایان لائق عالم عالم تحسین و امری
شگرف سزاوار جهان جهان آفرین نامش بدفتر شجاعت در حساب جانبازان عالی همت
و جرات دستگاهان والا نهمت ثبت و مرقوم گردید و آوازه بلندنامیش در اکناف و لایات
و اقالیم چون صدای نکوئی نیکان گلوشها رسید هرچند درین معارک آشوب افزا مشاهده و بتحقیق
دریافت شد که همه صاحبان انگریزیه بهادر از خرد تا کلان و از پیر تا جوان بلباس انگیزه بسالت
و جسارت پیرایه پوش و از نهایت پردلی و جرات در رزمگاه بتیغ جنگ خاطر و کشاده جبینی با شاهد
مرگ هم آغوش مانده اند اما اختصاص صاحب ممدوح الالقاب مذکر بنابر تفصیل ادای حق جانفشانی ست
و عنان زه خسار شیوا و استانی صفحه کوتاه گروه گروه ملنگان لفادت نشان شقاوت پیشه ست انبوه
و انبوه سواران جنگی لقب از باده نخوت سرمست از لشکرگاه میرتهه و دیگر جاهای نزدیک
و دور در دهلی گرد آمدن گرفتند و گرداگرد آن کوهچه سنگ بست مورچلها قایم کردند آتش
جدال شعله زدن سر کرد و شراره حرب و پیکار زبانه کشیدن آغاز نهاد و جوق جوق سپاه باغی
و توپ توپ فوج سرکش بمحاذات آن حصن محکم بنا ایستاده بتقویت ضرب زنها و دیگر لوازم
جنگ که ملوک سرکار متعلق بود و آنها بدخل و تصرف تغلبی خودها در آورده بودند اگرچه یورشها
بسیار نموده باشتغال نایره محاربه میکوشیدند مگر از لشکر صاحبان انگریزیه بهادر باوجود
قلت عدد آنقدر برق باری و توپ اندازی بروی کار می آمد که باغیان را پای
جسارت یورش پیش تاختن کوتاه میشد و بجز آنکه مقامات مورچال بندی را تماشاگاه عوام
گردانیده گوله و باروت رایگان پراگنده میساختند کاری پیش نمی بردند با این استعداد و بزدلی
و کوتاهی همت مردانگی از تیره درونی و خیره سری سرگاه حکام والامقام متحصن و حصاری و پناهگیران
خاسته اندرون شهر شاهجهان آباد خانهای رعیت و مهاجنان را دستخوش تاراج و نهب گردانیده غارت

واجبها من اهند نقود وخطبه بنامه ولها گردند و سراج الدین محمد بهادر شاه پادشاه معزول دهلی را متکفل و متعهد سردار لشکر قرار داده آن پیر ضعیف السلطانی برداشتند نامه نگار بوساطت اقوال واقعین آنجا دریافته که پادشاه دهلی هر چند پای اعتذار و استنکاف در میان آورده با وجود اضمحلال بدن و ناتوانی اعضای تن از استیلای هرم و کلان سالی برای تفصی و خلاص از قبول این بلوی از انمیان کنار میجست الا آن نا عاقبت اندیشان خسران مآل گوش این جانب معاوز ننهاده مستعد پرخاش و اصرار و سرگرم رسانیدن آزار گردیدند ناگزیر آن پیر گوشه گیر باقبال سر خیلی فرقه ناقص تدبیر تن در داده و در انجام این اقدام کارش بجد انقیاد حبالنحه در جا خود مذکور میشود و محصل کلام آنکه قریب چهار ماه بلوائیان کوته اندیش که سر کجی قامت حال کسبوت ابلهی و بیدانشی آراسته داشت بکطرف گرم هنر جدال و قتال میبودند و بکسو تاراج کردنهای خان ومان رعایا و برای طعن و تشریب خلق الله بر روی خود وا میکشودند غیر از این فکری و کاری با نهایت شنوده و جز خودسری و تباه اندیشی مشیر ضمیرشان نمیبود و نمطبطه لاطائل دست یافتن بر تسخیر ملکت و اخراج مالکان دولت که وهمی و سودای عبثش بود متکبرانه و ابلهانه دعوی انا لا غیری برخود می چیدند و از نارسائیهای کمند سعی و کوشش بر کنگره حصار عزائم دورداز کار نجود می پیچیدند درین اثنا جا بجا در بریلی و فرخ آباد و ملک اوده و مراد آباد و کول و اتاوه و انوان و بعضی دیار شرقیه مثل جونپور و اعظم گده و گورکهپور و غازی پور و غیره فوجهای سرکاری بغاوت و نافرمانی علم افراشته بجوی بر مربیان والاشان بکفر نمک بحرامی جست می بستند و هر جا صاحبان انگریز بهادر را بجا حصر در آورده جاهنکه قابو می یافتند بقتل و اهلاک ذوات حکام بر خاسته از بانمی نشستند غالب بفشی های آن تیره درونان شهر و بیرون آن بود که اراقت دم رجال و امانت نفوس نسوان و کودکان خرد واجب شمرده دست در آستین تقاعد نمیکشیدند و خانه بخانه جستجو نموده در کار ریختن خونهای و شیرافکن بیگناهان همه بسیار بکار برده بجد بحساب میکوشیدند تیغ جفا کالبیسم انگشت ها این طرز بیداد و جور و جفا دیده از زلال پشت دست بدندان تحسر می گزید و از مهر و ماه کف های افسوس بهم میمالید کار کن قضا از مشاهده اندازهای آن زیانکاران سیاهکار نامهای کردار گذشتگان بهر تشان آماده داشت بیک دهان خنده خندیدی و اندازه گیر قدر تماشای

ننگ بی پروائیهای آن ساده لوحان حیبت آل را نگاه کم دیدی بالجمله آن صاحبان عالیشان
نهادر که سر کوه چه سنگچین پلی زمین را داگنده بودند و دیگران از اطراف ممالک پنجاب رسیده شریک
معرکه گردیده بودند پای همت در آن دامن سراپا امن فشرده داد مردانگی دادند و کسان خبر رسان
پنجاب رو به گماشته در صدد استمداد و استعانت افتادند تا آنکه حکام فرمانروای پنجاب به
زود رسیده در اضلاع لاهور ضبط و نسق تقدیم رسانیده و افواج آنجا را با انتزاع اسلحه بیکار گردانیده
بتوسط راجگان آن دیار مثل راجه پتیاله و راجه کپورتهله و راجه آلوه و غیرهم مردم پنجابی را نیز
نوکر گرفتن و ملازم نمودن شروع کردند و پنهانی اندک اندک گروه را فرستادن آغاز نهادند
بیشتر حکام حصارنشین غداران بدنهاد را غافل و بیخبر یافته با این غلط انداز بها غفلت
شان افزودند که در مقام خود قرار و خالی کردن جاهای استوار را بطرز سخن زیر لبی شهرت داده
افسون بیهوشی در لشکر غدار میدمیدند و همین وقت روزها و شب ها گذرانیدند همین که جماعتی
معتد به از نوملازمان پنجاب رو به را اندک زمان بسرکردگی افسران انگریزی که در تدبیر معرکه آرائی
و توزک بندی فوج و آراستن صفوف و دوتهی های پیش تازی دلیرانه وقت ضرورت آن
و تیغ زدن در هنگام بیباکی فوج مخالف بقصد بازی دادن شان و بسرآمدن بعد شکستن
زور دلاوری آنان مهارت کامله داشتند در میدانگاه دهلی با جانب فوج انگریزی رسید حکام
موصوف الذکر بمنوع تقویت ملحق شدن جمعی دیگر از فوج نوآموز و سرداران تدبیر سنج بهم رسانیده
خود از حصار برآمده این مردم غدار را از پیش برداشتند همه آنها را تاب ایستادگی و استقامت
مورچالهای بیرون شهر نداده بمرتبه نخست اندرون شهر برگردانیدند تا آنها یکجا محصور و فراهم باشند
قاعده دانان رزم و قانون شناسان عرصه هیجا و عزم میدانند که در مصادمه سپاه و لشکر بمحض
کثرت پیادگان و سواران کار جنگ نتوان ساخت بل تدبیر سازی سرداران کارآگاه حزم
انتباه لوای ظفر نتوان افراخت لاجرم قانون کلی درینباب آن مقرر است که در مقابله دو لشکر
گرانقدر هر طرف که سرداران تدبیراندیش افزون باشند بهان طرف نصرت و ظفر چهره می فروزد
اگرچه در گروه مخالف شمار مردم بفراوانی و بسیاری کشید هرگاه ظاهر است که بندی سپاه در
معارک جنگ هنگام جدال و محاربه اگر بجان کوشند اینقدر بنمایند که از جان خود تا در گذشته

[illegible]

زهر ابه مرگ بلذت شربت نوشگوار می نوشند القا عده چیره دستی و آیین کاردانی یاد ندارند
که در زمان جنگ انیدن فوج و لشکر با همه گر تصرفات و تدبیرات شایان از روی اجتماع حواس
بکار برده نگهداشت لوازم توزک آرائی و ضبط و ترتیب یساق جنود و تنسیق یسال بندی صفوف
مبارزان کار ها سازند بنا بران بلوائیان ناحق کوش و بهیزان تباه هوش نه در معارک ستیز
آغاز و انجام کار را اندیشه کردند و نه در امر سیاسی مربیان و کار آموزان خود ها بفرجام شنا
رو آوردند بلکه از خرمستی سفاهت و مغالطه اندازی نشهٔ سیه بختی و حماقت بی اختیار رونما جار در
گو هلاک و مغاک بلا انگیز تیره خاک شدند القصه مرتبه دوم حاکمان تیز هوش از پریشانی حال و تشویش
احوال آنگروه خسران پژوه خبرها گرفته از دو طرف بیورش تمام و جوش ما لا کلام حمله آوردند و
ایشان مشتاق ضرب و شلاق را بزدن و کشتن از فرار و گریز یاد داد و چون گله گوسفندان از هجوم
غرش شره شیران هراسان کردند در آنوقت از ان آسیمه سران تباه کار غیر از جانها بقتل رسیدن
و در میدان رزم لشت شده و ضرب گلوله توپ و تفنگ از دنبال خوردن کاری نکشاد و تحیر
سر و پیش تشویر بوده بچون خود نشستن با پای جبن و بزدلی از انعرصه آزما گریختن دست انتقام
به فرق ادبار آنها می نهاد و دانطرف حکام دانای آیین مصاف گروه گروه فوج پیاپی را با لحاق
انضمام فرقه فرقه گورهای دلایتی و چند تا افسر کاردان طبقه طبقه نموده صفهای پلٹن و پیش و چپ
و راست بربسته آن نا آموزده کاران راه بروش تجربه کاران چیره دست از روی حسن تدبیر
بیگانه بند با ری دیدند که فرصت جماعات بحد و حساب باغیان که هر یکی از انها مهارت
قواعد جنگ کو سر یکتائی میفراخت دران حرگاه بمقابله کمتر سپاه نصرت دستگاه رنگ
سرخ باخت جمیع سرکشان و گردن فرازان سر بصحرای هزیمت نهاده شکستی فاش یافتند و در آن
استماعگاه مردی و مردانگی یلیک دست و پا گم کرده بسر منزل فرار شتافتند چنانکه طفلان بازیگوش
گمان را سر با بچهای اعتبار انگیخته لختی خود ها را میر در ز بر بازی قرار داده نوبتی دیگر از چوب کاری
ادیب هراس خورده براه گریز می شتابند آن جمع بازی انگیز راهولناکی چیره دستی اقبال کار
مانند چوب ادیب تهدید فرما شده آواره دشت ادبار ساخت و بیکدم فتح نمایان تفرقه کلی
در جماعت طاغیان سرکشان لباوت نشان انداخت کوس سطوت و شادمانی بنوازش

صدای وا انفتح و فیروزی بلند گردون پیچید و نشاط خردمند بساط مسرت آرائی هیئت و بهم
سوی مملکت پیچید شنیدن آهنگی طنبور انگریزی لنصر الفتح علم گردید و رعد صدای دهل فرنگی در میدان
هیجان فتح الباب ظفر آشکار گردانید و لوله شش سازهای نی آهنگ ولایت فرنگ بصداهای نگارنگ
فیروزمندی نفیر شیپور رومی و شغب کرنای ترکی را نفس بگلو درگسست و سازش نواهای شادیانه
نصرت و سماز زنگ و نی خنگ و تبیره عراق عجم شکست انیطرف زبکوبی سبازان بزرم جو
دران عرصه های و متولهه سفید روئی آبرو و تکبت آورد و آتش زیرچاقی فرقه گمراه دران آزمایشگاه
مردان جرأت و دستگاه داغ سیه کاری اندیشه تباه از رخ زردی شرم گریزی برد و با آنکه صاحبان
شجاعت و شهامت توامان دران زمان بدستور حکمت جهانبانی و قلعه کشائی و آئین ملکداری و
فرمانروائی جای بازیافته را محکم گرفتن و بدنبال فراریان تاختن و شبه و نسبت آنجایگاه ترتیب دادن
مناسب بسیده اشته تعاقب مفروران توجهی نفرمودند گران نا تراشیدگان بیخرد هراس کوبکاری و
اندیشه سیلی دست برد حکام را بهم جا دنباله رو گریز خودها و انستاخته و شعله قهرناکی قهرمانی را لیسان
برق جانستان خرمن سوز هستی خویشتن وا یافته منازل دور و دراز را با حالت سراسیمگیا بپای ناتحیا
می نوردیدند و در راه ها اگر با سگ و گربه با شغال و روباه دو چار میشدند همچو وحشی از دام بدر جسته
می رمیدند بلکه از غایت رمیدگی مانند شوار و وحشت سرشت از جاده راست کج خرامی پیشه گرفته
جاده می پیمودند و نشیب و فراز تلال و وهاد و مراحل الاقدام سر قطع نموده افتان و خیزان سرگردان
بادیه فرار بودند بهر طرف که آن رهروان طریق فرار رو می نهادند صحرائیان بی سر و پا بهیبت ایغاری
مزاحمت بی تکلف بار اسلحه از سر و دوش آنها برگرفته متصرف می آوردند و آنها بخیال اشتتاب رفتن
و رواد می فرار بلاانکار همه رخت و یراق سپاهگری بر زمین زده سبکبار از گرانی تا جان بسلامت
می بردند سبحان الله با این دل جبان و نامردی آشنائی قلب جبان تسبکل سگان کوهی
و برزن هیاهوی شغوغای کلبی را سبب غلبه انستها بهر بران آهنین چنگال به پرخاش ستیزه و جنگ
خاک تباهکاری و خذلان بسر روزگار خود و ختن و صاف ننگ نام تا برو بی ناموسی و بی آزرمی
آمیختن نیست بهی خسران و زیان بلی تماشائیان مرآت چهره نما را بعکس صورت خویشتن تیغ
جوئی آمیختن از دست خود بکشاکش کوه باطنی تا تارنگاه دیده وری گسیختن نیست انما اصل

بکلیدِ اقبال عالم آرای ملکهٔ معظمهٔ اورنگ نشین و دارای هند و انگلند کشایش ابواب متعلقهٔ حصارِ کی
که باتفاقات اوقات آفت انگیز و مقتضیات بعضی حرکات ناسازگار سپهر حادثه خیز بدست تغلب
متغلبین بی تمکین درآمده بود صورت بست و نقش چنین فتحی همایون که مقدمهٔ الجیش و مقدمهٔ بعضی
فتوحات گوناگون باشد بکمال نشست حکام عالیمقام شاه معزول را که درانزمان از شهر برون
رفته بمرقدِ سلطان نظام الدین اولیا قرار گرفته بود دستبسته اندرون آورده در ارکِ دهلی بحراست و
دیدبانی ولایتی سپاه نظربند کردند و بعضی شاهزادگان شرکت گزین آن معارک شورش آفرین
را از جابجا گرفتار کرده بپاداش رسانیدند پس از ان چندگاه بنابر عبرت دهی اشرار جمهور بسیار
از شهریان را که بعواقب کار نظر ندوخته با فرقهٔ نکال دستیار بهم آمیخته بودند در سیاستگاه انتقام
از شاخ صلیب آویخته با ختناق مرض سیاست از قیدِ تن خلاص کردند آندم قیامتی دیگر در انجا
نمودار و محشر قایم گردیده در بهارستان دهلی سوادِ سموم خزانی آفت تازه وزید بر هوشمندان
خبیر و دیده وران بصیر مخفی و مستور نماند که کارگزاران کارگاه تقدیر را در جلوه نمائی این قدرت
قاهره که در نشئهٔ شهود و عالم اعتبار انقلابی عظیم پیش آورد مصلحت آن بود که چندی از صفات
جلیله و اطوار نبیلهٔ حکام انگریزبهادر و صفات گزیدهٔ شهنشاه ثریا بارگاه ملکهٔ معظمهٔ کشورپناه دام
خلد الله ملکها و سلطانها نهایت دیدهٔ عالمیان آشکار گردد چنانچه از آغاز تا انجام این واقعه هولناک
انچه بروی کار آمد نمایانی حال خیریت ملکهٔ معظمه و جملهٔ حکام انگریزبهادر دست نامه نگار نقد توان
ذهن روشن سواد و توانائی فهم معنی ایجاد در نیتام آن شمائل کریمه را برمی شمارد و بطراز ایجاد
نقوش و حروف این توجیهات بر لوح آشکار آن می نگارد اول فضیلت شجاعت این طبقهٔ
علیه که از اعلی فضائل انسانی باشد به کمین و مبین روشن و مبرهن گردانید زیرا که بهیچ جا
در هیچ مجموعهٔ تاریخ و اقعات ملوک ماضیه در حالت بر هم شدن تمام عساکر خسروی از خاقان
نشان و پر خاش جوئی آنان برنگین کردن دست و تیغ ها از خون مربیان مطلقانه هراسیدن
حاکمان تهور نشان با همه قلت عدت لشکریان در مقابلهٔ کثرت خصمان و پایی ثبات فشردن
در هر محلی و مقامی بکارفرمائی تدبیرات نمایان و تعیین این بسالت مردانه چهرهٔ فیروزی افروختن
بمدافعهٔ کینه خواهان شقاوت و در قوم نیست و در ین معارک سوزش با همچنان از حکام انگریزی در مقابله

[illegible]

افواج شقی بی تأمل بظهور در آمده قطع ابادی تغلب اشرار شمشیر جوهر دار تدبیر شجاعانهٔ حکمرانان
انتقام گیر بوقوع گرائید دوم خدای دانای نهان و آشکار صفت عفو و رعیت نوازی ملکه معظمه
را بجهانیان آشکار گردانیدن منظور فرمود و چون هیچ یکی از خواقین پیشین بمجازات اینچنین جرائم سنگین
و ذنوب شدیده سزاوار هزار نفرین کرانگردد تا گروه مردم مقاتلات عظیمه پایمال کنان ارتکاب
سرزند پادشاه جهان بر تعذیب و تدبیر آنها بهمه وجوه دستی یافته و قدرتی داشته از سر خواهش
درگذرد و آنها را بحال شان بگذارد و چون پایهٔ دانش رسائی کسانیکه بدنهایت نفس توسن از روی
تحقیق صریح همچون حکام جلیل الشان رنگین کرده بودند نهیب تکار [illegible]
از پیشگاه جناب ملکه معظمه در بنیاد این شورش احتمال بعد قلع بنیان فساد تا در فراگیری انتظام کشور شد
امر بلند قدر و حکم نفاذ اثر بصفح جنایات و آمرزش سیئات همه مجرمان سوای کسان مذکور بالا
لمعه صدور و بارقه نفاذ افگنده ساحت افروز آرزوی خاطرهای بیم در جاگزین عالمیان گردید و
رعیت پروری و احسان گستری آن شهنشاه کجکلاه بچرخ برین رسید سوم شان و شوکت
قهرمانی و حشمت جهانبانی و کشورستانی و فراوانی گنج و خزائن در دولتگاه خاقان دوران
و بجان اطاعت پیشگی و یکدلی نوعی صنف دانش نشان وانمود پذیرفت که اینهم هیچ پادشاه
سابق و یکی از سلاطین ولایات و اقالیم لاحق بروزی نگردیده و متفق الحال کسی از شاهان ربع
معمورات ربع مسکون چنین کر و فر سلطنت و کوکبه پیش نگاه دارد و آزین هم از ابلهان کورنگاه
همه دانشوران کارآگاه رتبه سلطنت و شهنشاهی ملکه معظمه را بالاتر از مراتب سلطانی خواقین
زمان می شناسند تا کجا در اطناب این تقریرات دلنشین تر زبانی و عذب البیانی رهنمون
سخن طرازی گردانیده فکر سخن آرا را از تذکره خواهیم کاغذ [illegible] باز دارم تا گزیر بدستان رقم
مطالب باز مانده که از آن جمله فتح و ظفر معرکه گیر و دار مملکت اوده [illegible] نمایان ترست کلک [illegible]
بنوا در می آرم **شرح مقدمات معارک جنگ مملکت اوده و غیره** چون پاره از کیفیت
و کمیت ملک اوده و معموره لکهنو قبل از شروع سانحه مقاتلات [illegible] اظهار رسید نخستین
باید از کیفیت اجمالی آن [illegible] و ثانیا معارک [illegible] واقعات باقیه [illegible]
مشهور آفاق است و موسد اتفاق که ملک اوده هرگاه در عهد سلطنت محمد شاه پادشاه [illegible]

که خاتم خلافت ملوک تموریه گورگانی باشند بایالت نواب سعادت خان بهادر و پس ازان بکارگذاری
نواب ابو المنصور خان بهادر تعلق گرفته بعد ازان تحت حکومت استقلالی نواب شجاع الدوله بهادر
خلف الرشید و پور امجد ابو المنصور خان بهادر درآمده یوماً فیوماً آنقدر چه از گرد آمدن هرقسم
اشخاص هر نوع آدمیان و رجوع بسیاری از اکابر و اعاظم ذیشان و حضور اکثری از میرزایان
ایران سرداران توران و تشییع و رواج هنرهای گوناگون و نشر کمالات و مزایای مجد و شرف
مشحون مدفروغ مدارس افاضه و استفاضهٔ فنون و علوم و بث فوائد و عوائد طرق و رسوم
پراگندگی ای ظلمی ۱۲
کثرت هجوم خلائق از تجار خیر مدار و اجتماع امرا و عمائد نامدار صاحب اعتبار زیب و زینت مدینه
که نیازمندان و آرزومندان هر طرف صوبجات هندوستان ازین صوبه زرریز و بلده مردم خیز
بایکبار لوندی و بقصد زبان ستایش ستودندی بیشتر ازان رونق و زیبایش دارالریاست
لکهنو از عهد بهادر ... نواب فیض ایاب آصف الدوله بهادر و نواب الاخطاب یمین الدوله
سعادت علیخان بهادر جنت آرامگاه و غازی الدین حیدر بادشاه زمن بادشاه
خلد منزل و محمد نصیر الدین حیدر بهادر شاه جهان خلد مکان و محمد علیشاه بهادر پادشاه فردوس منزل
و امجد علیشاه ثریا جاه بهادر جنت مکان تا زمان عشرت اقتران پادشاه کامگار سلیمان جاه
محمد واجد علیشاه سلطان عالم مرتبه جلوه بها و فروغ دریافت که باعتبار تعمیم بذل و احسان و تخصیص
فراوانی ذخائر زر و گوهر نمایان و تکلفات استعمال لباسهای پاکیزه و موزون و تصرفات
در ترکیبات اطعمه لذیذه لطافت مشحون از ملک سبز و سیاه باج میخواست و باعتبار جلوه ادائیها
حسن خورشید طلعتان نازک ادا و خوبرویان دلربا از مصر و کنعان خراج میگرفت و باعتبار جمعیت
ارباب فضل و براعت و مجمع دانشمندان مستوعب متعدیات جلائل صناعت بر یونان تفوق و ترجیح
لهذا اینجا که هر کمالی را زوالی و نقصانی در دنبال ست و رنگ بهار را شکسته رنگی خزانی لازم حال
نخست یمین تقوری که در عشرتکده لکهنو و دولتگاه مملکت اوده پیش نمود و آن بود که نواب گورنر جنرل
دلهوزی بهادر فرمانروای کشور هندوستان جونکه بیمین و همین تحقیق نیست با باحث و اشارت کورت
آف دایرکترس یعنی ارباب حل و عقد کمپنی انگریز بهادر و اتبغاء مرضیات انطبقه والا را بعهود سابق
نگرنجانی داده ازین علت که حضرت سلطان عالم بهاو سالها باشتغال مشاغل نغمه و سرود و رنگین

و تماشای حسن خوبان حسین استیفای لذات سمع و بصر را مقترن باستحسان دانسته بذات خود
نگرانی و گرد آوری مهمات سلطنت سر نمی پیچید و در اطراف بیرونی شهر لکهنو هر قدر قتل و غارتها
رعایای ضعیف از دست اقویای عنیف بوقوع میگرایید از آن حسابی بخاطر نیاورده و تدارک شر
فکری و تدبیری نمی اندیشید تجویز الحاق ریاست اوده بممالک محروسه کمپنی دلنهاد نمود و تعجیل در
نفاذ این فکر بلند بمیار شورای صاحبان حقیقت مند بیک ناگاه بلا اخبار و اطلاع اهالی سلطنت اوده
لشکری گران بسرکردگی و همرکابی صاحب عالی مقام جنیل اوترم صاحب بهادر رزیدنت
مملکت اوده کافل انتظام اضلاع و محالات ملکی که در عرف هند بقسمت گری حصه های
ملک نامزد باشد مع جمعی غفیر از حکام انگریزی بدار السلطنت لکهنو فرستاده همه مملکت را بالضبط
سرکاری در آوردند در آن هنگام پادشاه والاجاه بوقوع امری که ممکن التصور ایشان از طباع
تمثال خیالش بهیچ شکلی نقش پذیر نبود با تمزده مرگ چاره گریها و نوحه های سوگواریها خوشنگر دیده بمشوره
استشاره و استصواب بمجلسه نشینی اهل ایمان و اهتدا دبارگاه عز و جاه آراسته بتصواب اندیشی
و مصلحت دید مشیران دربار و مؤتمنان دولت فرخی اطوار بر آن قرار گرفت که ... فرود آوردن
بطاعت گریها گفت و شنیدی و قیل و قالی در نیوقت گزیده دانشش صواب کیش و پسندیده اهل عقل
راستی اندیش نباشد بنابران حضرت شاهی فی الفور فرامین سلطانی و حکمنامجات ... آوردن
خاقانی بنام سایر تعلقه داران و زمینداران و راجگان ملک و همه فوج و معسکر شاهی بحکم قبول اطاعت
و حلقه بگوشی و انقیاد او امر حکام جامع فضائل معدلت انضمام فرستاده بار فرمانفرمائی مملکت و دولت ...
احوال خود کشیدند تا حکام انگریزی بعجلت هر چه تمام تر در کل ارجای مملکت اوده دخل واقعی بکار برده
ضبط کامل بانجام رسانیدند من بعد حضرت سلطان عالم بگمان مشورت سنجان دانش قرینه
انسب ملاحظه وقت دانستند که خود را بدار الاماره کلکته حضور بار باهر التنویر نواب گورنر جنرل بهادر رسیده
هم پیشگاه گورنمنت و هم بدرگاه ملکه معظمه و محکمه پارلیمنت آئینی دادرسی کمپنی انگریزیها در داد خواهی
چنانچه انسب سر از گریبان وقوع برآورده تقیید کرده بادشاه عالی بارگاه در سواد کلکته طرح اقامت
انداخته اند و آن سرزمین بلند تمکین را آسودگاه خود ساخته سیرگاه و تفریح این و آن ...
مین اجمال نگاری پسند بود و خامه نقش پیرا از بدین مجمل اطرازی اکتفا نمود اکنون اطوار ... زیبای

[illegible]

اصل مقصود می آغاز و وحریرین بساط اوراق سانقش طرازی ماهو المطلوب سطر از دار نیجا بدر ورامی
خامه سهت وسواد دلکشای گهسار نامه کارستان رزم داستانی را گرمی هنگامه سهت وسازیه سخن را
صوت بلند رنگین بیانی با همرنگ صداهای سرود خوانند گان نجامه وچگامه سیراب ضمیر آگاه دلان
جنیر منطبع خواهد بود که بهرگاه ورحجه سابق الذکر حادثه جانگسل و واقعه هایله تمرد و بغاوت گروه مشحونت
لوم وشناعت یعنی جنود متغلبه بیوفائی علامت سزاوار نفرین و ملامت حیرت نمای دیده حیرت
عالمیان وشکست انداز کار آرامش جهانیان گردیده کشمکشهای دل آشوب وکشاکش جانفرسا و
دلکوب بوجود آورد و دوروزی چند بهابت و قهرناکی حکام عدالت فرجام و بیباندامیهای خیالات
باطله سرکشان نکبت انجام امنیت بلاد و راحت عباد و یکسر رخت استقرار از جهان بسته بهانجا
بی نشانی شتافت اولاً هرچه تهدار ک اندیشی و غضبناکی حکام معدلت گستر شجاعت فرجه دهلی
و لواحق و توابع آن بظهور انجامید بیشترک تصریحی کافی مرتسم الواح صفحات این کارنامه گردید
وانچه در اضلاع دیگر مثل کول و فرخ آباد و بریلی و مراد آباد و بعضی اطراف شرقیه مانند گورکهپور و جونپور
وغیرها باندک تردد و تگاپوی صاحبان عالیشان بهادر بسزای کردار باغیان تباه کار گوشمال
شریکان آن تیره روزگاران سیاهکار و قرار بر فرار گزیدن آن بیخردان و عزولان از طیش
عباسهای موکب اقبال سرکار دولتمدار و هزیمت نصیبی های سرداران بغاوت نشان آنقوم بد کیش
و بواطوار نقش سر زیست در جنب معارک دهلی زمین و مملکت اوده امری خفیف و کم نما است
که در اندک زمان سرزنش واقعی و پاداش واجبی از دست گیرودار حاکمان معلی شان نصیب آن فرقه
اهلی شعار گردید از آنجا که شرح و کوائف آنهمه و پارشایسته آن نیست که غیر از اجمال نگارش با
تفصیلی مبسوط از نقش پردازی رستم نامه واقعه طراز و اطلبید لاجرم معامله کشمکش های لکهنو و مضافات
ملک اوده بانشمام شمه ای از واقعات کانپور که عمرها چنین مقاتلات عظیمه چشم روزگار ندیده و سالها
هیچ فسانه هولناک گوش زمانه نشنیده نقش پذیر جریده نامه میگردد و فرایاد ضمائر ارباب بصائر
باد که بهرگاه غدر انگیزی فوج بیوفا در میرتهه و شاهجهان آباد نبوعیکه رقم زده کلک نگارنده طوامیر
اسماعه و آثار گشته چون تیرگی دود و تمامی شام ظلمت زا و تاریکی شب یلدا اطراف ملکی را فرا گرفت
و بلده خاص لکهنو بلکه در کل محالات ملک اوده اگرچه تا آن زمان فتوری سر از گریبان نمود نکشیده بود

اما صاحب عالیمقام حاکم خرد در کامل التجربه جان لارنس صاحب بهادر بحیثیت کمشنر و دانای رموز
انتظام باتفاق مستر گبنس صاحب بهادر فنانشل کمشنر و مستر امانی صاحب بهادر جوڈیشل کمشنر
و میجر بنگ صاحب بهادر کمشنر لکهنو و دیگر صاحبان عظیم الشان کارفرمای حکومت بلده لکهنو
و غیره با چنین طرز انان نیابت ملکی و تمدنی قرار دادی سزا و مناسب بر روی کار آوردند و پیش از ظهور
فتنه و فساد و کین نماقی اهل بغض و عنا دبر اعانت قانون حفظ ما تقدم و سلوک مسلک حسن تدبیر
بجمله افواج موجوده شهر که در مقام منڈیاؤں قرارگاهی داشتند فوج ولایتی را از شمول و آمیزش
هندی سپاه ممتاز گردانیده بحکمت عملی و تدبیرات نهانی همه خزینه زر و جمله ساز و یراق جنگ را
بعض حراست و دیده بانی ولایتیان متعلق کردند و هندی فوج را بظاهر دلداریها بکار برده دست ایشان را
از دخل و تعلق محافظت خزائن و آلات حرب جدا نموده راه فکر ضروری سپردند و تعیین مکانی
وسیع الفضای منیع الارکان را که در عهد سلطنت سلاطین اوده مشتهر صاحب رزیڈنس بهادر بنام
بیلی گارد مشهور بود و بالحاق مکانی مشتهر به مچهی بهون که در اماکن قدیمه سنگین بنا واقع شده برای
اقامت و استقرار حکام انگریزی و دیگر متوسلین و قاطنین خاص گردانیده خزانه و اسباب سپاه
همانجا نگهداشتند بعد از ان بچابکدستی کارگذاران هوشیار بیک چشم زدن آن هر دو مکان را بنوع
حصنی حصین و حصاری محکم و متین برآراستند با پست دیوارها را از بالا بیرون توده توده گل و خشت باقی
آن به چوبین تیرهای کلان استوار نموده توپهای اژدر هیبت بجاهای مناسب نصب ساختند
و همه لوازم جنگ و ادوات حرب از گوله و باروت آنجا مهیا کرده بیرامون هر دو مکان حصار آثار
خندقی زدند و بغیر تعجیل و شتاب آنکه عمارات پیشگاه آنمکان حصار بنیان را بر انداختند تا میدانی فراخ
باندازه ضرب گوله توپ و تفنگ مسطح کردند تا در قرب و اتصال آنجایگاه پناهی برای قزاقان
[illegible] نباید و باعث نقصان [illegible] نماند و بهر طرف بروی حملات مخالفین بسته گردید از
[illegible] از همین استحکام مبانی حصار بکار آمده یورشهای سپاه
[illegible] پیش نبرد و اگر [illegible] تدبیری نقش سلامت این جماعت [illegible]
[illegible] را از [illegible] خود [illegible] کلک [illegible] نگار [illegible]
[illegible] فرصت [illegible] کار [illegible] ساخته شد [illegible] استحکام [illegible]

آماده کارزار با گروه اشرار گشته آنوقت از استمالت فوج هندی که در معنی غدر باطن را دثار خود ساخته بودند و بظاهر هم سر باز زده روی التفات برتافتند و دو هزار سپاهی را که در زمان حکومت محمد واجد علیشاه بهادر بود و گروه اختری و نادری نامزد بودند و حکام انگریزیه با ورآن هر دو گروه را ملازم گرفته کارهای حفاظت شهر و خزانه و بندیخانه و غیره با آنها متعلق نموده بودند اندرون شهر در کارهای بیرونی حصار امور متعلق داشتند اما فوج جنگی متعین لشکرگاه منڈیاؤن را مع قدری از فوج ولایتی تا آن زمان بدستور بهمانجا مقیم نموده بودند از سوانح این ایام آنکه یک شبی از بین شورش افزا روزها سپاهیان فوج هندوستانی متعین منڈیاؤن با گورهای ولایتی پرخاش نموده آورده و بیکبارگی درخانهای سفال پوش و خس پوش لشکرگاه آتش درزده به توپ و تفنگ در میدان جنگ با فوج ولایتی معرکه نبرد آراستند همه شب نبرد و خورد در گذشته بامداد آن فرقه شریر یعنی سپاه هندی دل از جرات در باخته هزیمت یافتند و بقصد کنیه کشتی تا جانب ضلع سیتاپور شتافتند حکام انگریزی تعاقب آن شورشیان خسران عمل ضرور ندیده آتشه تیز تجرم و هوشیاری و ضبط عنان نگرانی و خبرداری دامن بمیان زدند طرفه اینکه آن روز بعضی اوباش شهر بغوای و تلقین شیطانی بقصد انتهاب و غارت بازارهای بلده فراهم آمده شورشی دیگر انگیختند بارهی فی الفور از دست باز خواست عمله پولیس سرکاری سرخنک نصیب ذلت و خواری گردیدند و اکثران گرفتار آمده بسزا رسیدند با آنکه هر سو آتش فساد فروزان و زبانه زن شده نوبت بنوبت هر طرف ممالک را در می گرفت اما حکام و الا مقام هر جا بجسارت و دلاوری تمام دلها جمع داشته و خاطرها از جا نبرده بکار کوشش و تدبیر از پا ننشستند و دل بهیچگونه سرا چاره اندیشی نامی بستند [illegible] شهر [illegible] و [illegible] از مردم [illegible] شریک مفسده می شنیدند [illegible] اتفاق [illegible] و [illegible] ملک [illegible] شورش [illegible] ایشان [illegible] سپاهیان [illegible] اضلاع [illegible] ایشان [illegible] سپاهی از [illegible] [illegible] [illegible] ایشان [illegible]

آن مهالک بر کنار کشیده بجناح استعجال در جاهای محفوظ و هم در شهر لکهنو شتافته اندرون حصار
متحصن گشتند چون بعد آن خیره سران سراپا اعتساف و آن دشمنان جان انصاف بی باکانه
در همه اضلاع ملکی بتاراج زرهای خزانه دست ستیز و گشاده گروه گروه در قرب پهلون
و سلطانپور با خزانه و توپخانه و آلات حرب جمع آمده لشکری گران قائم کردند و باشتمال چندی
از افسران سوار و پیاده لائق سرخیلی خود ها گمان نموده زمام اطاعت خویشتن بدست فرمان‌دهی
شان واسپردند از انجمله احمدالله‌شاه نام مردی درویش صورت سبزه سرای علامات گوئی که
در آغاز عملداری سرکار دولتمدار کمپنی از سمت مندراس اول به لکهنو وارد شده تا نیاید
از لکهنو رخت بر بسته بفیض آباد بار گشاد و آنجا مقیم بوده چون مرتکب بعضی جرم فوجداری شده بزندان
اسیر گردید میگویند که دران اوقات سخنی شطحی باین طرز بر زبان آورده بود که قریب است که
حکام انگریز از دست و تیغ مردم هند بر زمین خواهد ریخت و خونیان هر السرویی بیرون داشته
فتنه ها خواهند انگیخت لاجرم فرقه سفیه تندازان آن شطحیات سر بریده زبان کالیده گفتارش را
از قبیل انبا و اخبار غیب و از جنس تکشف روحانیش از خطائر قدسیه فرا گرفته در تیمال پا و
گردیدند و هم او در اسرعند مدراس الرئیس طائفه تابعین گفته‌ها شنیده انقیاد وی روزی چند بر
دوش احوال کشیدند پس از ان منزل بمنزل مسافت راه در نوشته در ظاهر شهر متصل نوابگنج
باره بنکی ده فرسخ از لکهنو بار ادبار انداختند و آنجا چندگاه استقامت داشته بفکر نظم انتظام فوج
از کار پرداختند آنطرف سرخیلان فوج باغی لشکری آراسته بتاخت و تاراج شهر لکهنو و مقابله
گزیدن با حکام حصار نشین فکرها می اندیشیدند و آنطرف حکام عالیمقام هیچ سراسیمگی بخاطرها
نیاورده انتظار مقابله آن فوج نابکار میکشیدند مخبران هر دو طرف خبرهای تدبیرات و کارسازی
جانبین بسرداران و سرگروهان خود ها بدستور جنگ آزمایان پرخاش جو رسانیدن گرفتند
هر جا سوسان هر دو سو به بانگیری شتافته از هر گونه کوائف سامان شد بیاهی طرفین بسرکردگان
لشکر جنگ گفتگو با پیش برد آغاز نهادند و هرجا کمان کاروان کار شیخ قبل از نهضت سپاه باغی
بصوب لکهنو نگهداشت تا عمده کارآزمائی بنظر پیش دید فرموده تنی چند از بهادران فرنگستان
با سامان توپ و تفنگ و همه لوازم جنگ بر سبیل پیش قدمی در قرب علیگنج آنروی دریای گومتی

که ملحق شهر است فرستاده مورچال قائم گردانیده بودند تا پیشترک قدری دور از حصار
پای جنگ درمیان آمده بقسطاس آزمون وزن گرانسنگی پاشنگ سرتی بیرو آمادگان فوج
غنیم سنجیده شود زیرا که محصوران حصن گزین را بعد حصار بند گردیدن دسترسی بدریافتن
اندازهٔ کار بحضان محاصر نباشد ازینجهت جماعت دلاوران سرکاری را تجویز هنگامهٔ کارزار
یکساعت با انبوه غنیمان در میدانگاه نبرد و ضرب آویختن و علی الفور از انجا بمبارگشته بلشکر
حصاری در آمیختن قرار داد و افتاد الحاصل وقتیکه لشکر غدار از مقام جنیت عبور کرده در علیگنج
رسیده بلکهنو متوجه گردید نخست منقلای افواج باغی که چندتا افسر و جمعی از سواران جنگی و ثلثه
از پیادگان آزموده کار تکبیر ده سرکار و لشکر اربیش پیش می آمدند با تختنان معسکر اقبال سرکار
متقلد و چار شده بیکبار مورچال نشینان کمین آتین سرکاری توپ اندازی آغاز نهاده
آتشباری بر روی کار آوردند آنها بیک ناگاه اجل را بر سرهای خود در ترکتاز دیده همین که
گروهی از فوج منقلا نبرد و ضرب ساچمهٔ توپ ها مقتول و مجروح شدند همه جماعت منقلا از هم
پاشید و توزک آن فوج درهم شکست مگر بعضی افسران کار آگاه آنطرف بقانون دانایان
روش بیکار بازی برهم خورده را قائم نموده و در میدان رزم پا فشرده باز توزک آراستهٔ یلیقی
مردم پراگنده را پیوسته و صفوف پیش و پس و چپ و راست و درمیان مرتب نموده
پاشنه کوب یورش کرده بر سر مورچال نشینان ریختن بخاطر آوردند درآنحال اینچه از پیشتر
قرار داده بودند بهمانطور جماعت فوج سرکاری بمصلحت آموزی عقل دوربین و صوابدید حسن تدبیر
انجام گزین طرح دادن در بازیگاه معرکه و رخ تافتن از بساط هیجا قرین صواب دانسته جا
برآنمردم خالی کردند امّا آن کور باطنان خیره سر خوشوقت و خوشدل شده بگمان خود ها
درآنعرصه بازی برده ندانستند که کارشناسان مدبّر را چه مآل بینی در اندیشهٔ هوش آرا
متمکن بوده است چنانکه خامهٔ نکته طراز بالهام ملهم عقل متین بالای این سطور جادهٔ توجیه نگاری
آنمدعا خود بگام تحریر پیموده بالجمله پس از وقوع آنمعرکه اوّلین سرداران فوج سرکاری برفتار
دلیرانه آهسته آهسته بمدار استوار رو نهاده بسلامت با حصاریان پیوستند اگرچه بعضی کسان
این فوج ظفر موج زخمها برداشتند و چندی بکار سرکار از جان دریغ نکردند مگر آن سفیهان زود

وزود لاغر بہ گشتن فوج سرکاری را از انتقام فوز عظیم پنداشته بی‌صدمه و خلجان متعاقب آن بنزد آزمایان پیوستند
اندرون شهر درآمده گرداگرد حصار هجوم آوردند و در اطراف مکان بیلی گارد مورچالها بسته هنگامهٔ کارزار گرم کردند
از این شور شیر باندازهٔ جنگ حصاریان زبانهٔ ضرب و حرب آنچنان شعله زدن گرفت که کار بر محاصرین تنگ شد
روشن سوادان بیدار درون و پرتوگیران انوار نیرنگ طرازی ارادات ذات بیچون و چگون که دلهاے
شان مقتبس اضواء اسرار سرمدیه و دیدهٔ چشم بصیرت آنان مشکوة مصابیح استتار ازلیه میباشد
پیدا اند که حکمت سنج مصالح عالم در کارگاه اسباب و آثار وقوع هر حادثه را وابسته بعلتی و سببی
داشته و قلم قدرت صنع آفرین در کارخانهٔ شهود رقم تغیرات گوناگون بر صفحهٔ امکان و صحیفهٔ دوام
نگاشته ظاهر افعال اختیارنمای بشری را پرده پوش رخ باطن مشیت گردانیده و چهرهٔ باطن
تقدیر را نقاب آرائی حجاب فکر و تدبیر ظاهر انسانی پوشیده اگر یکی را بپاداش کردار زیانکاری
بکوشش مفقودیات در دنبال گذاشته دیگری بپاسخ اطوار بایسته از خرمن مراد حاصل خاطرخواه
برداشته از همینی والا نگهان حقیقت نگر دریافته اند که علی الاکثر رشتهٔ ایجاد و تاثیر آثار مبادی عالیه
لامحاله بعلل و اسباب صوریه متعلق تواند بود و لهذا نمود خاصیت اشیا و تصرف آن در کارهای
دنیا پردهٔ نهان و خفا از روی مقتضیات قدرت خالق ارض و سما تواند گشود و اینکه بعضی اوقات
بلا وساطت وسائط سببی امری شگرف صورت نمای مرآت ارادت ازلی میگردد و تا بر نیست
که انظار تماشائیان نیرنگهای بهار ابداع سراسر محو دیدار تماشای جامه زیبان کثرت نباشد بل فکر
بلند جستگاه فروغمندان تجلیات نورستان سراپردهٔ وافی بستهائی قدم فرسودگان تنگنای
عاریت و نابینائی حجتی بر وحدت یکتائی بیهتا برتراشد فی الجمله آن کوته اندیشان تیره روزگار
در سلک و استیلای شهر بیسان حشرات منتشر و پراگنده گشته در اماکن شهریان و دکاکین بازاریان
بازار ۱۲
تاراجگری را رواجی دادند و غارتگری پیش نهادند عموم آشوب خونریزان حد کشید که بنظر
از فرقهای غدار در اندک سخن مردم شهر را ضرب تفنگ زده گشتن کاری سهل و بی تکلف نیز و امری
بغایت آسان و بازیگرانه دانسته بعلیهٔ خصوصیات سابقه و افترا اندیشی توسل انگریزی شریفان قوم
و عزت داران بلده را آبرو و سنجاک برابر کردن فعل سرسری می انگاشت بلکه بهر بهانه و تشنیع
باهر کسی ناحق و ناروا آویختن عین صواب می پنداشت آری غرض اصلی آن حرام نوشگان خیل

ای حرام خواران ۱۲

بهانه انگیز بیبا باباعث دوراگی کردار زبون نهب و یغما بود ولیس معاذ الله درآن از شبه جواد و شاقه بر بنیا
تلاطمی عظیم در هر محله و بازار پیش هر نگیستر دن بساط فتنه زائی متوجه گردید و تزلزلی [illegible] اکثر [illegible]
دکاکین آشوب افزائی فریب جوید [illegible] و فساد سپرسو کوچه گردی نمودی [illegible]
موجود بودی احمد الله شاه [illegible] از جمله وقاحت سرشت [illegible] را گرفته [illegible] سلطانی
گردن افرازی راکار بالامداد دشمنان [illegible] بذات خود زده [illegible]
میزان تعصب و خودبینی خویشتن را [illegible] در ابتدای احوال قصد آن نموده بود که رتق و فتق
ملک و دولت را رجوع بخویشتن گرداند و سکه نام خود بر روی دینار و درم نشانده خطبه خلافت بنام خود
بارهی باختلاف پسندی آرای افسران فوج و سرباز زدن آنها از قبول ایمنی نقش مدعایش
بکرسی ننشست و انصرام عزم نادرستش صورت نبست از جمله واقعاتیکه بتجویز عاقبت اندیشی
حکام دوربین قبل از نزول بلاهای [illegible] رعایا بوقوع درآمد آنست که حکام مسبوق الذکر مصطفی
علیخان بهادر شهزاده ولیعهد شاه جنت مکان که برادر علاتی محمد واجد علیشاه بهادر است
و مرزا حیدر شکوه بهادر دیگری از ابنای میرزا سلیمان شکوه بهادر خلف شاه غفران پناه شاه عالم بهادر
تخت نشین آخرین اودار سر تیمور گورکان و محمد حسن خان بهادر یکی از اخلاف باقیمانده
نواب یمین الدوله سعادتعلیخان بهادر جنت آرامگاه را در حصار نگهداشتند و نیز اکثر قوم جواهر
گران بها مع دیگر اموال خاصه سلطنت اوده که تحویل کارپردازان ملازم شاه اوده در امکنه
سلطانی مخزون بود برداشته در حصار محفوظ کردند تا سپاه صف آرایان فوج باغی آن اموال را بغارت
نبرند و از این رئیسان نامدار شخصی را بسرداری نامزد گردانیده بالاجبار در عدد مخالفین سرکار
فتمرند الملخص بشروع شهر [illegible] که پانزده هزار تقریبا مردم فوج باغی در شهر لکهنو جمع آمدند و بیشتر از آن
بنوالی و توابع [illegible] همه از شریکان این فوج غدار و همگردها گروه سپاه زمینداران
و تعلقداران مملکت اوده و تحریک باغیان شقاوت شعار هجوم آوردند شمار آن مردم از حصر نهایت
درگذشته بود [illegible] ناگاه بسبب افزایش انبوه بلوائیان کار محاسبه بمحاسب عقل تنگ [illegible]
بعد سپری شدن معامله هنگامه شاهجهان آباد و شکست خوردن باغیان نکبت آثار و انتقام
عظمت بنیاد همه آنها [illegible] دیگر فوج های گریخته هر طرف در لکهنو رخت ادبار می کشیدند و بنیان [illegible]

بواسطهٔ طلب تعلقه‌داران و زمینداران جمع آمده علاوه بر آن هزارها مردم نوملازم داخل لشکر جنگ
می‌گردیدند پس شهر لکهنو در آنچنین نزولی حشرات بنجید و حشر مور و ازدحام بنجید و مزلود و محاصرهٔ حصار
نیلی گارد نمود از شور و هنگامهٔ محشر شنید و از سوانح آن اوقات که بدایتهٔ تعلقه‌داران سیاه‌بخت در شهر
هر شور و شورش گری ایجاد نمودند این است که هرگاه آن غارتیان بی‌رحم و تاراجگران کوتاه‌فهم هرجا
با ساکنین شهر سلوک بدبیش گرفته بآزار ایشان کوشیدن قصد کردند حتی نسبت بجناب والا اخطاب
منوّرالدوله بهادر و وابستهٔ سرکار دولتمدار دست درازیها کرده آن بهادر عالی‌شان را بنهب
ستمگری بیباکانه نمودند و از تاراج امتعه و اموالش دست تغلب کوتاه نساختند بایذارسانی و
کبر و دارش افزودند از واویدا این گونه سفاکی و شوخ چشمی فرقهٔ گمراه جناب معلی القاب عالی‌جاه
دولت و شوکت پناه سلالهٔ سلسلهٔ سلطنت نقاوهٔ دودهٔ دولت جار بالش نشین ثروت
و کامگاری صدرآرای ابهت و نامداری گوهر ارزندهٔ ذاتش بفروغ صفات کاملهٔ سیادت
فروزندهٔ اکلیل دانش جوهر کامل العیار فطرتش بهای محاسن سیرت طرازندهٔ پیرایهٔ بینش
آب و رنگ گلشن مکنت و والاجاهی نور شمع ابد فروغ دقایق آگاهی مخزن سروری [illegible]
نواب همایون خطاب محسن الدوله بهادر دام حشمته که نوادهٔ خاندان عظمت نشان و ارفع [illegible]
والارتبهٔ گیتی‌پناهان یعنی نبیرهٔ دختری حضرت شاه زمن غازی الدین حیدر بهادر خلد آرامگاه
و دوا حضرت فردوس منزل محمد علیشاه بهادر بادشاه است باین سبب که آن معلی شان
فسیح المکان را خصوصیات محبت و اتحاد دیرین از قدیم با اهالی سرکار ابد پایدار انگریز بهادر
بدرجهٔ غایت و مرتبهٔ بی‌نهایت حاصل [illegible] سررشتهٔ سوالفتش با کارفرمایان انگریزی مانند [illegible]
[illegible] متصل بوده است از کمیت خواهی [illegible] اسرار [illegible] عاقبت [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] مشکل [illegible] اند و [illegible] عالی [illegible] از اطراف [illegible]
[illegible] آگاهی [illegible] زمینداری و [illegible] بهادر [illegible]
[illegible] تعلقه‌داران [illegible] خاندان آن رفیع الشان [illegible]
[illegible] آورد [illegible] سرکار [illegible]
[illegible]

بیان مسندنشینی شاهزاده برجیس قدر بهادر بر ریاست لکهنو بتغلّب انگریزی فوج باغی

آشفتگیهای طرّهٔ تابدار بوقلمونی شاهد زیبای تقدیر و پریشانی زلف مشکبار نیرنگی دلبر عشوه‌ساز
مشیّت قدیر در انداز صید کردن و بدام کشیدن دلهای امکانیان پیوسته حلقه حلقه کمند و رو
رباهای نگاه آنان بزنجیر اسیری حیرت بسته بهمه اوقات و رشته بادهٔ استغنا سرمست است آدمی‌زاده
نیست که زمام اختیار دل بدست اقتدار کرشمهٔ پری‌نژاد قدرت سرمدی نسپرده و انسانی نی که
که غمزهٔ شوخ ادای آن دلربا گلوی شکیب و توانش بسرپنجهٔ اضطراب بی‌اختیاری نفشرده گاهی
بمراد جمعی از کوتاه‌دستان غافل از کرشمهٔ التفاتش عشوه دلفریبی آراسته گروهی دیگر را از [illegible]
[illegible] آسیمه‌سر احتمال ناامیدیهای گرداند و زمانی برعکس کامگاران عروس مقصد در آغوش کامرانان
اهل ابجان نوازش نیل مدعا و مرام میرساند [illegible] هنگامه‌ها در شهر و کو بهر تماشا کرده ❋
تا خلق را غافل کنی زین فتنه برپا کرده * در پرده نیرنگها خود را تماشا کرده +
تا رنگ حسنت گل کند این فتنه برپا کرده * اینجا عنان گسیختگی توسن [illegible] کلک حبشی‌نژاد
در مضمار بیانی تازه است و جولانی ابرش برق‌رفتار خامهٔ واسطی میلاد در ساحت گزارش حکایتی
شگرف اندازه که بحقش بوقلمون جلوگی قضای یزدانی و نیرنگ طرازی قدر قهرمانی وجود آن
واقعهٔ حیرت‌اثر و معاملهٔ شگفت‌آور بر اهل نظر مقتضای ناگزیری حدوث امور مقدرهٔ الواح [illegible]
وانگافته و از نمودار این مکنون سراپردهٔ باطن نمود ظهور قدرت [illegible] در پیش نگاه [illegible]
تافته تصریح آن داستان اعجوبگی‌نشان اینکه در عین گرمی هنگامهٔ گیر و دار و معرکهٔ قیامت‌آثار
بعضی افسران فوج باغی که بمظنهٔ اعتقاد جاهلان حماقت و [illegible] [illegible]
شنیده مصداق مقوله ❋ خرس در کوه بوعلی سینا * بودند بجلسهٔ کنگاش [illegible]
مجامع تیره‌درونان خیرگی اطوار ترتیب میدادند [illegible] و سرداری [illegible]
در میان آوردند و تدبیراندیشی‌های این فکر خام انجمن آراستند ناگاه [illegible]
که میرزا برجیس قدر بهادر شهزاده پسر کوچک محمد واجد علیشاه پادشاه که [illegible]
صدف بطن حضرت محل نام بانوی شاه والاجاه باشد بحرم‌سرای سلطانی [illegible]
نشو و نما یافته و نهال عمرش در چمن بالیدگی [illegible] دوازده سالگی [illegible]

مقربان بیگم موصوفه در باب بر داشتن آن نوخاسته بوستان ریاست بسروری و دستگیری انبوه
خود با مطارحه نمودند و ابواب گفتگوهای طولانی بهر نهج ساده لوحی کشودند آن نورسیده
بهارستان دولت خود از دریافت سیاه و سفید روزگار نا تجربه کار بود و اتاما در مهربانش که
غیر از شیوه نا عاقبت بینی زنان ناقص خرد هیچ نمی اندیشید بافسون و فسانه [illegible]
فریفته تن بقبول ریاست تعلقی در داد و تخت تجهیز خود را بهمعنانی فوج خسران موج بجلوس گاه
پدر والا لیش فرستاد و بتاریخ یازدهم شهر ذیقعده الحرام سنه ۱۲ هجری یک پاس از شب گذشته
جلوس آن شهزاده والا تبار غافل از گرم و سرد جهان بجدار بر مسند ریاست او صورت وقوع
گرفته صدای شلک سلامی بلند شد و همان دم ندای تمکن او بر چار بالش سروری گوش زد
اهل بلده از سوقیان و حریم نشینان گشته عواقب بینان زمانرا باعث تشویش شد سحرگاه لشکر سیاه
سامان بندی ملوکانه منظور خواشی دولتش گردید و ممو خان نام داروغه سرکارش کار پرداز
حکمرانی قرار یافته در کارهای آماده کردن ادوات و آلات جنگ و همه سامان [illegible]
جدال و قتال بنهایت اهتمام کوشیدن شروع گردانید بعد از آن افسران فوج که در آنها
برکات احمد نام رساله داری متوطن بریلی معروف و مشهور بود و تجویز [illegible]
دانش اثر گنجایش کردند و تمام اکثری از حضار آنهنگامه و بعضی شهریان نام آور فال ما
زدند عاقبت کار قرعه این تجویز بنام شرف الدوله محمد ابراهیم خان بهادر که در عهد سلطنت
حضرت فردوس منزل کارگذاری وزارت به بلند نامی سرانجام داده از آن باز مورد گوناگون
احسان و اکرام اهالی سرکار دولت پایدار انگریزی بود بر افتاد و آن آرمیده طبع آزاده
بیخواست بلا اراده بکشمکش های جانگداز درافتاد و بهادر مسبوق الذکر از راه دوراندیشی و
حزم کیشی این همه کارخانه بی اصل را بازیچه بی اعتبار دانسته هر چند بلطائف الحیل خود را کنار
نمود مگر جان بردن از آن مهلکه باعتبار گونه توسل انگریزی نصیب اعدایش بود ناچار و فی
پذیرای تجویز آن بد [illegible] ناهنجار گردیده جان بکف شریک آن هنگامه و [illegible]
آنگروه خود کامه شد میگویند که آن بهادر دانائی سرشت با رازداران خود چنین گفته که اگر
بقبول مشارکت فرقه گمراه نمی پردازم اینک خانمان و اهل و عیال من عرضه تاراج

و دخصال میکود و هرگاه بنا بر صیانت حال خویشتن درین زمان شرکت و همعنانی غداران
اختیار میکنم آن روی ندارم که با اهالی دولت انگریز بهادر غائبانه درآمیزم و در خصوص این
این اشتراک مصنوعی صنعت کاریرا بهانه انگیزم بالاجبار از سر حفظ جان خود درگذشته ام
و برای وقایت آبرو و نگهداری ناموس خویش که سر دست ازان گزیری نیست تلف زندگانی
راضی گشته بهر حال میرزا بر جیس قدر بهادر شاهزاده رئیس ملک قرار گرفت و شرف الدوله
بهادر نائب و مدار المهام مقرر شده ممو خان داروغه بکارپردازی کل مهمات جنگ و همه امور دولت
مالکانه و مختارانه اعتبار پذیرفت با آنهمه کلانان فوج غدار در نفس الامر مرجع و مبدای حکمرانی
بودند و هر یکی ازان سپاه خذلان دستگاه بلا تکلف و بیجا با سر شوشور شهامی افزودند چنانچه
بتقلید و تشبیه معمولات حکام انگریز بهادر در هر هفته دو روز برای کمیٹی یعنی جلسه مشاورت و کنگاش
مقرر کرده صد در صد پیاده و سوار و افسران آن اشرار عموماً بغیر تشخص و تعیین جمع آمده بازاری
دیگر در مکان حکومت آراستند و از هیبت انداز بهای سخنان فضول و بیسر و پا جان امن و امان
کاستندی آنگاه ان ملک او و تعلقه داران آن مرز و بوم را با نفاذ احکام شدیده با جماعات سلحشوران
طلب کرده همه آنهارا شریک معرکه گردانیدند و تعلغله اندازیهای شور و شغب بسیار مرغان
هوشهای هر گروه را از مراتع دماغ شان رمانیدند درآنحال اگرچه هزاران هزار سپاه بیشمار
دائره وار مرکز حصار بیلی گارد را باحاطه تغلب در آورده حرکات سبک سری بسر دادن تفنگها
جمع مرتع بمعنی چراگاه ۱۲۵
و انداختن توپها سپهر سود و بیکار بعمل می آوردند تا آبدستیاری چنین غوغای دور از کار
و جوش و خروش ناهموار که جز سبب گرانی کوشش گردون نبود کاری پیش نمی بردند اگر تنی
از دلیران سپاه ولایت انگریزی جوشان و خروشان از اندرون حصار بر آمده بر سر
مورچال نشینان تاخته نعره هیاهوی می زد آن دل باختگان بازیگاه مردانگی یکبار تصور کرده
از نام و ننگ برخاسته فرسنگها می گریختند و دست از جگرداری شسته آبروی مردمی بر خاک
خواری می ریختند یلی بارش باران گلولها و ساچمه توپ اژدها پیکر و ریزش اقطار تیرها تفنگ
جانستان از ابر سپاه بالای دیوار حصار کار پایداران با کثرت ترار جان و تن سپاه مشتاق محال
می نمود و هر اندازه ضربت گلوله توپ و تفنگ محصوران خرمن هستی شور بختان سوخته ...

می بود خنده سرشار عقل پیر کار بر وضع ساده دلیهای آن سفهای کین سرشت بیجا نباشد که با وجود
چنین زبونیها اطوار شان وبال پریشانی در یاد داشت و نکال تشویر و پشیمانی در کار رعیتی در تمام
از دست سفاکی پلنگان گرگ طینت روباه خدیعت ناله و امصیبتا و غلغلهٔ یارب تا بلند گردیدی و
از کردار ناهنجار مشیران دولت بر جلیس قدری که اخذ مال رعیت عموماً و خصوصاً مباح کرده خانه
خانه را دست خوش نهب گردانیدند از دل و زبان هر کس فریاد و واویلا بیرون خرامیده بچرخ اثیر
رسیدی دانایان حقیقت شناس او را دیده این طرز حکومت بدین سخن سعدی گویا شده اند که بیت
از رعیت شهی که مایه ربود + پای دیوار کند و بام اندود + و حکمت نشانان فطانت دستگاه بملاحظه
چنین روش فرمانروائی باین ابیات حکمت آیات ترنم سرا گشته اند که ع کار ممالکت تباه بود +
که در آن طفل پادشاه بود + گر زنی حکمران شود در جای + جای را بر فتنها ز پای + جاهلان
گر شوند کارگزار + ملک و دولت بدست فتنه سپار + چون در آن مقام سر رشته طور جمع آمده عالم خیال
چگونه کار بزاری و معامله به تباهکاری نکشیده باشد از انصاف نباید گذشت که نادر شهزاده جلیس قدر
و نیز شرف الدوله با وجود این افعال دون نشانان ناواقف مشرب را ناپسندیده طبع هوشمند دانسته
همه اوقات در نکوهش و ملامت فرقهٔ گمراه زبان کشاده با متناع آن کردارهای نکوهیده حکمها میرانند
و از لوحهٔ تمنای صلاح و آشتی سرکار و دولتمدار حرفها میخوانند تا آنکه بعضی اجگان ملک هم در نیابت جلیس شوری
همزبان شده لآلی سخن اندرز از درج نطق بدامن تکلم می افشانند اما آن کاسازان تقدیر بسکه پنبهٔ گرانگوشی
و ثقل سماعت در گوشهای آشوبیان فتنه گر انداخته بودند سخنی از صد عظت می شنیدند نه تنبیه پذیر
همی گردیدند بالآخر دانشوران مغلوب بیدانشی های آنگروه نقصان پژوه تجربه تباهکاری پیشگی
و خسران گزینی دلنهاد نشده مطیع و فرمان پذیر جهل و ناتراشیدگیهای اشرار گردیدند و در انجام معامله
فراوان زحمت کشیدند اما یکی از اهلکاران آن دولت بد فرجام میر واجد علی داروغه مردی دانشور
و نجیبه کار باشد که آغاز ترقیات مراتبش بحسن انجام انجامید و بهتر از اول در آخر زبان معتمد و معول
سرکار متعلی گشته تنبراوش سحاب اکرام سرکار عالی نخل ثمر و تنش در بستان اقبال تازگی قد کشید
توضیح این ابهام آنکه میر واجد علی از سادات کرام و شرفای والامقام متوطن قدیم بلده و پایهٔ تخت لکهنو
این والا نژاد از پیشتر داروغگی سرکار سلطان الی نخل صاحب تراکیا نزد حضرت نقل

داروغه موصوف را مردی دانشمند دیده در آن اوقات بزبردستی ممدوح خانش نواخته بود لهذا
داروغه موصوف گرهاً و جبراً بکارگزاری تن در داده هوشمندانه رفتار می‌نمود از آنجهت هم در اثنای
معارک گیر و دار و هم در عاقبت کار اموری که از خاطر فهیم وی دوربین او در آن هنگامه شورش
بظهور آمده مستحسن عقل مآل اندیش و گزیده دانش حکام نصفت کیش گردید چنانکه در مقام تذکره سوانح
ایام جنگ بیلی گارد بر چشم ناظرین اوراق تشریح آن پیدا و آشکار میشود ان شاء الله المستعان و علیه
التکلان القصه غوغای محاصرین بی تمکین و شور شغب بلوائیان مستوجب هزاران ملامت و نفرین
هر جای شهر و هر موضع ملک را فرا گرفته غدر کلی در جهان برپا نموده بود و هجوم مردم سپاه نوملازم که
بحکم کارپردازان آن دولت تباه عاقبت فراهم آمده بسربازی و جان فشانی عهد و پیمانی در میان نهاده بودند
بر کثرت فوج باغی افزوده بود و انبوه و باقین تابع تعلقه داران و راجگان ملک اوده که بالاجبار حسب
امر قهری بر سر معرکه رسیده شرکت و کومک اهل بغاوت گزیده بودند نیز از اندازه انحصار تجاوز
داشت تا بجائیکه منطقه قیاس سیاهه نویس حواس رقم تعداد همه حاضران بساط هیجا را به فرد تقیاسی
می‌نگاشت آری شمار از آنمیان بکنار رفته و عدد حساب برگ درختان و قطرات باران در گرفته
در هر مورچالی از کثرت آدمیان نمود لشکر مور و ملخ نمایان بود و هر سوی میدانگاه از انبیاری سپاه
بار انداز قوافل لا تعد و لا تحصی می‌نمود همچنان تقسیم غنائم یعنی نقود و اموال غارتیده که رعایا و رؤسای
از حد اندازه افزون و از حیطه حساب بیرون واقع میگردید و در هیچ کاری کار بمقیاس فهمیدگیها
نمی‌کشید در اثنای این گیر و دار معارک جنگ و زد و خورد کارآزمایان عرصه نبرد دستار رحمت صاحب
بهادر یکی از حکام اضلاع مع چند صاحبان انگریز دیگر و خاتونان عالیقدر ولایت زاکه از انجمله یک بیان خاتون
والا اثر و عظیمة القدر باشد از علاقه محمدی مرسله لونی سنگه تعلقه دار تعلقه متهولی که اولاً نامبرده
پیمان امان دادن با آن والامرتبگان بست و در حین شورش سپاه بخانه حصار بند خود جا داده
پس از آن عهد نادرست خود شکسته جماعت موصوفه را مقید و بند در آورده در لکهنو بدهان اژدها
فرستاده بود بدربار حاکمان متغلب رسیده در زندان سیاست محبوس شدند و مردم فوج جنگی
در اصرار و ایذا رسانی آن گروه بیچاره آتشین تمرد بر پا میبدند در آنوقت میر واجد علی داروغه تقید ایشان
ای بر تمرد مستعد شدند ۱۲
خاتونان بلند مکان را از محبس جدا کرده بحلسرای رئیس فرستاده باغبانان را بلابه و لابع در غفلت انداخت

نشاید که یکی و زن از آن نسوان محبوسه بصدمات جانستان از جهان درگذشتند الّا آن خاتون معظمه
مع دختره دیگر اندرون مشکوی حرمسرا براحت گذرانیده اند دست درازی غدّاران اهرمن سیرت
مامون و محروس ماند و بعد از آنکه لیورش عساکر نصرت مند از کانپور بلکهنو واقع گردیده باغیان شکست‌خورده
جماعت صاحبان محبوسین را بقتل رسانیدند چنانکه شرح این داستان بعد ازین رقم‌زده کلک
واقعه‌نگار میگردد داروغه ممدوح الذکر کاری نمایان بتقدیم رسانیده آن خاتون معظمه را در محفه
پرده دار سوار گردانیده بنام نهاد مخدره مشکوی سلطانی در یکی از محلات شهر بمکان رئیسی ساکن مخصوص نگاه
مختفی و مستور ساخت و در وقتیکه فتح لکهنو بوقوع آمد آن خاتون محترمه بسلامت حال باگروه حکام
ظفر فرجام ملحق شد ازین رو داروغه شیخ المرتبت بجلدوی الصرام همچو کار سترگ در دل حکام حق‌شناس
جای خیراندیشی قائم کرده آنچه اشارتی بالای این مسطورات بتوصیف دانائی داروغه نیک‌نهاد
و منت‌گستری حکام نسبت با وحواله خامه گشته است همین اسباب حصول آن مقصود مهیا گردیده بعد
ازین خبر آمد که در کانپور که نسبت دو چهار فرسخ از لکهنو مسافت دارد فوج غدّار هنگامه‌آرا شده صاحبان
انگریز بهادر موجودین آن مقام را محاصره کرده اند و نانارائو نام رئیس قدیم ملک دکن که از اولاد
پیشوایان دکن و از مدت دراز ملک مقبوضش بدست انگریز بهادر درآمده تا گرفته بطریق شهربندان
در قرب کانپور بمقام بتهور واقع ساحل گنگ راتبه‌خوار سرکار فلک اقتدار بود سردار لشکر نموده اند
و بکین سابق سر شورش بر داشته فتنه‌ها انگیخته است و دقیقه از دقایق تدمیر و اهلاک و استیصال اران
انگریزی و نفوس عالیه صاحبان انگریز بهادر فرو نگذاشته خاک ادبار بر فرق روزگار خود و [illegible]
الواح فهوم زاکیه یادگار چنانکه در هر بلده و هر قصبه و بسیاری از مقامات مشهوره ممالک هند که از وجود
کم و بیش فوج سرکاری خالی نتواند بود فتنه‌ها برپا شده در سرزمین کانپور هم بعد وقوع آشوب ملک و
فسادی پیدا گشت نمیدانم که چند تا گروه سپاه هندی و چقدر جماعت فوج ولایتی و کدام کدام
صاحب انگریز بهادر آنجا بودند اینقدر شنیده ام که هرگاه مردمان سپاه هندی موجوده آن مقام بنیاد فتنه
و نمک‌حرامی بر خاسته گشت و خون الیتادند صاحبان انگریز بهادر مع جماعت ولایتیان خود
در جای مضبوط و مامنی مستحکم که از بیشتر ترتیب داده بودند شتافته یا در آن دائره استوار بمحکمی تمام
چنانکه هر دو سو کمینگاه زد و ضرب قائم گردیده هنگامه سوره‌چال بستن و سینه و خندق زدن گرم

مشهور ۱۲
... ازخوجال ۱۲

نبرد ون گرمی پذیرفت و از هر طرف نوائر مبارزات میلتاق افگنی و تفنگ اندازی التهاب گرفت
پوشیده مباد که واقعه نگار درین کارنامه ضبط مطالب با توضیح منظور نداشته که روزنامچه نگاری را
باید زیرا که طرز روزنامه نگاری دیگر است و انداز واقعه طرازی دیگر در طرح وقایع طرازی در سپهر
بیان و سپرد استان شیوه شیوا بیانی و رنگین داستانی در روش دقائق آفرینی تهیه استدلال تیز
دل لب بیان اندیشان نصب العین دیده ادراک می باشد بخلاف رویه روزنامه نویسی که خبر ساده لی
وقتی گی تقریر یا عدم مراعات بلاغت معانی و فصاحت الفاظ نمکین خوان آن گفتگو و پیرایه فصاحت
آن گفتار نگردد پس درین وادی پیک خامه جهان پیما صحاری و براری واقعات و بحار و جبال حکایات
و تلال و وهاد عبارات و نشیب و فراز تر و خشک منثورات را بگام دقیقه سنجی ها در نوردیده مسلک
کلیات رقمی پیش گرفته است که همه پست و بلند طریق جزئیات پی سپرده تگاپوی رفتار سبکبار ادا است
و سراسر جاده تفصیل فرسوده اقدام اجمال تازیانه انداز اولی روزنامه نویسی گذرگاه نگاه عامیانست
که انظار خاصان را در آن راه گذری ملائم طبع بلندی گرا نباشد و فسحت آباد وقایع نگاری سیرگاه
خاصان ست که دیده استبصار اولوالالباب از تماشای تنزهات آن فروغ اندوز جلوه فیض نشان
ابداع میگردد الحاصل در بلده کابینور و قبیله غداران ولااثار سر شورش بلند کرده حاکمان انجا را با
قلیلی از دلاوران ولایتی حصار بند کردند و بمعمول خود سری و فتنه گری فطری در آن بلده هم کوبکو
جور گستری شروع نمودند نانهارا و مصدر الذکر که بدرخواست گروه اشرار بسرداری آن فتنه
باغیه محکم و حیثیت بسته بود در کابینور بحکمرانی گرائیده و بکین سرکار والا دنگونساری توسل داران حکام
دولت انتما دامن سر چیدا انواع مراتب پرخاش با همه انها بتقدیم میرسانید و در جمیع اوقات و
جمله ساعات بکار سازی همین فکر ها می کوشید اتفاقا درمیان احیان جماعتی از صاحبان عالیشان
با کوچ و اهل خود ها از کنپ فرخ آباد که فوج شوریده آنجا این جماعت را گرم کارزار دیده بودند بدین قرار داد
صلح گونه خواسته بودند که مع اهل و عیال و همه ایاقات از کنپ مذکور برخاسته راه طرقی گیرند همراه
دریای گنگ کشتی سواره عبور کرده بساحل جهجو لنگر انداختند بالفور آن غدر استانیان وفا دشمن
انجمن دوش زبان شتافته بمحاصره آنجماعت پرداختند هرگاه لشکر شریر بحکم نانهارا و سردار ناقص تدبیر
پرخاش آنجماعت منظمه در آورده آهنگ زدن و کشتن پیش نهادند صاحبان اسلحی نشان

التجا پیش آورده با نانا راو مذکور و شفیع زبانداران دربارش گفتند که ما جماعتی دل گرفته بقصد حفظ ناموس
از دستگاه فجار به برج حصین پناه آورده ایم روی ستیز و درهم شورش با کسی نیاریم از سر خون ما درگذرد و ما را بگذارد تا
زنان بیگناه را مع طفلان پاک از خطا بسلامت بریم که با معذرت آوران زنهار خواه کین اندیشیدن
آیین مروت سرداران ذیجاه و رسم نوئینان کارآگاه نباشد چون فوج غدار درین هنگام با طاعت
حلقه در گوش کشیده اند اگر از تعرض و پرخاش ما دست بدارید آبی بر روی کار مردمی و فتوت آری
آن خونخوار بیرحم گوش التفات بسخن عقل پسند جماعت مستوره ننهاده فوج غدار را بنابر اراقت
دم مردان و زنان و طفلان ایما نمود و همانندم ارواح لطیفه آن عجزمندان بعافیت بضربات گولها
تفنگ ظالمان از قفس ابدان خاکی بنیان برآمده و از اشباح عنصری انزیاق پذیرفته در آرامشکده
فنا آسود و از آن بعد راو مذکور با بهره آرایان تحصن گزین مطارحه در میان آورده با تعیینی قرار داد
نمود که بسلامت از حصار بدر رفته راه اله آباد پیش گیرند بلکه در ظاهر بسوگندهای شدیده و ایمان
مغلظه زنهار پذیری منظور کرد مگر در باطن سینه پرکینه را بخبرت برآموده گرداند دمار شان برآورد
یعنی هرگاه آن جمع نیکذات بمقتضای صفای سریرت بآیین سروران و سرداران بعد تأکید
عهد صحیح و توثیق کلام با یمان صریح بی اندیشه بیرون برآمدند و از حصار به امین شدند این فرقه جهول
آن گروه قلیل را مغلوب بکثرت جنود ها گردانیده بدلاسا اسلحه از دست شان گرفتند و بعد از آنکه
ارتین گشتا و نامه ها را در بند نظربندی اسیر کردند آری روزیکه نانا راو سروار شعله خوی کینه جو قهرمان
بکشتن آنگروه امان گرفته امر نمود فلک خورنده ساز دندان کین توزی بکارش فرو برده خویش
باداش سریع برای آن غوایت سرشت بیباک آماده فرمود توضیح این ابهام آنکه دو سه روز
آن بیدادگران اشتغال کار جماعت ملهوفه را اسیر داشته یک روز بزجر و جور بنیاد آن بدنهاد آورد
و هنگامه هجوم تماشائیان گرم کردند در آن هنگام جماعت صاحبان والاشان و خاتونان حرمت
نشان با دلهای پر درد آه سرد و ناله گرم از جگر بر می کشیدند و از غم و غصه بی اختیاری خودها
می پیچیدند هر چند با عجز نالیهای اضطرار سخنان خرد پسند بر زبان رانده و حرف فنا در کارشان کرده
رقت قلب و نرمی دل از طبع سرکش آن ناعاقبت اندیشان سنگین دل می جستند اما بسکه
سینه روفی سرشتی آن اشقیا آتش جور افروخته بود بسان موم در تاب آن گداخته زبان زبان

دست از امید خلاص می شستند یکبار نانهار او سردار بدکار حکم قهر بار در داد که همه آن بیچارگان
جان در آستین را بزخم گلولهای تفنگ از هم گذرانند و بر خاک غلطانند جلادکیشان تیره باطن و
گردن زنان خیره سر بفور آتش دستی پیش آورده دهنهای تفنگها را بمقابل سینه های آن جماعت بیکس
گذاشتند و از تیر تفنگ سرگذار گذشته بیکدم جانهای آن طهوفان را از کالبد افسرده دربربود و اجساد
بیجان را افتاده روی خاک نمود در آن وقت بمشاهده طرز سفاکی آن خون آشامان شوریده مغز
شوری از نهاد حاضران برخاست و غریوی قیامت آشوب از طبع نیندگان بلند شد بدگدازی
ناله داد و دیده چرخ بیدادگر خون گریست و بجانکوی شیون انصاف چشم گریه ناک سپهر چنین
وضع بیباکی را بنظر عبرت باز نگریست شوخ چشمی پشت کشیده بر دهن آن سردار بیحیا زد
و گفت که من از همراهی بی آزرم خوئی تو دامن برچیدم و رخ در نقاب شرم کشیدم صحبتیانش
از این کردار زشت دلها از وی بدکردند و ملامت و نفرین بزبان رد کرده نسبتی بر بنیاد کیا دانش
این کردارهای نکوهیده روزی آن جفاکار گردید و در نقر صفتی گوناگون بذلت و خواری رفیق جان
گشته کارش بجبران و زیان انجامید تشریح انجام اینکه نانهار او مرقوم الذکر به استبداد و تغلب و ابتلا
بی سروپا از خود بر آمده بانداز مستعلیان غدر افزا بحکمرانی و یغمای اموال رعیت سرکاری دست
دست تعدی گشاده و در عوض امن گستری و رعیت نگهداری سررشته صلاح اندیشی از دست گذاشته
باراد تاهی فاسد و تباه آبروی مردمی بباد داد از کانپور شرقرویه تا فتحپور بقرب سرحد الهآباد
بی نهمت جنگ تصرف او بهم رسید و تعرب … بهم مقامات متعدده محل دخل او گردید بدمستی
او از خویش برده ساز و برگ ریاست کامرانی بهم آوردن پیش گرفت و سرخوشی نشه …
و نا عاقبت اندیشی را سرمایه و بایع آرائی خود بینی و رگ گردن دانسته از خود رفت کاشانه قرارگاه
خود را که از نجوم گزنده خوریان حشرات الارض نمود از حشرگاهی بود بارگاه سروری اندیشیده
به آراستن مجامع امید داران و ترتیب دادن لشکریت شان منظور داشت و کیان باطل خجسته مردم … تسخیر
و کاردان را باعلان قدر افزائیها یاد کرد تا خبر کسان زیانکار بکار فرمائیها بگماشت هر کسیکه
بدهنش دست آویخت گرد شور و شر از خاک طینت ناپاک خود انگیخت آن خاکساران از آرا
در جاهی خود دلبسود انجمن از ارتکاب بد و حفظها اشتغال داشت و تغافل از یادداشت افزاده بد کرداری

جریدهٔ اطوار نکوهیده را بر قوم ابلهی می نگاشت که موکب بلند کوکب اردوی خاص سلطانی
بسرکردگی و سپهداری چندی از کلانان صاحب انگریز در کار کشورستانی و قلعه گشائی و جهانبانی
فوج و سپاه و از پا افکندن خصمان بدخواه بیچارگی بجوش عالم آرا گرم خیز از گذرگاه پل دریای گنگ
واقع بائین ونزاله آباد گذشته بعزیمت و ستیز و تاختن بر اعدای دولت که فتحپور و کانپور را
مستقر گاه ادبار خود ساخته کوس فی پیروانی سفیهانه می نواختند و آستیدن سر دو جایگاه از جلوه
مستعلیانه نابهار او مذکور و وارهانیدن رعیت بیگناه از دست ستمگری فرقهٔ سیه دست کیفر منش
پر از غرور با احتشام خرگاه و بارگاه و هر گونه سامان یساق لشکر و سپاه بصوب کانپور از راه فتحپور
بنشسته منزل بمنزل و بمقام بمقام باز نگاه [illegible] تائیدات یزدانی راه سپردند و هر جا بار ستمگری
مردم ستم کش دست انداز ستمگاران سرکش یافتند آنها [illegible] سپر آن موکب همایون گردیا
بآبیاری راحت گستری التفات جهانبانان معدلت آثار سبزهٔ امن و امان از ان بر دمیدها
سرگاه طنطنهٔ سطوت و جبروت گرم تازی آن خیل فیروزی قرین گوش زد آن سیه طینت
خصیت آیین گردید درباطن [illegible] از آشیان جان پر بیدا ظاهر دل پریشان را جمع
و خاطر آشفته را از پراگندگی فراهم آورده لشکریان هندی بپیکار آرائی دل نهاد و از کومک فرستادن
بر تعداد فوج مامور بمقام فتحپور افزوده خود هم [illegible] گرانی انبوه هم رکشاد اگرچه انبوه فوج کینه کیش
غدر اندیش با بسیاری ساز و سامان جنگ و بسیاری توپهای مشتد آهنگ نخوت آرائش [illegible]
نکرا [illegible] آگاه شو که آن جیش مهرکان طیش آفت رسان باغستان زندگانی دشمنان [illegible]
منصب است یعنی لشکری از جملهٔ خاصان سپاه رزمخواه پایهٔ تخت ملکهٔ متعالیهٔ شهنشاه ولایت انگلند
و ممالک هند بر سر اعدا تاخته که یکتن آنها بر صد نفر سپاه هندی نژاد غالب است الغرض بآن جنگ
بمقام فتحپور درمیان آمده لشکریان هردو سو با هم دست و بازوی محاربه و مقاتله گشودند تا آنکه عدد
وشمار رزم جویان سبز و آزمای موکب سلطانی بمقابلهٔ فوج خسران مآل حسب مراتب اعتبار [illegible]
داشت اما با سلیقهٔ اقبال خسروانه و میزان دانش استوار قاعده و اتان بر صفحهٔ هیجا [illegible]
اوضاع ناهموار و بیشتگی فرقهٔ تباهکار برآسیای سنگ قسطاس [illegible] نگرفت شایان [illegible] گرمی
زدوخورد ورود [illegible] مصادمه و دیوار آهن لشکر آرایان خاقان دوران تورک جنگ [illegible]

صفهای موکب اقبال بجرانغار و برانغار و قول و التمش و هراول و چنداول بر بستند و تولغول
و اوتغول قایم نموده توقف دشمن بیاری گری اماده ساختند چون آغاز مقابله بوقوع آمده از طرفین
تفنگ اندازی و بندوق افگنی باسخت کوشی و جوش زدن سپاه صورت نما شد درچنین زمانه که
شعله زار جنگ سرداران معسکر قا آن زمان با فوج قاپوچی و یوراکچی یورش کرده صفوف مخالف
در یک آن برهم زدند و بیک حملهٔ قهرمانه همه آنها را از پیش برداشتند بسکه حملات قشون شهریاری
واقع جریک پادشاهی انمردم قورامه اوشتاق لکنی گروهان منتشره و مجتمعه فوج خود را تاب
قرار در میدان رزم نگذاشت جملهٔ آن فوج سیاه نما از پیش لشکر خسروی بی اختیار گریختن و سر و پا
گم کرده بفرار اوتختین سر کردند و بآیین روزگار که در میدان رزم فراریان و پشت دادگان از روی
تیر از قدم فشردگان کشته و خسته گردیده از زد و ضرب طرف دیگر امان نگزینند انمردم قورامه بسیار
مقتول شده بیشتر بخاک نقش بستند و بخون غلطیدند کار کیابی شوریده سران شور بخت یعنی نانهار او
سردار دل سخت که بدستور لشکر جارتگر که ترکان یوزباشی دلش گوشیده نه لقا نمده مواکب ملوک کشور کشا
داد گرد صف قلب جا گرفته و بنال افواج بپیش جاگرم داشت همین که بچشم خوردگی لشکر خود بی
پراگندگی آنها مشاهده نمود پا بر سر نهاده بکابل گریزان شد و آنجا هم دل آسیمه سرش قرار نگرفته
بشتاب کشتی سواره از گذرگاه کابل بسرزمین مملکت او عبورش واقع گردید و چاره کار خرابش
نتوانست که در خانهٔ تعلقه داری فرومایه هراسان جا گزیده همانجا کوچ خود را فرود کرد اینزمن بعد
با اهالی بر جبیس قلمرنهاد رسا رشی پیش آورده و لوتی بطریق سیر و تماشا خود هم در لکهنو رسیده با
لفتنیور حوراسی مضافات پرگنه او نام درخانه همان تعلقه دار سرگشته تا پایان کار که بعد ازین زبان
خامه داستان گزارش خواهد انتقام را گوشه امان دانسته منتظر و کمین اندیش گریز نشست تا تقیا راو
نام که از نزدیکان نسبی و مختار کارهای نانهار او مشهور است بسکه مردی دلاور و چابک عنان بود
آنکس هر آن شورش گاه به نهب و یغمای مایه ها افروختند و در حالیکه نانهار او رخت ادبار به کلبه تعلقه دار
کشید نامبرده بتقویت سرمایهٔ النفس سرداری فوج بیشتیان پیش گرفته بعضی گروه فرمان پذیر وکارگزار
را برچیده همراه گرفته است و در اطراف کابل بهمه اضلاع را تا کالپی تاراجگاه خود قرار داده
چندی بدستبرد گذرانیده بعد از آن آواره گردیده ناپدید شده است هر گاه چنین فتحی نمایان

که پیروزی آشکارا با اولیای دولت قاآنی روزی گشت و از فتحپور تا کانپور همه محال به دستور بتخت
تخت فرمان روائی کارکنان دولت خاقانی درآمده کوکب اقبال عدو مال از افق تا پدید گشته ورسید
در کانپور سامان و یساق جنگ بقصد یورش لکهنو مهیا و آماده ساختن پیشنهاد فکر جاگمان فرمانروا
گردید در یقیقا عم ازباز گشت شبرنگ قلم بگردش گاه تسوید مقدمات معارک جنگ لکهنو تا گزیرات
و عنان تافی مستشیر کلک فدوی عرصه تحقیق کوائف زد و خورد عساکر جمعه ممالک او در رونق افزائی
ساحت تحریر مرآت صافی دلهای آگاه منطبع باد که در لکهنو بضعیکه بالای این داستان نامی
لازم التذکره نگارش پذیر خامه واقعه نویس گردیده گرم بازاری معرکه جنگ هنگامه گیر و دار قضا آرا
میداشت و شوره بختان غدر انداز رگ گردن استکبار بسر تمیزی براوج دعوی سلطانگی افرا
هرگاه خبرهای فیروزمندی و ظفریابی حکام انگریزیها در سواد دهلی و فرخ آباد و کانپور و دیگر مواضع
غربیه و جنوبیه و آمادگی اسباب و مواد یورش لشکر انگریزی در کانپور بعزم نهیب و دست اندازی
ممالک اوده و لکهنو بگوش هوش کاربرداران دولت بحیس قدری رسید و سرخیلان فوج بغیر را
این طنطنه جانکوب و هوش گداز نگافنده پرده گوش غفلت گردید بمقتضای طریان حالت خام
خیالیها چنین سودای تدبیر پختند که بر سواحل و گذرهای رود گنگ جانب کانپور و بیسواره فرسان
طوائف سپاه را با توپخانه نکبت نشان ادبار بار متعین سازند تا آن تباه کاران راه بر عساکر
انگریزی بربندند چنانچه صورت این تخیل و دور از کار چهره نمای آئینه وقوع گشت علاوه بر آن بنام
تعلقه داران اطراف ها در باب حزم و بیداری و سد راه یورش موکب سرکاری فرمان ها تاکید روان
کردند بارهی سودای اینقدر زمکی سر ویا که حجاب نادانی و خود فراموشی در پیش دیده دانش آنها
فرو هشت دیگر هیچگونه پروا ننموده بجان شعبده گاه بود و نابود کارستان فنا پذیر خود مستانه دل خوش
میداشتند بنازم به بستی آن خراباتیان خرابستان بیهوشی را که تا آنزمان از سرکوبی و تدبیر سازی
نصرت نشان لشکر انگریزیها در حسابی بخاطرها درنگرفته بهجوم عامیان و انبوه شوریده سران شورستان
بی تمیزی را حصار امن و امان اندیشیده بودند تا آن در آنوقت خبردار شدند که رسوای کوچه و بازار
شدند بالجمله آنقدر فرصت دست بهم داد که حکام والامقام در کانپور یساق لشکر جنگ ترتیب دادند
بعد ازان در کمتر ایام آنسوی دریای گنگ جانب اوده نام از کانپور لوای موکب سرکاری در جنبش آمده

سپاهی لشکر نصرت پیوند بمحافظین این سوی گذر گنگ نمودار شده و آناً فآناً کشتی های جنگی در دریا عبور
نموده از آن کشتیها بمجامع فوج غدار گلولهای آتشبار که بگوله هم اشتهار رسید اد فرود آمدن شروع گردید
فوج پاسدار گذرگاه بمجرد روانگی سفائن جنگی و گلوله باریها و نمودار شدن جنود ولایتی بگریز گریزنهاده
جا برآن گروه اقبال خالی کردند چنانچه بعد غدعه و بلا زحمت محاربه تمام عساکر نصرت مآثر بساحل
این سمت دریا نزول اجلال فرمود هر قدر لشکر سرکاری قدم پیشتر مینهاد سپاه باغی فاصله بفاصله پیشتر
گام پس مینهاد تا اگر در جای آن دلباختگان پریشان بال یکساعت ایستادگی را کار بسته اند کی بقصد
مقابله توقف می نمودند شراره عالم سوز آتشبازیهٔ فوج دریا موج سرکار عالی خار و خس وجود اکثری
از آن اخترسوختگان را پاک می سوخت و فروختار وبال بدنفسی ها کالای شکسته بهای جرأت
آنان را در بازار مذلت و خواری می فروخت (یعنی فروشنده و ضایع کننده چیزی ۱۲) بالآخر انجماعت از هم پاشیده و متفرق گردیده از مهلکه
جان بردن غنیمت شمردند و متوکلان خبر داریعنی مخبران حاضر آستان فی الفور ازین ماجرا بدولتگاه
رئیس قوم غدار خبر بردند هرگاه لشکر سرکار والا با همه سامان بی انتها مسافت بمسافت مرحله پیما
شد هرجا پولیس فوجداری قائم گردیدی و صدای امنیت و رفاه بیابانی در آذان رعیت بیکسی
ضلع اوناو مع نواحی و اطراف آن بمیمن نظام بخشی حکام ازبسکه دست غدار زناهیان آبادی یافت
من بعد جیش منصور با شوکت و جبروت بسرکوبی غداران جانب لکهنو شتافت چون در لکهنو
بدریافت این واقعه هول افزا تلاطمی عظیم برپا شد افسران فوج باغی بطلب کارپردازان شاهزاده
برجیس قدر بهادر سرپرده و لتش جمع آمدند و آنوقت به کنکاش متوجه گشتند ای افسران مذکور انبوه
که سپاه زمینداران و نوملازمان جمعیت فراوان نموده بمحاربه لشکر انگریزی شتابند و فوج غدار
همه در شهر بوده آماده پیکار باشند مگر کلانتران ریاست متغلبه با افسران نکو حجت تا بپیش آورده
بستیزه گفتند که لشکر سرکار دولتمدار با ساز و سامان گران و سرداران و سپاهیان عالیشان
و قشون خاص ملکه دوران متوجه تدارک شمایان است اینمردم نوملازم و دهقانی سپاه چه مجال
دارند که بمقابله و مقاتله آن عسکر اقبال رو آرند درینوقت جز آنکه شما با گروه آن قواعد آموز
جنگ معرکه بسر آرائید وجهی دیگر متصور نیست تسلی و تسکین ما نمیتوانند بود الغرض بعد اللتی واللتیا بعضی
افسران پیاده و سوار مع تابینان خود تا شمول گروه تول پلتن و غیره معرکه آرائی بپیش و دیدند

بلکه بیعدد و بیشمار سپاه نو ملازم و روستائیان جان بکف همراه انها شتافتند سه گروه کمابیش از
دریدولت سلطانی عالم باغ نام باغی ست بنا کرده نواب خاص محل صاحبه بانوی محمد واجد علیشاه
پادشاه اود و آنجا سپاه باغی مقام گرفت و بمسافت یک تیر پرتاب محاذی آن باغ لشکر
انگریزی استقامت گزیده بود و خیام حکام عالیمقام نصب گردیده وقتیکه در مقابل لشکر ظفر پیکر
جمعیت باغیان طرح اقامت انداخت از جانبین صف آرائی بسر رشته کارزار آمده لشکر انگریزی پیش
مقرر قول و التمش و جرانغار و برانغار و هراول و چنداول را بتوزک تمام راست کرده نخستین
تهمتنان لشکر بحکم حاکمان شوکت فر توپ افگنی آغاز نهادند و از جانب افواج اعادی نشان نیز
بقانون انگریزی هنگامه توپ اندازی گرم شد چند ساعت معرکه کارزار توپ انداختن گرمی داشت
و صداهای رعد انداز توپها بالا و دی فراز چنبر گردون سر می افراشت از شتاب اندازی توپچیان
برق افگن گلولهای ضرب زن با تپش خشش خنده می زد و چاشنی باروت بصاعقه شباهت کلی
میکرد کثرت دود تفنگ چرخان غیم کثیر الدیم در فضای هوا نمودار گردانیدی و بارش گلولهای
متوالی بلا فصل و انفصال سلسله اقطار امطار بر روی آب رسانیدی از خونهای کشتگان سیلابی
شده در آن میدان وسیع روان بود و سرهای مقتولان حباب بحر فنا می نمود تسلسل سلسله باران
گلولها معامله ابر بدر آر در موسم برشکال آبی میکرد و زود زود توپچی باشیان کار فرما گلوی تند
برق را بدست تغلب می فشرد و این چگونه تم آتش فشانیهای توپهای رعد صدای برق انداز کره
هوا بر زمین بهم زده بود و اخگر زار جحیم در آن حربگاه بزبانه انگیزی های تابش جان نفرسا نگاه بینندگان را
از تاب اضطراب بیتابی می افزود سرداران لشکر سرکار معلی که کارشناسی دقائق حرب و پیکار دست
بدامن بتان آویخته داشت در کار فرمائی یورش با توزک و اختتام نگهداری آتشبازان تکاپو نمودند که
نصرت مندان ولاوران عسکر اقبال دست از کار توپ اندازی بر داشته تفنگ افگنان بر حمله زدند
و حملات مردانه پیش نهادند هر چند هراول فوج غدار که آنها نیز در قاعده دانی جنگ آزموده کار بودند
درین هنگام دست و بکر دلیری زده پا در عرصه نبرد فشردن دلها کردند اما بغیر از خیال پیکار جان بازی
هیچگونه تدبیر سرداری و صرحیلی معاون و یاورشان نگشته یورش ولاوران سرکاری تاب و توانی در
نگذاشت آخر توزک آنان بر هم شد و همه تا متفرق و پراگنده گردیده شکست خوردند گویا ابتدای ظفر

همین بود که در هیچ و سه گه آفتاب تاجیره کشود و بعد ازین رزم طلبان لشکر سرکار با بشارت و فرمان حکام عالی مقام
رستمانه جوق جوق و توق توق بملاحظه توزک هندیها هر سو انبوه ها انبوه لشکر باغیان از ضربات تفنگ
زدن و کشتن آغاز کرده هنوز هزارها مردم ریختند و بر بهم الکتفا نورزیده با هر توق و تمن افواج باغیه در هیئه
بهم آمیختند آن زمان کار بتیغ رانی انجامید هندیان که در کارزار شمشیرزنی دست و دلی قوی دارند تیغ
بازیها اکثر ولائتیان را در خون خوابانیدند مگر آن شیرمردان قوی بازو هم اگرچه شمشیر و تیغ بدست چپ و ما
نداشتند بجز به زراغنول بندوق که در هند بلفظ سنگین با علان نون آخر معروف است زدن پیش آوردند
چنانچه از پاس روز برآمده تا پاس سوم روز چندین ساعت بخوبی آن هنگامه گرمی پذیرفت و درین اثنا
خود حکام عالی مقام انگریزیها و بعضی سرداران آن لشکر فیروزی اثر بر پشت اسپان تیزعنان سوار
بوده با تیغ بازان هند به تیغ زنی می آویختند که همه سرداران تیغها در کمر بسته داشتند آری باآنکه صاحبان
انگریزیها در درکار تیغ زنی مشق نمیکنند و این حربه را در مقابل حربات توپ و تفنگ هیچ میدانند لیکن
در آن حربگاه سیوف کوه شگاف و دست و بازوی زیب آرای مصاف آن والا تبارگان با اجساد
و اشباح مخالفان کار خونریزی تیغ ابروی ترک چشمان با جگر عاشقان و آتش سفاکی شمشیر غمزه بیباک
دلبران با جان دلریشان بوجود می آوردند و خرمن خرمن هستی اعدا را به برق جانسوز و هم صمصام
خون آشام می سپردند از مقام عالم باغ تا دروازه ده و لتخانه بر چهار قدر بها در معرکه کارزار تیغ و بندوق
گرم بود و متصل و احد بر جا شما از میدان حرب در خوابگاه مرگ می غنود و این زمان اکثری از فوج خاص والا
که نقش غلامی شهنشاه انجم سپاه ملکه وکتوریا بهادر خلد الله ملکها مانند قزلباشان ایران بر تن داشته
بگوره نمبری زبان زد السنه خلق بودند هم آب شمشیر مردم انبوه سیر شده از جانها دریغ نکردند و وجه اعنی
آن بود که انها بجوش تهور از نظم لیبال صفها برآمده متفرق و از هم جدا گشته بودند اما کسانیکه جرگه بسته
زیر فرمان افسران و سران خود ما در لشکر اعدا رو نهادند آنهمه سپهبدی و قاعده های لیبا ولان یعنی گورنگا
رهبر برابر خط مستقیم اندرون بلده لکهنو درآمده بدر برده و لتسرای رئیس مصدر الذکر در رسیدند و آنجا هم
با نصمان توپ و تفنگ بیکاره آراستند در آنهنگام این صورت عیان گردیده بود که لک لک آدمی
از لشکریان غداران تباهکار مردم آزار و گوکیان و بلوائیان آنطرف پل بسیاری از تماشائیان
شهری هم آغوش هراس و پریشانی راه گریز گرفتند و این سپاه رزم خواه شجاعت انتباه چون غنائم را

دریا در بحر وغا بازوی شناوری کشاده صف بصف وا می رسیدند و بکشتن و در خاک و خون انداختن
حیرت زدگان بیمناک بدل و جان می کوشیدند بارے حکام والا مقام مع بهادران شیردل تا بیلی گارد
فوج باغی را زده اکثر اماکن شاهی مثل موتی محل و چتر منزل و فرح بخش و محمد باغ و دلکشا و سراسر
میدان رمنهٔ سلطانی را با فضاهای این امکنه بحوزهٔ تصرف خویشتن درآوردند و مورچلهای خود ها
مجدد و محکم نموده قدم در آن جاها باستحکام فشردند متحصنین بیلی گارد در آنحال با این فوج ظفر موج
متحد و مختلط گردیده از بیلی گارد تا عالم باغ و از عالم باغ تا کانپور راه در دست با اهتمام در قبض و دخل لشکر
سرکاری مضبوط شد و اصلا علاقهٔ گذار اعدا درین راه باقی نماند آنوقت تا پایندگی دوران و اقبال عدو
مال شهنشاه دوران ملکهٔ معظمه سریرآرای سلطنت یورپ و هندوستان حصارگزینان بیلی گارد که
همه اوقات از شور و شغب محاصرین مستوجب نفرین بجان آمده روزانه و شبانه ساعات اکل و شرب
و نوم و یقظه و راحت و آرام را بکمال ولتنگی می گذرانیدند ازین دغدغها وارهیدند و چنانکه بتقریر
مورچلهای فوج باغی هر طرف بیلی گارد قائم بوده محیط آنمرکز بود درین زمان یکطرف سمت قیصرباغ
در تعلق باغیان باقیماند و سمت دریای گومتی سراسر تا راه کانپور از مداخلت انگریزی پایدار گردید و جا بجا
درین اطراف مورچلهای فوج انگریز بهادر قرار گرفت و از سوانح این هنگام آنکه بروز داخل شدن [illegible]
نمبری بسرکردگی حکام جلیل القدر در شهر لکهنو فوج باغی مستر آر صاحب بهادر و محمود خان کوتوال را
که سابق ذکر دستگیر شدن آنها بدست غداران زبان زد [illegible] واقعه طراز گشته است بضرب تفنگها
از هم گذرانیدند مخفی نماند که بعد ورود این مقدمهٔ عظیمه قرار گرفتن طور دیگر در کار محاربات چنانکه تفصیلش
مرقوم گردید چند روز آنکه در مواضع مورچلهای طرفین جنگ توپ و تفنگ برپا بود تا بلهوسان
تیره درون نجاوت نشان با اینهمه استیلا و استعداد غالب و [illegible] عسکر نصرت مند سرکاری هنوز خود را
بدستیاری و بتجویز جماعات و کثرت حشرات صاحب طوع و علم شیر اشتهار هزیمت دادن لشکر سرکار را
امری قریب الوقوع گمان میکردند و لهذا انبوهیکه در اول حال بیورش بیلی گارد [illegible]
بتقدیم میرسانیدند درینحال هم خیل خیل و جوق جوق بر بیلی گارد و عالم باغ و دیگر تهانجات استقلال [illegible]
طبقات افواج بحر امواج سرکار عالی تاختند با هم مجادله در باب [illegible]
کار آنها عهد استوار می بستند و در شهر لکهنو [illegible] بجاهای خود [illegible] گفتند که امروز [illegible]

خواهیم کشید و از وجود دهقانان اثری نگذاشته بغیر استیصال کلی از آن سو در جایگاه خویش باز پس نخواهیم
مگر بهر مرتبه غیر از خجلت اندوزیها و بازگشت حرمان نصیب آن بیخردان سیاهکار نچشیده و بجز مذلت و هوان
همراه نشان همدوش و همکنار نمی شد تصدیق بیانی و درستی گفتاری سوگند که بلوائیان یافه درا یعنی فرقه
خودسر و طائفه سست و بیچیز هرگاه از مقابله لشکر سرکار فارغ میگردیدند زبان لاف و گزاف بیهوده و تهات
می آلودند و زمانیکه باقی از فوج ولایت دوچار می گشتند از بس هراس خوردن و حواس درباختن سر
از پا باز نشناخته و بالا را از پستی و فراز را از نشیب جدا و ممتاز نساخته غیر از روگردانیدن و پشت نمودن
بمقابله ولایتیان از هر بر زاد و در قرارگاه نمی آسودند آری اگرچه اینهمه تاثیر نگون طالعی و واژون بختی خوابیده
بختان سیاه باطن است چگونه شیر مردی سابق آن جماعت سرسنگی لباس درین اوقات اثر بزدلی
و روباه بازی برنتافت و اگرچه اینهمه وبال خاسر طبیعتی و خیره سری خودسران حرمان آل است چرا
گرد زیانکاری بر عطف دامان احوال آن مردم خسران عمل نشست پیداست که در اوائل حال آن
خیره چشمان خصم جان انصاف بصلح و صلاح با کسی تن در نداده و از جمعیت خود ها و مالکیت جهان
دم زده [illegible] را نگذاشته اند که دلش بتند خوئی و عربده جوئی نیازرده باشند و بپای شورید مغزی
جاده دلآزاریهای کهین و مهین نسپرده درین آوان چه بلا پیش آمد که دلهای آنان یکبیر مغلوب خوفناکی
بیحساب و منکوب نکبات ترس و اندیشه قهرمانان عالیجناب گردید آن مجازات شناعت بیرحمی
و خدا فراموشی اشرار شقاوت شعار قساوت اطوار بود برای آنکه در دار آخرت بگرمی آتش تاب دوزخ [illegible]
پشیمانی جاوید توانند سوخت در چارسوی این پنجی سرا آنست که بدنفسی های دلآزاری و بی اندامیها
و ضیع عذاری شان خود خوادث خانه آفت بار گنبد نیلوفری بار گران آفتی بر دوش حال کشید یعنی
بسی نماند که غالب قوتی اقبال دستیار بچیره دستی باز پرس تند از گستگر بیهای چنین اشقیا جریده
وجود ناسعود تخجیل دو دو از کار اینها را بصدمات گرز گران شیر قهر و غضب از هم ریزد چنانچه فرقه بد مست
غدار را از دست سزا رسانی حکام معدلت آثار چه عجز نالیهای تباهکاری که دست التفات بر سر
نهاده و چه آفت های ناله و زاری که براه دلداری آن جفاپیشگان بانگشاده لوحش الله سلسله
سخن از کجا بکجا کشید و گفتگوی داستانسرای وقائع معارک حیرت افزا چگونه بداز نفسی های نمکین ادای
گفتار لطیفه آمیز انجامید علی شوخ ادائی محبوب پری اندام مقصد نگاری بجلوه طرازی حسن تقریر دلربائی

مشتاقان سخن را آماده و از نگاه خاطر شکار شیوا بیانی تیر جگردوز و شمشیر پیکاری سر گشاده است نظر بازان را
بدین جمال دانش آرا جان باختن سزاوار است و زخم پسندان دل عقل و هوش را با آن خدنگ
پیکان فشان در ساختن در حلقهٔ خسته دوزنان سرمایهٔ عزت و اعتبار ملخص کلام آنکه حکام انگریز بهادر
بعد دخل یافتن به نیروی دلاوریهای شیری در مقام عالم باغ و تصرف مواضع متعدده بر سبیل تعاقب
شیاطین خناس جا گرفتن و صاف کردن شاهراه بیلی گارد تا کانپور از آمد شد و تردد ذی دخلان تعیین کی
هر چه در باب بیرون آوردن صاحبان محصور بیلی گارد مع خواتین حرمت آئین و اطفال خرد سال
فکری اندیشیده بودند بدین عنوان بانجامش توجه فرمودند که شبی بار بسته و همه متحصنین
و اثقال و مردم نظربند آنجا همراه گرفته بحراست چند گروه از سپاه جنگ خواه بعالم باغ و کانپور بی خوفی
و بلا اندیشه روان کردند صبح آن هنگام لشکر باغی از بیخبری آگاه شده آن لاشگان باطل نهاد بامید فتح نوای
گشایش قلعه را اشتهار دادند تا بیا بعضی گروه شبها قرب آنجماعت تاخته و اشیای را بقصد دست انداز
و انتهاب نمودند همینکه با آنجماعت پیوستند به آن ضربات توپ و تفنگ بمقابل آن هرزه تازان جنبیدن
ناچار خائب و خاسر برگشته خجلت بر خجلت کشیدند آخر کار اشرار مغروران دولت
که فتح بیلی گارد سخنی غلط و باد در هوا بلکه آن مقدمه دشمنانه خلیه و ظفر لشکر کشور کشا است فی الواقع مدبران
کارساز جنگ نیکال هیچی مقرر کرده بودند که خود محصور بودن باغیان کوتاه اندیش
باستیصال و تهذیب آنها همت گمارند گران سیه مستان کیفیت عاقبت اندیشی همچنان مدهوش شراب
نخوت بیجا بوده و از کردار شوریده سر باز نیستاده بفرط شادمانی و نشاط غلط و بیرون کنجیده و شادمان
دعویهای لاطائل بر خود می چیدند بعد از آن پیرامون عالم باغ مورچال بندی نموده با مخالج
مقیمان آنجا ستیزه شدند که آن را کاری سهل میگفتند و در حقیقت صورت حال چنان بود که مدبران
دانا اول لشکر سرکاری عالم باغ را محلی شایسته استقامت و مابین راه کانپور و شهر لکهنو دیده بجمع
و اکتناز سامان حرب و ضرب و فراهم آوردن اسباب پیکار که با سانی و تیسیر تمام از کانپور بلا مزاحمت
اهل خلاف می رسید حصاری استوار و حصنی مرصوص و مشید ساختند از آن حصار آهنین و چار دیوار متین
هم تایید و یاریگری فوج کینه خواه کمین نشین خود که در اماکن مذکوره بالا بتفریق محاصر باغیان بود
و هم محاربات غوغائیان سیاه پیکار که بر سر عالم باغ هجوم آورده شور و شغب آغاز می نمایند

کارنامهای سابقه معهذا بسیاری از نوملازمان دولتگاه ریاست متعلقه بخبر رسانی و گوینده گری سرکار معلی مامور بوده پی هم در عالم باغ وقتاً فوقتاً باریافته از حالات زیانکاری و انتشار و ناهمواری اطوار باغیان خبرها میدادند و انواع کار ابتلا و نصرتمندی انجمن ترتیب و نظام و سی گرفت چندگاه بسکه باغیان نکبت دستگاه را اینقدر فرصت و مهلت روزی گشت که بر عالم باغ دفعات تنها یورش بردند و بچه کودکان خرسک بارگاهی لغو خاستافتند و گاهی گریزان شده شهر اندر رو آوردند بانها خوشدلی وقت گذرانیده و بسیاری بسرور گرائیده میگفتند که مثل بیلی گارد عالم باغ هم خالی بشود و پنجرهی وارورآن جاهی خالی خریدن نصیب ما میگردد و این نمیدانستند که اوضاع بیدانشی و شوریده سری اینها خود دشمن جان ایشان ست و آنداز و دانشمندی و قابلیت گستری اهالی سرکار عالی غشاهی برتری پایه عزت و شان هر واقفان دقائق خردسگالی نهان نیست که مراعات و نگهداشت لوازم سنجیدگیها و استمالت و دلاساگری دلها که از حکام انگریزبهادر با عام و خاص میان بمناسبت اوقات ضرورات واقع شد مورث اینگونه فوائد عظمی و عوائد کبری گردید که مردم هندی نژاد از شریفان و رذیلان با مخالطت قبائل و همجنس خویش کاریکه ساخته شده نصرت فیروزمندی حکام منیع القدر در کارهای دولت سگالی انگریزبهادر بجان کوشیدند و گردن طوق نیکخواهی دولت انگریزی کشیدند و آثار بد وضعی های تیره بختان بی سعادت جمع انجمنی که خود کارگزاران و نوکران آن دولت بی بنیاد از طرز آشوب گستریهای آنعهد نشنوده در آمده و از ناعاقبت اندیشیهای خشک مغزی شوریده طبعان بر آمده در باطن از خلط و آمیزش آنها کناره و ناگزیر دیده از نگهداشت احسان آنطرف بر بستند تصریح این بیان آنکه بسیاری از هوشمندان دیار اود که بعضی از آن شهریان و حاضران در خانه رئیس باشند و اکثری از تعلقه داران و راجگان و زمینداران مملکت اود بوادی نا سزا اطوری انجمع اهرمن پرستان عفاریت سرشت بجانب آمده در حجاب خفا تن بر جوع حکام انگریزبهادر دادن ضرور نیداشتند و درجه بدرجه بوسائط کسان نیکخواه این دولت قویة البنیان در پرده نهانی با اهالی سرکاری در آمیختن و سر رشته هواخواهی انجمع آشوب انگیز از هم گسیختن واجب و متحتم انگاشتند صاحبان معلی شان انگریزبهادر در غفلت از آنها مید و هشیاری اقبال بیزوال دانسته در تدبیر بهمردان بساط شد پیش هفت سین و از بانداز

خارجین فتنه گریهای معاندین خبیث قرین کوشش های فراوان بتقدیم رسانیدند و باشگاف قلع اساس
استکبار و قطع ایادی تغلب آن فرقه ستمگار بعجلت هرچه تمامتر جهد بسیار در گرم ساختن هنگامه کارزار
بر روی کار آورده رشته تدبیرات شایان در سرزمین لکهنؤ دوانیدند در آن حال معامله شهر به شهر و لشکر
باین روش اتفاق افتاده بود که در هر مکان و هر موضع و مقام هرگاه سرداران انگریزی با جمع قلیلی
از رزم جویان ولایتی دخل خودها نموده تمکن میگزیدند لشکریان باغی انبوه انبوه فراهم آمده هر چند
و کوشش بسیار بجا می آوردند و دقیقه از دقایق قوی زور بیا فرو گذاشت نمیکردند اما بجلی بازستاندن
از دست زینگیریهای جرات اندک گروه ولایتی متعذر و محال می فهمیدند آخر کار کام و ناکام غیر از فرار
چاره نمیدانستند و جز بگریز دل نمی بستند الغرض جا جا در یک سمت قیصر باغ سراسر مورچالهای فوج انگریزی
قایم شدند و هم در بعض مکانهای قدیمه ملوک سابق اوده مثل چهتر منزل و محمد باغ و بادشاه باغ و غیرهم گروه
گروه ولایتیان مع افسر خودها جا گیر گردیده بی تکلف با حشرات باغیان که لک در لک اندرون
قیصر باغ و همه اماکن ملحقه بکردار مور و ملخ تراکم داشتند روز و شب رزم آرا گشتند از آنجا که غداران جرایم
در ملک اوده بکثرت و غدارت لاتناهی هجوم آورده بودند و در شهر لکهنؤ انبوهی از اندازه شمار افزون
داشتند همه آنها در عرصه بیجا شور و شغب می افزودند لاجرم صاحبان عالیشان بهادر بحکم
لازم دیدند که یک گروه فوج کارشناس جنگ علاوه از آنچه یک شهریاری بطریق فراهم کمک
صاحب ملک و دولت همراه و همعنان گشته آنجماعات شوریده را در هم و بر هم ساختند
نیپال یا که راجه جنگ بهادر سپهبد افواج آنجا اختصاصی در سرکار ابد قرار دارد و بواسطه همین
بیگی ممالک کوهستان شمال تربیه بفرستادن فوجی از قرا جیرنک ایما کردند مهاراجه عظیم القدر
و اتیمار امر حکام اقالیم گشتا افزونی پایه افتخار و اعتبار دانسته فی الفور فوج جنگی خود را با استعانه
شمر بار بسر کردگی بیگلر بیگی موصوف الذکر از بالای کوه فرود گردانیده بلحوق عساکر نصرت مند سرکاری
حکم داده چند صاحب انگریز بهادر که با دهون آن فوج رفته بودند مع لشکر مذکور سرگشته نخستین در گورکهپور
با عانت فوج انگریزی معرکه آرای انتقام پرداختند من بعد مظفر و منصور بجانب لکهنؤ شتافته علم
افراختند توضیح این ابهام آنکه میر محمد حسن خان کلی از سادات بارهه که مردی شجاع و صاحب
مشهور بود و در زمان خلافت محمد واجد علیشاه بهادر منصب ناظمی علاقه بهرایچ بخود متعلق داشت

رشتهٔ وران اودن بهم رسانید درین هنگام کارپرداز شرف الدوله محمد ابراهیم خان بهادر نایب شهزاده
بر چنین قدر بها ولایت گورکپور نامزد او گشت و در کار فرمانروائیها بنوعی سخت گیری پیش نظر کرده
و بار رعایای گورکپور رگونه درشتی و سختی ولی بر روی کار آورد از بهجت رعیت آنجا از وی دل بد کرده انتظار
داد و بیشتر حکام معدلت فرجام می کشیدند و قتیکه لشکر سرکار معلّی مع فوج کوهی بنواح گورکپور عبور کرد
رعیت آنجا بتظلم و فریاد خواهی شتافته خلاص خود ما از دام حکومتش خواستند اگرچه مردم قلیل
از فوج سرکاری آنجا معرکه آراسته داشتند اما بوجهی کاری پیش نمی بردند هرگاه این حکام مع لشکر
کوهی در رسیده و بسرزا و هی متوجه گردیده بساط کارزار گستردند بیکدم معرکه جماعت همراهی محمد حسن را
شکست داده با خانهٔ گورآواره دشت فرار ساختند و آن مقام را با اعظم گده و جونپور تحت انتظام
سرکار معلّی در آورده طرح امن و امان انداختند بعد از آن در نظامت سلطانپور که در حصه های مملکت اوده
بکمالی شهرت وارد و آنجا بیز مهدی حسن خان برادرزادهٔ محمد حسن خان کارپرداز حکومت بود
توجه عسکر اقبال واقع گردید با آنکه در آن نظامت فوج غدار بکثرت تمام جمعیت داشت پیش از
ورود والوی سپاه سرکار معلّی بمحض آوازه توجه لشکر فیروزی اثر همه آن زیانکاران گریختند و مهدی
بیز طرقی راه گرفت مگر از لشکر سرکار والا احتیاطاً چند ضرب توپ سر شده گولهای توپ تعاقب
گریزندگان نمود و همه حال علاقه سلطانپور در کل از وجود مردم غدار و اهل خلاف سرکار رو و غدار
پاک و صاف گردید و آن خس و خاشاک از میان رفته شد و در آنحالت جیوش منصوره قدری در
لشکرگاه فراریان آسوده بعد از آن پیشتر کوچیدند و مقام بمقام براه گشتایین گنج و حیدرگده قطع منازل
نموده با لشکر ظفر قرین سرکار عالی که بمحاصرهٔ بغاتیان گرمجوشی داشت در آمیختند آنوقت یورشهاکه
از جانب افواج سرکار والا بر محصوران لکهنو واقع شده دلهای آنقوم غدار را بهراس و نامردی
آشنا کرده است تا کجا گفته آید اجمالاً بر روداد بود که باغیان از نهایت خود رمید نهایی نیست
یکتن از سپاه بهرتگاه سرکاری و حشی صفت از میدانگاه می رمیدند در آنحال این حالت منتهی گشت
که مورچالهای سرکاری و مید هم پیش گردیدی و بهم جمع و جماعت باغیان پشترو گردانیدی آدم بر سر میدان

خاتمهٔ داستان فتحمندی معسکر اقبال انگریز بهادر و هزیمت خوردن لشکر باغیان نکبت اثر

پوشیده نماند که هرگاه قانون بندان قضا و قدر بآئین طرفه کاریهای گردش چرخ گردان فی ضمائم

سله
فرجام یعنی
اخر و انجام
یعنی آخر کار
اینجا یعنی
شاهی مراد
از الفاظ
معدلت
بانشد ۱۲

حیرت نمایی‌های این آبگون طاس دوری نشان که بهر گردش شبانه و روز تازه بازیهای نوظهور
انگیختن کار اوست و در هر بام و شام رنگ شعبده‌های تازه بتازه ریختن شعار او انجام دادن و
بپایان رساندن آغاز هنگامهٔ قیامت آشوب منظور کرده چند نوع آثار صوریه و معنویه از
داوریهای کردار و اطوار زمانیان نمود آورد و نیرنگی آنکه جام هوسهای خام و ناتمام انگور ده بدر جام
بباده افراط سیه مستی های نشئهٔ خودکامی از شورابه کافر نعمتی سرشار گشته شکستن گرائیده و دم
از اموال غارت و یغما و فکر جان بردن از مهلکهٔ قتال جانفرسا همه آن اشقیای لیام را در زیر
هراسانی کشیده سوم در مقابلهٔ پیل زوری شجاعت و تدبیر حکام اقبال غلام ستیزه طینتان بد انجام رای
مجال قرار امکانی دارد چهارم مجامع باغیان هرزه کار کالیوگی اطوار که در ... تنگ شده
بیگانه و رستنی‌های خودرو جوشیده‌اند چگونه از ... رفتن دستبرد ناظوران ... ملک و دولت
حاکمان نظم گستر اقالیم و اولکهٔ دولت فرنگ ... دیگر آنکه در ماندگان کوی ... را نه قاعدهٔ
پیکار آزمائی بیاد مانده نه استعداد و مواد تائید سرداران قاعده آموز ... بوده که در
معارک جانگداز کاری توانند ساخت و در بساط هیجا شرد استقرار روبروی غائب بازان لشکر ...
جهاندار توانند باخت باری اینهمه ... شکست و انهزام جابجا جماعت باغیان از آسمان مهیا کرده
و مشیت خالق زمین و زمان و جاعل کن فکان سببهای فیروزمندان نیکبختان همه وجوه ...
فتح و ظفرساز گردانید لاجرم کارفرمایان لشکر اقبال از هر طرف بتاخت قلعه گشائی ...
و غایت کشمکش ... دیگر آورده جمله ... باغی را ... و بالا نمودند ...
راه گریز آنها کشوده‌اند زیرا که در جبین زدن و راندن جمعی کثیر از غنیمان ... عاقبت ...
و دوربینی همین باشد که همه اطراف را بر اعدا نبسته راهی بنابر فرار خصمان وا کنند و گشایش
مقصود مقدم دانند الحاصل حکام عالی مقام انگریزی بطوری و اندازی در مقامات ...
حصار رشید استقامت باغیان قرار گرفته آنها را و مضائق کشاکش زبونی و لنگ گردانیده‌اند که
مردم کثیر از جاهای خود با خبر ... بصورت مرگ بی اختیاری در آیینهٔ خیال عکس پذیری دیده‌اند
صدای ... های اجل بر سرهای خویشتن در گوش هوش نمی شنیدند تا آنکه در آن لشکر ...
پدیدار گردید که هر نفر از کهتران و مهتران آن فرقهٔ بغاوت نشان و هم هر یکی از اهالی دولت میرزا ...

شهزاده حیرت سامان با بیهوشی و سراسیمگی همه وش و همعنان و با غم و غصه فراوان دست و گریبان شده
بر بستر خاک اضطراب مانند بسمل خسته دل تپید و در آن اوقات هر هر گروه فوج غدار جدا جدا بار دیگر باز
راه گذیری پیش گرفتن شروع کرد و هر خاطر آشفته بیاس و نومیدی جاده سپرد تا بجائیکه کار بجا رسید و ازان لشکر
انگریزی بهادر محاذی قیصر باغ از اندرون باغشاه باغ که بدست این اقبال مندان مستحکم شده بود گلولهای
آتش بار که بگوله بم مشهور است و این گلوله از صنعت کاری چینیان و رومیان و انگریزان باشد که از آلات
دهن کشاده چوبین و آهنین بواسطه زور باروت آنرا باوج هوا سر دهند تا گلوله مذکور بالا رفته و از میان
تنگنا قفسه صدای هولناک رعد آسا بلند کند بعد ازان پاره پاره بر زمین فرود آمده هر پاره آتشین در سوختن
و بجاک برابر کردن هستی آدمی و حیوان کار صواعق شعله فشان میسازد چنانکه پیشتر هم درین اوراق
اجمالا ببیان آن یعنی حواله خامه شده است و بالجمله این حربه از لوازم قلعه گیری و انتشار اندازی کثرت با
در زمین قیصر باغ مع مواضع ملحقه آن فرود آوردن آغاز داده سه شبانروز جمله جماعات مخالفین را
زیر و زبر گردانیدند در نتیجه فوج فوج باغیان گریختن و از شهر برآمده باطراف متفرقه راه سپردن پیشنهاد
خاطر ساختند و ازان گاه جمعیکه از نبرد آرایان معسکر اقبال اندرون حصار بند قیصر باغ درآمد چندین از سپاه
باشند که بالای برجی از بروج قیصر باغ برآمده و آنجا بجملگی جا گرفته جماعات باغیان را که پائین آن اجتماعی
از بیتابی بجگولهای تفنگ زدن پرداختند و یک شب و روز را فرو نتر از روزهای گذشته پراگنده و دل
از قیام برکنده ساختند بعد جمعی دیگر توپ افگنان از جانب حضرت گنج بیورش حصار بند قیصر باغ پیش تاخته
معرکه توپ و تفنگ تبازگی آراستند و در آن روز باغیان نیز ساعتی چند توپ اندازی کرده بالاخره در آن
معرکه شکست نموده بهزیمت و بتاراج کردند و شهزاده برجیس قدر بهادر را با مادر مهربانش با گروهی از جاهلان
پالکی سوار از آنمیان برآورده نخست بدرگاه حضرت عباس علیه السلام رسانید پس ازان در حسین آباد
سرکشیدند در آنجال شرف الدوله بهادر هم از همراهی بیگم و شهزاده والاتبار جدا گشته بخانه خود جا گرفت
دیگر موصوفه یکه وگروه فوج غدار را که توپ ها با همه سامانش هنوز متصرف داشتند و بکمپو کلی نصیر آباد معروف
بود ند طلب نموده بحمایت آنها یک شبانه روز در فضای بیرونی حسین آباد قیام نمود و هر گاه افواج سرکاری
بفتح حصار بند قیصر باغ علم افراخته و آنجا دخل تام حاصل کردند بسیاری از سپاه باغیان گرد اگرد
قیصر باغ بهجوم آورده گرم سازی هنگامه جنگ شدند و یک روز دیگر شور جدال بندی و دلیری گشته هم در مقام

قیصر باغ و هم در مقام پل آهنین کارزار فتنه بار در میان سپه و لشکر برقرار مانده [illegible] و هر گاه پشت به
اقبال غلبه نمود و تسلط از کار رفرمود و باغیان دل باخته بکلی هزیمت نصیب شدند و مخذولان و سرگردانی قرین شدند
اعلام فیروزی انتظام سرکار معلی در مکان امام باره نواب آصف الدوله بهادر مغفور نصب گردیده شقهٔ رایات
اقبال پیرو ظفر بر ساحت بلده انداخت و پرچم لوای سلطنت قهرمانی جهانرا با نوار فرمانفرمایی روشن
ساخت کوس و نقاره شادمانی فتح و نصرت صدا در داد و بدلهای اهل خلاف زلزلهٔ پریشانی در افتاد
بسکه بنزدیکی شام الویهٔ نصرت سرکار ابد پایدار افراشته گردید و مقارن آن فراش دوران نشان دود
نیلوفری شب در پیش قصر مینا نگار سپهر فیروزه رنگ برکشید بنا بر آنکه حشرات غداران در تمام شهر منتشر
و پراگنده بوده اکثر شهریان و دهقانیان را بحیله و تهدید شریک خود نا گردانیده در هر کوچه و بازار جا
بگرفتند و وسعت آبادی لکهنو بر نگهبان ظاهر پیش ضبط گستری اطراف شهر و اندرون بلده لامحاله مقتضی
اخراج جماعات مردم از احاطهٔ شهر گردیده و بدستور قلعه گیری عموم قتال با بلوائیان خبیث مآل عبث نمایان
ضرور مستصور گشته هم بفوج ظفر موج برای قتل عام غداران حکم شد و هم از مقام امام باره که در میان شهر
واقع است سر کردن گلولهای آتش فشان وقوع گرفت چنانچه شب همه شب رعد صدای توپهای
گلوله بار و بارش گولهٔ بم در هر طرف بلده آشوب آثار و تابش برق شرر خیزی آن گلولهای [illegible]
زمین و زمانرا در تزلزل انداخته شهریانرا لرزان و ترسان و مدهوش و حواس [illegible] بفرار [illegible]
تا سحرگاه کمتر جایی بود که بعضی آدمیان از اناث و ذکور بدر ماندگی و عجز و ناچاری آنجا گوشه گزین مانده باشند
وگرنه جمله اماکن و جاهای شهر از وجود نسوان و رجال تا اطفال کلان عمر و خورد سال خالی گشته امرای
کبار و عظمای نامدار و شرفای ذوی الاقتدار و ادانی و اعالی دیار از مردان و زنان همه کوه و کان و دشت و صحرا
هر سوی بیرونی شهر شبا شب بادیه پیما و رهگرا شدند و بشوخی اطوار باغیان تیره سرشت زنیسان والا اقتدار
و شاهزادگان گردون وقار که مخدرات سراپردهٔ حرمسرای آن گرامی مرتبگان از پرتو شوقی آفتاب جهانگرد
همواره محجوبی داشته اند و نیز اشراف حرمت دثار بلده که پردگیان خانهٔ ایشان در زیر آسمان رخ گشاده
را اعدامی شرعی پیدا شته اند با برهنه پایی بحالت اضطراب جان در تن گداز دست از خانمان شسته
بیاد و هی [illegible] جسته اند و [illegible] در هوا شدند هر چه از مصائب روح فرسا و نوائب حسرت افزا بزنان
و مردان شهر [illegible] گرویده کتابان مصیبت بر گذشته است در آن بعضی زبان و ادای آن بکوتاه بیانی [illegible]

آلاتِ [illegible] از [illegible] لکوبِ گولهٔ بم و شعله زنی آهن پارهای سامان سازِ ماتم که بهر بانگ و لخراش لبِ
جگرپاش سینهای شگافت و مغزِ سرها میکافت آری باغیانِ خداگیر بازای افغانِ کثیر مرتبانِ
مالک الرقابِ خود ها فتنهٔ آشوب را انگیختند و جمهورِ انام را تعمیم از غارتگری و تاراجِ اموالِ آبروها
ریختند و در انجامِ کار بهیز [illegible] از میدانِ کارزار تیغ نزده و تحقیق تمام سلاح مردمی کشاده و ستک زنان
گریختند و باین وجوه بسی از شرفای روزگار که جز عزلت نشینی و حفظِ مراتبِ حرمت نگهداری پیشین دیده
خاطرها نداشتند دست بدامنِ تباهی خانه برانداز آویختند بیاد آفراد اینگونه ستم کیشی‌های ظالمانه
و ابلیس منشی‌های کورانه لا یزال در زمانه وبالِ سینهٔ تحقیق توانند سوخت و آیدا غیر از فروزانِ اخگر
نفرین و ملامت و رخرابی کده گور نتوانند اندوخت فسانه نیوشانِ نکته شناس را این گفتار رنج آبیده
و اضطبار آشفتِ افزای سامعه‌ها و که در آن حادثه جانگسل بهر آمدنِ اربابِ لکهنو از شهر با انواعِ بی‌سر و پائی
و حالت [illegible] [illegible] و قریاتِ مضافاتِ این بلده که متوطنین و قاطنینِ آنجاها همواره از پیش ولگا
پاسداریده و از [illegible] این بلدهٔ فاخره دامن آمده و تا بالای و نقود بر آموده اند رسیدن و نیاز مندانه
احتیاج [illegible] هر منزلهای اهلِ قریه و قصبه گردیدن طُرفه نیرنگ بازی گردونِ نیلی پوش در نظرِ
اعتبار و چشم عبرت بین آشکار ساخت و اعجوبه لبیاد اعمار مقامِ چرخ زنگاری عبابه دوش در پیشِ نگاه حیرت
انداخت آه از گردش و [illegible] فلکِ شعبده کار که بیکدم صد هزار بازیها در عرصهٔ وجود آورده و اشرار علاوه
کیبن سهر و سهر تش بگر [illegible] کعلت بازی بازی در بساطِ شطرنج و سنگیر و دار خصلِ مرادی برد و نهدرانِ بازیگاه
گردی سهر [illegible] و رکیب در باخت و طبقهٔ بتقش زدن اکثر خروتیها در ساخت الله الله بیوش اسمیه
ار دل چو شنیدن [illegible] خاطرِ فرحت آرای و قایع طرازی فتح لکهنو و حرف زدن و نفس سخن سرائی آمد
بیان رزمگاه که آغاز فروغ دولت و اوّل بهار گشت سلطنتِ پایهٔ بوسان سریر گردون مصیر
شاهنشاه نشاه [illegible] سپاه ملکه معظمه مالکه الرقابِ اقالیم وسیعه جهان تاج بخش ملوکِ زمان و انجام شورش نگی
عذر نماد این نکبت [illegible] ان است آنچنان از تشنگیهای آبِ طرب شاد خواری در شمار بستان و نور ستر
[illegible] صهباهای خرد ربای حالتِ سرور و حبور از خود بیخبر که بفراموشی کاری
جانب نسیان و ستگاه ضمیمه مقدمات جلب آخرین از یاد فرو گذشت این زمان که نقشه شماری مآبِ شادکامی
ورنراحتی بسیار نگار گشته طراح کلک را در مقام [illegible] و آوری مطالب رزم شناس لبیا دگی گرداینده الفرا

بیاد آمده در جلوه گاهِ توضیح جلوه گر گردید ملخّص آن بیان اینکه از روی افواهِ عام شنیده شد که فیروزشاه
نام مردی جوان‌سال از نبائر و اولادِ سلاطین تیموریه که در عین آغازِ غدرِ هند از سفرِ حجاز برگشته تا بمبئی
رسیده بعد ناگاه با فوجی از غداران دوچار شد مردم آن فوج او را منسوب بملوک دهلی و از نژادِ امیر تیمور
گورکان دریافته بسروری خود داشتش گرفتند و او را بالاجبار بسرخیلی خویشتن نامزد کردند تا کام آمد سپاه و
بهجیر همرکابی غداران اختیار نمود سپهرگاه در موقعی با فوجِ انگریزی جدال واقع گشت فوجِ غدار بعادت
مالوفه گریختند و آمد در آشفته درون از حلقهٔ آن دیوساران برآمده بفرخ آباد رخ نهاد چند کس از آن تباه‌کاران
که با دشت‌نشینان بادیهٔ سرگشتگی بودند عقیبِ فیروزشاه در فرخ آباد آمده بجماعاتِ فوجِ غدر انگیز بمقام
خبر دادند که اینکس شاهزاده از نسلِ تیمور است آنها فی الفور تو بها بسلامش سر کرده باعزاز و اکرام ز برگرد
و احترامش پیش آمدند و دیگر بارش سردارِ لشکر گرفتند و در وقتیکه غداران فرخ آباد شکست خورده منتشر گردیدند
و نوابِ رئیس فرخ آباد که نامش بحافظهٔ محرّرِ این عجاله نیست با حالِ سراسیمه آوارهٔ صفا و زهد و دست شد
این حیرانِ تماشای اطوارِ آسمانی یعنی فیروزشاه با تنی چند از سپاهِ خذلان انتباه بلکهنو بار انداخت معتمدخان
داروغهٔ سرکارِ برجیس قدر بهادر بجد و راندیشی او را در مکانی فرود گردانیده از سواری و آمیزش کس و ناکس
منع کرد و تا روزیکه معرکهٔ قیصرباغ پیش آمده کارهای ریاستِ لکهنو برهم گشت و هر روز فیروزشاه نیز با گروه
غداران همعنان شده بدل دادن آنها و قدری ترکتازی بکار بردن کوششها نمود آخر کار در حالیکه همه سپاه
غدر آن دستگاه بگریز دل نهاده بیگمصاحبه با برجیس قدر بهادر برامع لختهٔ اتش از شهر بیرون برده بودند چنانکه بالا
رقم زدهٔ کلکِ معنی سنج گردیده است فیروزشاه مصدّر الذکر با گروهی خائن و غادر طرفی شتافت و مدتی مدید اندازه ها
ایام گذرانید جابجا از دلیری سر زده بدستِ فوجِ سرکار گرفتار نشد آخر هر طرف سرگردان و در صحاری
و براری قطره زنان مانده مفقود الخبر گشت اکنون بدریافت رسید الله که بالای این اوراق خفائق در روپیش
لباسی وطامات گوئی و تفریحات سراقی و تشوّر وی او و فرمان پذیری اکثر لشکریان باغی باعتقادِ حقانیت
و صفاتی باطنش بل ادعانِ بعضی بر ولایت و کرامتِ او و حکم راندنش در امورِ باغیان و مهمات
شاهزاده برجیس قدر بهادر رنگینیهٔ کلکِ رو زبان گردیده عنانِ جنبیتِ قلم برمی تابد موضوح خواطر
دستان بیوششش باد که در اوائلِ محاصرهٔ بیلی گارد ناصر دوه با جمعی بسیار از پیاده و سوار در آگاهی شاهی
قیام ورزیده همراهِ برجیس قدر بی همه جملهٔ افسران و نابیان فوج غدار حکمران شد و همچنین

نادان محض خاطر جوئی و فرمانبرستش چاره ندانستند زیراکه علاوه از وجوه مسبوق الذکر بارها در معارک
جنگ هرگاه مورچال گزینان فوج غدار از چیره دستی محاربان سرکار والا مغلوب شده نوبت به گریز
آنها به سرانجام رسید یکه تجبیدان شتافته نقوا عد سرکردگان کارشناس جنگ و صفوف آرایان عساکر
وغا آهنگ کارنامها ساخته بازیهای برهم خورده را قائم کرده است بنابرآن دیربازه اطاعت و انقیاد
او هرش ناگزیر حلقه گوش اجابت اهالی مرقوم الذکر مانده و در آزمنه اخیر شرف الدوله محمد ابراهیم خان بهادر
سرگروهان فوج باغی را از جانبش دل بدگردانیده تا همه نسق شدن مهام دولت از طوطیش انحراف و اعراض
ورزیده او را از مکنه سرکاری برخیزانید نوامیدی بسیار بر خاطر سفاکش گران آمده در کمین بود و در روزی چند
متصل فضای چنبت ولکنید در کاروان سرای شهری منتظر و بر آسود و در هنگام هزیمت نصیبی افواج باغیه
و فرق طاغیه از معرکه قیصر باغ وغیره و فتحمندی عساکر اقبال شهریاری آن درویش سالوسی مشرب دلیجانه
در سرای آغا میر شبانشب بفراهم کردن گریختگان سیاه طغیان سرشت تکاپو و جستجو بیش آورده اکثر
گروهان راه فرار گرفته را بتوفیق جبری و لابه گری بسخنهای شطحی دلداری نمود و گفت که شما همه مردم ولایت
و گمراهی اینطرف و آنطرف گردش کرده سرداری کسانیکه در بارگاه کبریای الهی لقب شهیدان تعدیه خطبه
خلافت بنام شان نخوانده اند بر سر خود ناخواسته و غافل از آن میباشید که بقول شاه نعمت الله ولی
شاه غربی منم و همم او در قصیده خود از شاهی و فرمانروائی من در سراسر گیهان خبر داده اکنون سران
و سرخیلان بی اصل بدست انگریز بباد رتباه و خراب شدند و نوبت بمن رسید هر گروهی از شما که همراهی
من کند فلاح دو جهانی روزی اوست و هر که جان ازین قتال می برد از وست باز خواست من
گنهگار ستمگار خواهد شد الغرض انقسم حرف و سخن ابله فریبی بچرب و نرمی زبان با فرقه ابلهان در میان
نهاده بسیاری را از آن قوم شائسته نفرین و لوم متوجه و مشقاد خود ساخت و چند ضرب توپ مع
سامان آن از حلقه فراریان بجو و کشیده پیکار آرائی با لشکر اقبال قرار داد و این خبر بکار پردازان لیساقی
انگریزی هم رسید لاجرم بامداد شب فتح و ظفر از سمت عیش باغ اعلام فیروزی ارتسام عساکر دولت
با فتشون فراچرک کوهی بعزم سزادهی آنجا عنه یا در هوا اسفیر آورده و احمد الله شاه با عقیدتی عاقبت تباه
بنگاه توجه کرده بر سر دو جماعت در عرصه گاه عیش باغ مقابل شده صف آرا گشتند بعد تسویه
طرفین مبارزان انگریزی میمنه و میسره و ساقه و جناح و قلب تعیین سرداران نبرد آ

حمله آوردند و به تعظیم زدن شروع کردند احمد الله شاه شوریده سر فوج دلیا ختهٔ خود را تنها بر جنگاه
بگذاشت مگر هیچ از دست شان بر نیامد جوق جوق به لشکر پا نهادن و توزک شکستن و دل بستندان آشفته دماغ
انتهامله دیده در انجمن مشیر لانه گاه باجرب آوران لشکر اقبال مجار به بجا آوردی و گاه اسپ غیوش عنان
در صفهای لشکریان خود جهانده از بر تافتن زمام میدان داری امتناع بکار بردی الا زمان زمان پای
پس گذاشتی و پیش تازی سپاه رزمخواه سرکار را مقدمه بر هیچ کار خویشتن انگاشتی تا آنکه از مسید انگار
عیش باغ بشهر در آمده قریب سرای آغا میر بکریان جنگ آراست بعد از آن آنجا هم تاب ایستادگی
بجو ندیده بها شروز در میدانی واقع میان محله منصورنگر و رستم نگر بجنگ ایستاد هر گاه لشکر سرکار معلی برابر
دست بردن و از پیش پا بدن گشاده مهلت قرار و استقرار جایی باو ندادند ناچار بمحافظه دائره درگاه
حضرت عباس علیه السلام شتافته آنجا را محکم گرفت و دو روز و شب در انتقام بازار کارزار گرم بود
در اثنای اینحال که روا روی و در هم پیوستگی شهریان در افتاده بسی از مردم شهر در خانها پنهان می نشستند
و بسیاری سر در هوا میگرفتند شرف الدوله محمد ابراهیم خان بهادر ایل و ایماق خود را جدا کرده و جمعی
اقارب خویش سپرده تنها گم کرده راهی در بازاری بدست غداران بد نها و افتاد و آنها بهادر ممدوح الذکر
را شناخته گرفتار کرده نزدیک احمد الله شاه بردند آنمردک آزرم اصلا پاس شرف سرواری بهادر
موصوف الالقاب بخاطر نیاورده باو درشتی و ناسزا گوئی پیش آمد و در نظر باقی شوریانش نگهداشت
تا روزیکه بساط قرارش از دست افواج سرکاری بهم خورد و بهادر مذکور الالقاب را بضرب گلوله تفنگ
از هم گذرانید الملخص به روز سوم لشکر سرکار را الا ز هر سو مقام استقامت احمد الله شاه را محاصره
و کار برش را کار تنگ نمود آنوقت هر یکی از جماعات همراهیانش از هم پاشیده و هر یارچه جا بجا متفرقه و پراگنده
گریزان شد و شاه احمد الله هم اسپ را جولان داده جنگ کنان از شهر بدر گشت و با طراف بیرونی
روان شد تا هنگامیکه عساکر سرکار معلی بنظم گستریهای خاص بلده لکهنو و فلک گیر و دار هنگامه آرایان
همراه برجیس قدر بهادر که بعد بر آمدن از لکهنو آنروی دریای گاگرا اقامت گونده و بهرایچ در مقام
بونڈی رسیده طرح اقامت افگنده و انجا بسیاری از باغیان و سپاه راجگان و غیرهم از هر سو جمع آمده
باز شورشها برانگیختند چنانکه بیانش عنقریب می آید متوجه و مصروف ماندند شاه احمد الله هم از گسیختگان لشکری
آراسته در اطراف خیرآباد و محمدی و غیره و دیگر جاها غدار انداز می ستارانگری و دلآزاری های

شهرِ لکهنو که در آن طرف ها وارد وقت بودند پیش نهاد حتی چند بار مصادمه بعضی فشون سرکاری
که از جانب بریلی کلان بعد تنبیه و تخریب خانها در خان ترین آنجا مراجعت کرده گوشه تادیب و سرزنش
فرقهای غارتیان کمت خیرآباد و منظور داشت در سهم شوریده بوضع گروه بود تا اول ترکان شوکت گردان
گشت انجام کار به سرِ زمیندارِ علاقه وار ضلع بریلی تاخته قصدِ انتهاب کرد و از اندرون چهار دیوار
گلولهای تفنگ را بهانه اش فرستاد تا اقتضای آلهی ضرب تیرِ تفنگی سرگزار و جگر دوز به درون سینه اش
رسانید و فی الفور آن ضرب کارگر طائر جانش را بصحرای عدم پرانیده نام شوریدگی نشانش از جهان
سترده گردید وقت است که ختم سخن فسانه طرازی مهر دهان ناطقه سخن پیرا و نحتی از حرف و رقم
پایان پذیری این گفتار زیب صحیفه لطافت پیرا شود من بعد پاره از ملحقات این داستان که عبارت
از تذکره اکثر نامداران بلدان هند باشد بپرداخته جادو نگاری خامه سحر کار بدائع نگار گشته دلهای
معنی سنجان را بشیوه گری اعجاز دامن تجو و خواهد کشید هرگاه فتوحات متواتره در ضمن فتح لکهنو
پیشگاه اقبال عدو مال شاهنشاهی را بوسه زده عزت و امتیاز جاودانی در گرفت و غنائم بیشمار
بدست لشکریان سرکار دولتمدار افتاده بعد دو روز حکم امن گستری در شهر انصرام پذیرفت بصلای
عام خیر خواه پروری و عدم تعرض و مزاحمت از رعایا و لشکری بشرط اطاعت گزینی و طاعتگری فرقه
فرقه و فرد فرد خلائق در خانهای خود ها برگشته آباد شدند و بگوناگون عواطف حکام عالیمقام دلشاد
شدند پیش و پس احوال کسانیکه اندک و بسیار در کارهای نیک اندیشی سرکار دولتمدار سعی و اهتمام
بجا آورده بودند و هم گروهانیکه بسبب توسل نکوکاری یا باحتمال خیر سگالی اهالی دربار ملکه معظمه شوکت مدار
از دست جفا پیرداری فرقه غدار ستم ها کشیده پای استقلال و ثبات از جا نبرده منظور نظر آفت اثر
حکام عالیمقام گشته این هر دو گروه را بعطای صلات و ادرارات و بذل انواع تفقدات مستمال
و مرفه الحال گردانیدند از آنجمله میر واجد علی داروغه بلند قدر والامقدار دانش و بینش و ستیار را در ازای
نیکخواهی دولت و محافظت جان خاتون محترمه ولایت باعطای یک لک روپیه انعام افزایش پایه اعتماد و اکرام
باوج گرفتن کاشی رسانیدند اکثری از وثیقه داران و راتبه خواران خزینه احسان که از بیم خونریزی ضبع حکومت سرکار دولت مدار از زر و نقد
با تباهی بسیار دچار گشته بودند از سر مورد احسان و مهبط امتنان سرکار معلی شدند الا آن مردمانیکه شریک خصمان به سرانجام مانده
در بدکاری روش هم دوش بودند و در خیال خائب و خاسر با گرانجانی پشیمانی حاضر آمدند القصه بکشمکش بدکارهای محاکم

داوری علی قدر حال در آمده مستوجب مواخذات سزا گشتند قاطبهٔ رعایای شهری عموماً بضرورت
اعلان سطوت قهرمانی بدین تادیب و سرزنش خاص گردیدند که تشتاهای خانهای سکونت هر یکی از روی
حیثیت عمارت با وجود لحاظ مایه داری و ناداریهای قدری پول واقعهٔ تعیین محصلان داخل سرکار
شود چنانچه اینمعنی بوقوع آمده نقشی رامدیال کارپرداز سرکاری تحصیل آن نامی برآورد شرح این
سرگذشت تا که بر کسان ناداری عاریتده دستبردهای فرقهٔ غدار جفاکار چه گذشت سزاوار اینقام نتوانند
که بی سود در تفهیم خواتم کارهای غداران عاقبت وخیم طول لاطائل تواند افزود محصل مقال وحاصل
واقعات حوادث اشتمال آنکه حکام اقبال انتظام انگریز بهادر بعد فتح و فیروزی تمام بلدهٔ لکهنو را مستقر
و مقر فرمان فرمائی گردانیده چندروز از نظم و نسق مواضع بیرونی ملک آنجا اغماض عین مناسب انگاشتند
و شوریدگان و خودسران بغاوت توامان را که در اکثر جاهای بیرونی شهر از زمینداران و راجگان مملکت
در آمیخته آنها را بنیا فرمانی سرکار معلی رهنمای شدند بحال شان گذاشتند و این قصه سراسر با واقعهٔ [illegible]
مشابهت دارد که هرگاه محمد بابر پادشاه نبیرهٔ صاحبقران امیر تیمور گورگان بجمعیت ده هزار سوار
بقصد تسخیر ممالک هند ایلغار کرده از دریای سند گذشته بر سر لشکر کارفرمای هند ریخت و در ظاهر مقام
پانی پت فرمانروای هند با نود لک نفر سوار و پیاده و پنجاه زنجیر فیل جنگی مزاحم آن شاه کشور گیر شد
پادشاه کشورگشا بآئین ترکان مشعل خو حصار ارابه بسته در پناه آن آهنین دیوار پیکار آراست از
شروع نبرد نموده بکوشش و جانفشانی کمانداران خاراشکن و تفنگچیان کوه شگاف و تیغبازان [illegible]
لشکر مخالف را بهمزده بهادر و مظفر و منصور گشت و کارفرمای هند بدست سپاه ترک در حالت فرار
کشته شده همه افواج او شکست خورد و ازینچنین شاه ولایت ستان خود در شهر دهلی اریکهٔ سلطنت را
بجلوس میمنت مانوس کوکبهٔ تخت کیانی بجمشید و محمد همایون شاهزاده را باگره فرستاده نسق بنا آن بلده
گردانید یک مدتی دراز با آنکه نزول بلاهای قحط سال در با شهرها و قریه ها رسید آفات سماوی نمود
واز جهت بعضی سرداران لشکر شاهی رخصت گرفته بکابل و ماوراء النهر در مواطن خود ها مراجعت کردند
شاه جمجاه از استوا لوای اقبال [illegible] ترک سلطنت بعدل گستری و احسان پروری آراسته
داشت و کسی را از دولتیان ممالک هند نه بدرگاه خود طلب میکرد و نه قصد انتقاص [illegible]
ودرین اثنا بعضی سرکشان بیدزور فوجها فراهم آورده در اطراف سرزمین هند غدار گونه برپا نموده

و دست تطاولهای فتنها و تاراج گری کشودند پادشاه دولت پناه هیچ بیداد نکرده حسابی در دل ناجور
تا بجائیکه آوازه معدلت و صیت سخا و مروتش باکناف زمین رسیده و حشمت ناجنسی از دلهای سروران
در اندک مدت بیدار بختان سعادتمند حلقه اطاعت در گوش انداخته دفعه بدفعه بدرگاه شهریاری رو نهاده
و ببارگاه دولت زانو زده و بپای سریر خلافت التجا و ندمت بعد استیصال و انقلاع شورش غدر انگیزان
بسهولت روی نمود و کار فرمای تقدیر ابواب اقتدار و اقعی برخ اقبال آنشاه گردون پایگاه برکشود
همچنان صاحبان عالیشان بهادر عنان رخش عجلت اندیشی فرو گرفته و زمام بارگی شتاب زدگی سبک کرده
بمحض آوازه اندازی شوکت و اقتدار دولت خاقانی دفتر فرو نمندی بگشت فا آگهی صفحه خبایت علیا
جبر گیری انتما و آمرزیدن ذنوب گناهگاران ابلهی آشنا اکتفا ورزیدند و تدبیر نگونساری لغات حسرت
شورش آن فرقه محتاج نجات بکجهت متوجه نگردیدند بعد از آنکه تسلط کامل بر لکهنو و سواد اطراف قرینه اش بواقعی دست بهم داده
و استیصال اکثری از جمع و جماعت زمینداران و تعلقه داران که گروه گروه باغیان در اسجار خته و بار کشیده بغاوت
اغوای شان منظور داشته بودند بحکام متعدد باستیاق و استعداد جنگ مامور شده و در کم فرصت آن جماعت را سرکوب
کردن آغاز نهادند بسیاری از خود سران مثل حشمت علی چودری متوطن در قصبه سندیله
و بنیاد لال مهاجن تعلقه دار تعلقه بیسواره و راجه رام نگر و دهسه و راجه نواب علیخان بهادر راجه
عباد علیخان بلدرشن راجگان محمود آباد و غیره و تفضل حسین خان و غیره تعلقه داران جمعوا و موا
مهونا و اکثر تعلقه داران خیرآباد و غیره که تعداد و اسمای آنها محفوظ حافظه نامه نگار نباشد بحکام لکهنو رجوع
آورده در خیرخواهی و اعانت سرکار معلی کمر همت محکم بستند و از آنجهت در انجام احوال فراخور حالات
وجوه معاش و عطیات جدید و سرافراز گشتند و باطراف شمالیه صوبه فیض آباد مهاراجه مانسنگه بهادر
که باعتبار کمال دانش و فراخی حوصله و بلندی فطرت و بزرگی شان حشمت و شهامت و مهارت علوم
و فنون حکمیه نظریه و عملیه و هم باین اعتبار که این مهاراجه عالی مقدار عهود ملوک اوده همواره بمناصب
نظم و نسق ممالک و نظامت های کلان ممتاز بوده لشکرها در تحت حکومت خود داشته است
و بخواطر محققان زمانه سرآمد و از همه جلیل راجگان و تعلقه داران باشد و لال مادهو سنگه بهادر راجه گنده
و راجه مقام دهیره و ارکلادان و باقی تعلقه داران و زمینداران حرمه آن نظامت و همچنان اکثر راجگان
اطراف سلطانپور مثل راجه صاحب حکومت آرای مقام کالا کانکر و راجه تلوهی و غیرها و چند راجه و زمیندار

سنه ... نام پادشاهی ... در زمان اولاد چنگیزخان ... لقب پادشاه ... عادل ... عفی عنه

بهرایچ و گونده خصوصاً مهاراجه بلند مرتبت عالیمنزلت شوکت و شهامت پناه آیت و جلادت دستگاه
سرحلقه راجگان دیار سرطبقه خیرسگالان سرکار دولتمدار مهاراجه فلک رفعت دگبجی سنگه بهادر والی
بلرامپور وغیره هرگاه کارهای نمایان درباب هرگونه کومک و یاریگری عساکر سرکاری و حفاظت و
صیانت نفوس عالی حکام عالیمقام و خاتونان ذیشان صاحبان انگریز بهادر بجا آوردند چنانکه مهاراجه
مانسنگه بهادر در حصار شاه گنج تا عرصه دراز چند حاکم انگریز بهادر و بی بی صاحبان را جا داده بسلامت
در اله آباد رسانید و با عساکر باغیان معرکه جنگ آراسته افواج کثیره را از مقابله شاه گنج دفع کرده
هم برین نوع مهاراجه بلرامپور جناب معلی القاب گردون ماب فدوران رکاب مستر وینگفیلد صاحب بهادر
را که دران اوقات بعهده کمشنری بهرایچ وغیره کار فرما بودند و بعد ازان بپایه والای منصب چیف
کمشنر کل ممالک اوده رسیده همه تعلقه داران و راجگان مملکت اوده را بگوناگون نوازش مورد تفقدات
کریمانه نواختند و قلعچه و مکان حصن آثار خود رونق افزای انجمن حراست و کلاءت داشتند و [illegible]
غدار در نساخت و با آراستن برج و باره حصار طرح آمادگی پیکار انداخت و ازین سبب غداران انسوخ
نکرده محالات متعلقه بلرامپور را تاراج دست انداز بهار کردن نتوانستند و ازین قبیل راجه صاحب [illegible]
مقام کالاکانکر درچنین هنگامه شورش صاحب معدلت و کرامت نشان راس [illegible] سرداران [illegible]
حاکم رحم گستر شرف اپیر و مستر بیرو صاحب بهادر کمشنر خوش سیر را در مکان حصار [illegible] و مقیم کرده و
از دست درازیهای شورشیان در اله آباد رسانیده بحکام آنجا ملحق گردانید [illegible]
والاشان دررئیس پروری و شریعت نوازی یگانه روزگار است و ممتاز [illegible]
و مراحم جزیله نسبت براجگان موصوفة الذکر عموماً و نسبت مهاراجه مانسنگه بهادر قائم جنگ و مهاراجه
دگبجی سنگه بهادر والی بلرامپور خصوصاً از بارگاه ملکه معظمه خلد الله ملکها بوقوع گرائیده که شرح آن [illegible]
گنجائش نتواند داشت امروز این هردو عالیشان مع دیگر راجگان و تعلقه داران نیک خواه سرکار
ابد اقتران در امور ملکی مشیر دربار جناب چیف کمشنر بهادر اوده و تا محکمه [illegible] پارلمنت و بارگاه شهنشاه
گردون پایگاه ملکه معظمه موتمن و معتمد و ودیعت اسرار خسروانی هستند و [illegible] راجه [illegible] سنگه
یکی از کلانان [illegible] بخش سنگه راجه گونده و هردت سنگه راجه بوندی و [illegible] سنگه راجه [illegible]
و دیگر راجگان و تعلقه داران علاقه بهرایچ و [illegible] وغیره اقطار ممالک اوده که از یاد [illegible]

بپاس بندگی و رعیت گری دیرین خاندان سلاطین اودیای میرزا برجیس قدر بهادر شاهزاده راد را
معارک در میان دیده از حق جانفشانی در گذشتن خلاف کیش و آیین راجگی و زمینداری اندیشید
دیرها با عساکر نصرت مآثر جنگها کرده و نبردها آراسته مجاهدات گزیده و مساعی مشکوره چه بنیدیده
حکام انگریز بهادر تباه و خراب و غرقهٔ گرداب زیانکاری های بیحساب گردیدند تنگی وقت و فرصت نیاد
که از روی مجلدات وقایع نگار انیکه بحکم حکام درار دو زبان همه واقعات را بطرز روزنامه نگاشته
جزءاً جزءاً و نقیراً و قطمیراً هر نوع معارک خرد و بزرگ را بضبط تحریر درآورده اند تفاصیل این معاملات
گیرودار در ین اوراق تصریح کاشف پذیرد تا گزیر اینهمه حالات را با یجاز نویسی چنانکه در ین کارنامه
شیوهٔ خامهٔ واقعه طراز محترر این عجاله واقع شده منوط گردانیده و روش فرجام نگاری
واقعات پیش میگیرد دلاف زدن دوران و تبختر زمان در عهد ملکهٔ معظمه مدار گردش سازگار گردون
گردان شهنشاه کجکلاه یورپ و هندوستان بیجا نباشد که درهمان اوان میمنت قران اشتهار نامهٔ
عدل و ترحم عنوان از پیشگاه علیهٔ داوری بحکم عفو سیئات اهل بلوی از مجرم و غیر مجرم سوای قاتلان
انگریز بهادر بارقه انداز ساحت نفاذ و لمعه افگن فضای تشئیت گردیده جهانیان ازین تجویز مستفاد
بارگاه شاهنشاهی آگاهی دستداد که حکومت ممالک وسیعهٔ هندزمین از دست کمپنی انگریز بهادر
برآمده خود و متوسلان ملکهٔ معظمه فرمانفرمای این کشورستان رانظم و نسق و تصدی پسندیدند دادوری انام
این اقلیم فسیح الارجا بنفس نفیسه گزیدند چنانکه ازان باز تبدل و تغییر مناسب در قوانین معدلت و پرورش
نظام ملک و دولت چهره نمای مرآت وقوع و ظهور گشته همه اطوار عدل و داد و رعیت پروری بر
بر دوش نواهر عبارات قوانین مسطوره گردیده است بالآخر هرگاه بیگم مصدرهٔ الذکر مع سپاه
و عدوان دستگاه و فرزند عزیز خود میرزا برجیس قدر بهادر بهر سو گردش نموده آخر روی بجز نار کار
رخت کشیده و در مقام بوندهی با مردم کثیر لشکر شکست تاثیر آرمید آنجا باز رگهای حمیت و غیرت با
در جنبش آمده و خون در تن آنها جوشش زده ساز و یراق سلحشوری و سامان آتشنهای تجدد آرید
انیمرتبه دیگر بجانفشانیها آماده و گرم گشتند و تا امتداد ایام حکام عالیمقام در ضبط و نسق و قلع و دفع
مفاسد انطرف دریای گاگرا توجه گماشته آن فرقه تباهکار را مطلق العنان و در بادیهٔ خود سری کامروا
گذاشتند در انجام کار بعد از انکه تمام ممالک محروسهٔ سرکار را بدقرار از فتنه ها پاک و مامون گردیده

بیدار بختان در ظلال عواطف خسروانه برآسودند و تیره کوکبان در سیه خانهٔ خسران و نکال غنودند
نواب گورنر جنرل لارد کیننگ بهادر و دیگر حکام جلیل القدر عظیم الشان که در معارک قیامت سامان
و تهلکهٔ گدازندهٔ مغز استخوانهای عالمیان از تدبیر سازیها و شجاعت دلیها کارنامها ساخته در زبانها
حمد و ثنا و تحسین حرفی نگذاشتند و هم بسیاری از رئیسان و کارفرمایان اطراف ممالک هند که حقیقت
احوال را از لباس طوع و فرمانبری سرکار معلی عریان نموده بقدر استعداد معین دولت شدند
مورد انواع تفضلات ملکهٔ دوران و مهبط اقسام امتیاز بخشی و اکرام سائهٔ یزدان گشتند در لکهنو
خبر آمد آمد کمندر انچیف بهادر یعنی سپه سالار و بیگلربیگی کل افواج ظفر امواج سرکاری گرم گشت
رایات اقبال لایزال و نزول الویهٔ نصرت اشتمال عساکر ظفر مآثر لبسر کردگی آنها در صاحب جلالت
کار از سطوت و هیبت و تنش ترک فلک بر خود لرزیدی و از تطبش و تپش بهرام گردون در خانهٔ وبال
تحت الشعاع خزیدی تزلزلی در ارکان جانهای اعدا انداخت و علم فتح و فیروزی کامل بر اوج
فرقدان افراخت از کاردانیهای آنصاحب لشکر آرای کشور گشا در لیاقت سپاه گری و توزک آرائی
جنود مصاف گزین تا کجا گفته شود ادنی مرتبهٔ مهارت و استعداد وی در کار سازی محاربات
که بمیدان نبرد از شش تا دوازده صف بر آراسته در عین هنگامه سپه گری کارزار از پیش تازی و پس روی
و غالب دستی و مغلوبی سپاه جنگ رانبگاه همه گیر نگریسته قواعد جنگ نبیدن و دوانیدن و برگردانیدن
بی تأمل بکار می برد و پیش طلبی غنیم و پهلوکوبی او از فوج کمین که در زبان ترکان تقاپوچی و یوراکچی
نامزد است بلا تکلف و توقف سراسر بروی کار می آورد الغرض صاحب عالیشان کمندر انچیف بهادر
با چیف کمشنر بهادر ملک اوده و دیگر حکام عظیم القدر و لشکر گران و آتشخانهای شعله فشان از لکهنو
کوچیده بر گذر بیرام گهات که فرودگاه لشکر اعدا در محاذات و موازات آن واقع شده بود خیمه و بارگاه
زدند و نگینیان غدار با صغای این آوازهٔ زلزله انداز دلها در هم و برهم گشته نخستین بفرار احرام بستند
و ثانیاً بتحریص و بر انگیختن راجه بینی مادهو سنگه و اعقاب راجه گونده و راجه بوندهی که آن هر دو بد اختر
خود ما پیشتر از دست فوج سرکاری لطمه اثر توپ و تفنگ گردیده اند و دیگر راجها و زمینداران آن نواحی
فرومایه که بجانبازی گرم تر بودند نیز از طرف گذر مذکور فراهم آمده با تمناع و مزاحمت این فوج ظفر موج
از عبور دریا آماده گشتند از قسم توپها سر شدن و میان دریا گوله باریدن مقدمهٔ گیر و دار جنگ

وکارزار گردید دریں اثنا بحکم کمند نجیب بهادر سفاین دریا مثیر با وسعت و محکمی ترتیب یافته
سرداران جنگ طلب با سپاه رزمخواه و توپهای رعد اشتباه بر آن مراکب آب پیما پا نهادند
و توپ و تفنگ افگنان عبور کردن قرار دادند هنوز این هژبران قوی بازو و دلاوران
تهمتن پیکر تا ساحل آنطرف نرسیده از روی آب آتشباری می نمودند که غنیمان تاب و توان
بر داشت مهابت و صولت لشکر گرانقدر بخود ندیده جوق جوق و فوج فوج چنانکه گرد آلوده بودند
راه گریز پیمودند درآنحال از جانب معسکر اقبال یورش مردانه و حملات رستمانه پیش آمده تفنگ
شهریاری بآراستگی توزک و احتشام تعاقب فراریان نمود و کشتن و افتادگان عرصه جنگ را
عرضه زد و ضرب توپ و تفنگ ساخته سراسر سپید انهار را بانبار کشته ها بر آمود ظرفه اینست که عیار
خدا گیر از جان سیر شده گریزان بودند مگر از انها دست در آستین نه کشیده هر چه پیش می آمدند
دراز دستیها بکار برده بر طبق مثل سایر انیهم بالای تکم و بال بر و بال در ذوات خود می افزودند
حضرت بیگم والده و پیر جلیس قدر بهادر مع فرزند عزیز و خاصان و ملازمان و جانبازان راه کوه شمال
پیش گرفته درها و عقبات آن را در نوردیده بالای کرواهی کوهستان نیپال رحیل آوردند
و تا آن سرحد لشکر سرکاری باغیان را رانده و زده و گریزانیده چندروز بقصد اسیری مفروران
در آنحد و د اقامت داشت من بعد راجه جنگ بهادر سردار لشکر نیپال بیگم و پر جلیس قدر بهادر را
باتنی چند از ملازمان خاص بشهر نیپال برد و از آنجا که مهاراجه نیپال و راجه جنگ بهادر سپه سالارش
از عقیدتمندان و اطاعت پیوندان سرکار دولت پایدار اند امر عالی نواب معلی القاب گورنر جنرل
بهادر برای حراست و نظربند داشتن شاهزاده و مادرش نسبت بمهاراجه ممدوح الذکر عز نفاذ
پذیرفت درآنوقت جیوش منصوره با عالم عالم فیروزی و اقبال مراجعت نموده حکام عالیمقام
بانتظام و انتساق مملکت اوده مشتغل گردیدند و بساط امن و امان در وسعت آباد شهر برای رعایا
و برایا بارونق و زیب تمام برکشیدند تشنگیهای فکر بدیع کار بجز لال کوثر مثال مضمون طراز بیان
مقدمات مابعد این واقعات دامن همت از دست نگذاشته گرم روی طریق گفتگو تا پیش نظر
میساز دمگر از تنگی اوقات مهلت درین راه بفراخ گامی قدم کشادن متعذر دانسته نخستین قطعه
مدحیه بثنای ظل الله فی الارض ملکه معظمه وکتوریا بهادر خلد الله ملکها و ثانیاً خاتمه این نسخه دل

نگاشته باختتام سخن پیرداز قطعه مدحیه ایست

ببال ای زمین و بناز ای زمان ✤ | که کار تو اوجے گرفت این زمان ✤
خدیو فلک رتبه و کشور پناه ✤ | بجاه و حشم بر تو شد حکمران ✤
نباشد چو او داور حق پسند ✤ | فلک جوید ار در جهانش نشان ✤
بدهش ز اغراق دم درکشم ✤ | که هست آن ز کهنه سخن داستان ✤
بطرز نوے بر آرم نفس | که باشد بصدق و صفا همزبان
زہے نخله روضه سلطنت | که باغ خرد راست خوش باغبان
عسکدار درگاه او عدل و داد | نگهبان خواب است امن و امان
ز شاهان چو او ظل حق نیست کس | برین دعوی آرم دلیلی عیان
حکیمانه از روے فکر دقیق | ببرهان روشن شوم ترزبان
بقانون عقل است کارش همه | چو از عقل کل کار عالم روان
جهان کز عقول است نظم دو کون | بشوری سپهر ده نظام جهان
بلی امر او را چو روحانیان | همه حاکمانند فرمانبران ✤
چو انجم سپاه شجاعت پناه | به طاعتگریها همه همعنان
سزد بهر ظل الهی همو شاه | سزا و صفاتش او صاف حق شد عیان
هم آثار خلقیش حلقه بگوش | همش چتر بردار چه آسمان
ازو هفت اقلیم مایه ربا است | ازو مهد فیض هندوستان
ز گنجینه اش تا نصیبے برد | بغلتد بخاک درش بحر و کان
بر آرایم از حشمتش گر سخن | تخشم ترا او ز رنگ بیان
جهانداری وهم جهانگیریش | بسامان بحید زبی حصر دان
نه بد و زمان تا باین روزگار | کسے از ملوک فلک پاسبان
چنین ساز و برگ تسلط نداشت | ز تاریخ یاد است این داستان
الا ای خدیو دوران زمین | ازین مقصد من نباشد بجز آن

که پایندگیهای این اقتدار — بافلاک پاینده شد همقران
بنازد چرا عهد وکتوریا — کزو جز تفقد نیاید نشان
خصوصیت خلق دارد نگاه — عموم است احسان او در جهان
چگویم تفضل چه مقدار هست — ز بسیار اندک نگوید زبان
ثنایش نگنجد بظرف سخن — دعا خواندش گشت ورد دهان
خدایا شهنشاه وکتوریا — بذات خود و جمله شهزادگان
طرازندهٔ لوح اقبال باد — جهان طرف بندد ازو جاودان
بشیر انچه زحمت کشم از سپهر — پژوهش کند خسرو خسروان
نوازد باکرام و احسان خاص — شوم فارغ از درد و رنج نهان
ازین پایه پستی کشم سد باوج — سپاسی گزارم بصد شوق جان
رسیدن بدرگاهش این نامه‌ام — زبیدار همی شه زند داستان

خاتمهٔ صحیفهٔ والاقدری

که هم بنام نامی صدر آرای چارپالش دولت جاه میرزا والاقدر بهادر است پایگاه آرایش تقریب
این همایون صحیفه گلزار آیین از سر دمیدن باغ باغ شگوفهای نازنین و گلشن گلشن
گلهای نزاکت آفرین پروای نگاه اندازی روستا سرشتان صحرا پیشه تا توان چمن
ندارد که اینجا شوق پر دریده هم بافته بلبلان تفرج پذیر گلدستان بلندی فطرت
و اشتیاق عندلیبان ارم زار ارجمندی فطنت بیخواست بتماشا دیدن روی آرد این
جای است که روحانیان معانی دلنشین حظیرهٔ قدسش واشناخته‌اند و ملکوتیان خیالات
خلوت گزین در صحبت گاه اعیان کلیه انجمنی ساخته نوی طرز ترکیبات متانت و زینت
قرینش چون کارنامهای موزونی کلام ابوالفیض فیضی حقیقت مقرون و کارستان خیالی
صحائف کریمهٔ شیخ ابوالفضل آگاه درون چراغ افروز راه جستجوی ترکیب بندان مقالات
نگارین است و بادهٔ خمارشکن میگساران عشرتکدهٔ اختراع مضامین بهارین تازگی رنگ
شوخ رنگی حرف و مضمون نکته آرایش برنگ نیرنگ کاری بهار بیخزان کنایات جادونشان

و شگفتگی گلستان عبارات سحر بیانان سرمایهٔ گلشنگری طبع رنگینی پسند گلشن نگاران و دستگاه
چمن سامانی اندیشهٔ سیر رنگ بهار فطرتان ست دانایان آداب انشا فقرات و ایا فکار
رموز امتزاج و ترکیب کلمات که از زیر تدبیری سخن‌سنجیدستان معرفت ذوقی دل را تابشگاه انوار
جلیله نموده اند خیال فرمایند که نثرنگاری و انشاطرازی اگر بسادگی باشد و اگر بپرکاری
سخنور رسا انشائی درازه مدتهای دیر باز با وجود یاوری جودت ذهن رسا و خبرت
انشا و صواب سنجی خرد موشگاف راستی آشنا و دریوزه گری بارگاه افاضات خاصهٔ پیر و
بیمتا و بهم آمدن استعداد وافی بسیر و نظر کتابهای اساتذهٔ فن و تمکن طبع به پیرایش تراکیب
نو و کهن بگوناگون تغیرات اوضاع مختلفهٔ منثورات و رنگارنگ تبدلات اندازهای متعدد
مرقومات مشق ها بکار برده در ترویق دیباهای انواع مراتب نثر از خطوط نویسی و صحایف نگاری
و خطب و دیباچه طرازی و فواتح و خواتیم پردازی و ضبط اسالیب وقایع رقمی و قدرت
جنگ نامه یا صلحنامه خواه فتحنامه ساختن و توانائی استعداد مقاصد تاریخ پرداختن باملاحظه
روش حسن ادا و اروای زلال صافی سلامت نفس رُبا و چاشنی افزائی عذوبت رشاقت
و استحکام مبانی وضع متانت و تفریق دانی طرز و انداز منشیانه و شاعرانه و صوفیانه و ادیبانه
و فاضلانه و ربط و آمیزش محاورات و مصطلحات ادبا و اهل زبان در منشآت به طرفه کاری
ساحرانه عرق سعی بلیغ از جبین چکاند شایستهٔ آن نتواند بود که نثرش نثری و نظمش ترا در پیرایش
رنگ روئی اعتبار در بیازد و از شرمساری در آئینه خانهٔ حیرت رو سازد و بدین تقدیر پیداست
که پایه و والا پایگی سخن از آن بالاترست که اوج خرامی افکار عالیهٔ عرش خیالان بلند طبع با نیرو
پایهٔ معراج کمالش رسا باشد پس آنچه مؤلفان براعت دستگاه در تالیفات فن انشا گفته‌اند
منشی حقیقی در اقلیمی یکی هم وجود ندارد تا تعدد آن چه رسد معنی این مقوله آنست که کسیکه
فکرت معنی سنجش باستیعاب مجموع لوازم انشا ملکهٔ راسخه حاصل کرده باشد و با اینهمه ایادی
اکرام و التفات شاهی و شهریاری کار قدر ارجمندش را بالا برده بسیار کم در هر زمان پیرایهٔ
هستی پوشند در آخرین ادوار روزگار شیخ ابوالفضل پور شیخ مبارک در هند و مرزا طاهر وحید
دستور معظم با ایران و یار در فن انشا باین پایه برخورده امروز مقالات اینها دستاویز سخن

سخنوران زمان است و کحل الجواهر سواد مسودات ایشان از ضیا بخشی کمال جلا پیدا و از نقصان دور رنگ نثر و نظم خیالی شاعرانه ملا ظهوری ترشیزی از ایرانیان و ملا ابو الفیض فیضی برادر شیخ ابو الفضل از هندیان بر کل اهل سخن از راه بلند مرتبگی فطرت والا و فراخی دستگاه خیالات نزاکت پیرا تفوق و رجحانی داشته سخن این والا شانان بحد اعجاز اثری رسیده و قدرت ایجاد معنی آفرینیهاشان بمرتبه جوامع الکلم آیتی کشیده اکنون ما مردم مقلدین بیسواد و ناقص دستگاهان بی استعداد را چه آنکه نقلی از نقوش و عبارات آن کمال آفرینان بر صفایح خاطرها برداشته مجاز و رجحانی عرض و اظهار بنام نهاده جوهر فطرت خود وانمائیم فی الحقیقت دعوی سخن سرائی لاف است و فضل و هنر انشاگری و سخن دانی بنحو اندیشیدن سراسر گزاف آری اگر دقائق سخنهای آن پیشروان معجز نشان بواجبی وانیم و شناسیم در پیروی بها درجه کمال لستو او انست بالجمله درین اوقات موحشه و ازمنه نائله که دلها و نفوس بنی نوع از تقلب پذیری سقف آبگون و واژون گردی این زجاجی قدح لاجوردی نمون انقلاب کلی در گرفته کذب و باطل در محل حق و صدق و غدر و بیوفائی در مقام یاری آشنائی و معادات و منافات بل خصومات در جای مواسات و مصافات و بدخوئی و چشم پوشی عوض راد مردی و عذر نیوشی و ارتکاب عدم اهلیت بمقابل اختیار فتوت و آدمیت و عبوس و قساوت بازای رقت و ملائمت و خودبینی و خودچینی در جنب فروتنی و تواضع گزینی و فریب و دغا در معاملات راستی و صفا و خبث نیت بجای کمال صفای طویت و سراپا کجروشی و بد اندیشی ها در کار و عمل نیک منشی و راست کیشی ها سرشت طبیعی بیشتری از آدم صورتان حیوان خصلت گردیده ناگزیر کسانرا در مشاغل سود و سودای چار سوی تعلق مغلوب ناکسی گردانیده است از کجا تاب و توان ساختن نامه بلاغت نگاری و صحیفه نگمت آثاری که تو تبوا و راقش از تجلی اشراقات فیض عالم بالا طبقات آسمان را در قوم جهره فنش از جلوه معانی نورانی کواکب درخشان داشتی و به پرداختن چنین امور دامن همت گماشتی مگر بنده نوازی قدر افزائیهای مربی سرپرست سخنان و الا پایه رئوف سراپا مکرمت مضامین علو بی سایه خورشید طلعت مشتری درایت بهرام صولت ناهید عشرت

خرامنده کبکِ چمنستانِ رعنائی پری جلوه طاوسِ بهارستانِ زیبائی فروغ شمعِ دولت
بهشت افزا روشنیِ چراغِ ثروت مهر ضیا همایون طالع سعادت پرتو نگار نعلی شان میرزا
والا قدر نواب وزیر میرزا بهادر رفعه الله علی معارج العلیا واعلاه علی ذروة السعادة
العلی دستِ التفات و کرم بر سر نیاز این نگار شیدا نیچه عروس نامه نگاری نهاده کلکدی
از شوق رنگین برای صید و شکار مرغ زیرکِ معنی نزاکت آئین برچید تا دست بدست
و حلقه حلقه گروه طائرانِ عرش آشیانِ معانی نازک و باریک بال افشان از نشیمن
قدس بهوای نخجیری ناوکِ دلشکارِ نظر لطف و عنایتش بپرید خداش دل و دماغ
سعی نیچهار روز افزون و هادو نونهالان باغ مراد یعنی فرزندان فرخنده نژادش را
در ظلِ عاطفتش برخوردار و بهره مند گرداناد نظم

بحمد سخن ملهم آواز داد   دم گفتگو هم ز کار او فتاد
فسانه طرازی بپایان رسید   ز حسنِ انجام سر نخ گشاد

الحمد کلها والاثنیة تجلبا للمحمود والمعبود المتفضل المنعام الذی اسبغ نعمائه
کل تعریف و همه ثنا ثابت است برای خداوندگاری که محمود و معبود خلق است با فضل کننده و کثیر النعمت دهنده است آنانکه تمام کرد بخشش
والفرغ آلائه الی بلا خدمة ولغیر استخدام ثم جعلت انقسام الکلام تنسق
و تمام رسانید نعمتهای خود را بسوی من بلا کار گزاری من ... پس از ... ختم کردن کلام ترتیب داده آراستگی
النظام بحسن الانتظام وانتظام الافتتاح فی طرز مصانع البلغاء ومواقع الادباء
بخوبی انتظام ست ... آراسته کردن ابتدای کلام ست و طریق بزرگ کاملان بلیغ و بزرگان ادیب
التقام حتی اتممت کلامی هذا بعونه وفضله علی نهج الخطباء والشقاشق الکرام
کلان مرتبه تا بحدیکه تمام کردم این کلام خود را بمدد و فضل او تعالی بطریقهٔ خطیبان بزرگ شان و بزرگ قدر ... عالی مرتبه
فالحمد لله حمداً کثیراً متوالیاً فی الشهور والاعوام والصلوة والسلام علی
پس تعریف است مر خدای را تعریف بسیار پی درپی آینده در ماهها و سالها و درود و سلام بر
نبیه ورسوله محمد خیر الانام واله الاصفیاء العظام واصحابه الاخیار العظام
نبی و رسولش که محمد است در حالیکه بهتر خلائق است و آل او که برگزیدگان بزرگ اند و اصحاب او که پاکیزه و عالی مرتبه اند

قطعه تاریخ اتمام صحیفه والا قدری از شاعر مشهور میر زبیر نور			
عطارد بشیر خوش افعال اطوار	نوشته رساله چه خوش بهر احباب	دبیر فلک سال اتمام پرسید	همین نور گفتم تواریخ نایاب

خاتمة الطبع

تقریظ نثره نثار پیچیدهٔ خامهٔ گهربار دبیر عطارد کمال شاعر محال المثال سپهبد جنود معرکهٔ زبان آوری هژبر درندهٔ مصاف سخنوری کاشف رموز جلی و خفی میر مومن حسین صفی

نحمدک یا من حج سلاطین الکرام الکاتبین لکتابة اعمال عباده کلّ واحد من الشکور والکفور ونصلی علی من بعثته رحمتک لکافة لهدایة اقتدنا منک بالرسالة والمنشور اما بعد مخفی مباد که این صحیفه ایست والا آن آئینه ایست حیرت نما آفرین جودت طبع نثار نثر نظیر خواجه محمد بشیر سید است پنجهٔ نگار مضمون را برنگ آمیزی معنی خیزی چه حنا بندی ها که نموده و هویداست که رخسارهٔ شاهد سخن را بجلوه پردازی رنگین طرازی چه غازه کشی ها که نفرموده زهی صحیفه که مصنفش عوض کیمیای شب قدر آب حیات حاصل کرده بر بیاض گلوی حور بتحریر در آورده پایهٔ بوالاقدری رسانید و تهی رساله که سروش غیبی بمژدهٔ کلا ان کتاب الابرار لفی علیین که بفکر راقم تاریخ تصنیفش هم در دست ترقیم رسید حالا در مطبع فیض مطلع زینت بخش مسند جاه و جلال مرجع نشین چار بالش دولت اقبال خداوند نعمت ذوالرای عالی منشی نولکشور دام اقباله و عم نواله بحسن انطباع رونق دیگر پذیرفت و غنچهٔ امید شائقان سحر بهار این بوستان بیخزان [illegible] نسیم بهشت دالّا آن ممدوح جهانیان شگفت و گر یابان تواریخ طبعش بنور مضامین دلکش تجلی ها هند و نقد دل انعام [illegible]

تاریخ انطباع صحیفه لراقمه

راقمه هر یک آلش بصر تاب [illegible] — دست بر ذیل این کتاب [illegible]

حبذا نامی صحیفه آنکه والاقدر است — در جهان اظهر من الشمس است انوارکا
طبع شد در مطبع اقبال مطلع [illegible] — گشت نقش آرزو کرسی نشین [illegible]
بین ز سر زیست سالش طوطی [illegible] — آئینه از صیقل [illegible] جوهر حیرت [illegible]
۱۲۸۲

ومن افکاره

زهی صحیفه والا که از بلاغت شعر — بذکر غدر اود دهلی نظیر [illegible]
چو طبع گشته درین مطبع صیقل مطلع — بیان خواجه محمد بشیر تاریخ [illegible]

قطعه تاریخ از شاعر سلیم فکر کلیم کلام علیش تخلص مولوی فدا علی نام

۱۲۸۲

این صحیفه هست علیش آئینهٔ حیرت نما — از تصانیف بشیر نامدار لکهنو
از معانی‌های نخل آرای باغ کن فکان(?) — طبع شد در مطبع رنگین بهار لکهنو

ومنه

سال طبعش شد چو از جسم [illegible] — بین درین آئینه شکل کارزار لکهنو
۱۲۸۲

تحیتش از فضل خدا پاک جوهر آفرین — طبع شد با عز و شان آئینهٔ حیرت نما
طوطی خوش لهجهٔ فکرم بسال طبع گفت — واه شد مطبوع جان آئینهٔ حیرت [illegible]
۱۲۸۲

قطعه تاریخ نوشته علی نور از میر وزیر صاحب متخلص به نور

طبع شد هرگاه این نسخهٔ لطیف — حرف مفرد واز مرکب کن جدا
نور تاریخش بطرز نو نوشت — هست سال طبع در [illegible]
۱۲۸۲

وله

نور و نشر غدر نامه سے یہ — جسکی کہنا محال ہے تاریخ
جب یہ نسخہ چھپا خرد نے کہا — دفتر بے مثال ہے تاریخ
۱۲۸۲

تمت